

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درس نامهٔ اخلاقِ اسلامی

سیری در آیات، روایات و
سیرهٔ اخلاقی معصومان علیهم السلام

مصطفی آذرخی

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی



انتشارات نبأ

سرشناسه	: آذرخشی، مصطفی، ۱۳۶۲-
عنوان و نام پدیدآور	: درس‌نامه اخلاق اسلامی: سیری در آیات، روایات و سیره اخلاقی معصومان (علیهم‌السلام) / مصطفی آذرخشی.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۲۶۴ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	: ۷-۱۳۹-۲۶۴-۶۰۰-۹۷۸: ۵۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص: ۲۶۱-۲۶۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.
عنوان دیگر	: سیری در آیات، روایات و سیره اخلاقی معصومان (علیهم‌السلام).
موضوع	: اخلاق اسلامی
موضوع	: Islamic ethics
رده بندی کنگره	: BP۲۴۷/۸
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۶۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۹۶۹۱۵



انتشارات نبأ

درس‌نامه اخلاق اسلامی

سیری در آیات، روایات و
سیره اخلاقی معصومان (علیهم‌السلام)

حروفچینی: انتشارات نبأ / صفحه‌آرایی: نادر برقی

چاپ و صحافی: پنج‌رنگ | چاپ اول: ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰/۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبأ | تهران، خیابان شریعتی، بالاتراز خیابان بهار شیراز،

کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶

صندوق پستی: ۱۵۶۵۵/۳۷۷

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ | فاکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳



9

786002

641397

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱

بخش اول: تعاریف، پیشینه و مبادی / ۱۵

۱-۱- تعریف اخلاق ۱۷

۲-۱- تعریف اخلاق اسلامی ۱۸

۳-۱- نگاهی به آثار تألیفی در زمینه‌ی اخلاق اسلامی ۱۹

۴-۱- مبادی علم اخلاق ۲۱

۱-۴-۱- مختار بودن انسان ۲۲

۲-۴-۱- تغییرپذیری صفات اخلاقی در انسان ۲۳

۳-۴-۱- گرایش انسان به سرچشمه‌ی کمالات مطلق و آشنایی

فطری با نیکی‌ها و زشتی‌ها ۲۵

۵-۱- نقش دین در تعلیم و تربیت اخلاقی ۳۱

۱-۵-۱- بیداری عقلها ۳۱

۲-۵-۱- وابستگی برخی از احکام اخلاقی به مصالح و مفاسد ۳۴

۳-۵-۱- انگیزه دینی، تنها ضامن اجرای اخلاق ۳۶

۶-۱- جایگاه علم اخلاق در آموزه‌های اسلامی ۳۸

بخش دوم: سه مبحث مبنایی در

ساحت علم اخلاق: علم، تربیت، نیت / ۴۱

- ۲-۱- ارزش علم و علم آموزی ۴۳
- ۲-۱-۱- جایگاه بلند علم و عالم ۴۴
- ۲-۱-۲- رهنمودهایی در علم آموزی ۴۶
- ۲-۲- تربیت نفس ۵۱
- ۲-۲-۱- توصیه ها و راهکارهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام در تربیت نفس ۵۳
- ۲-۲-۱-۱- محاسبه نفس ۵۳
- ۲-۲-۲- استمداد از خدا ۵۵
- ۲-۲-۳- مداومت ۵۶
- ۲-۲-۴- مدارا با نفس ۵۶
- ۲-۲-۵- تشبیه ۵۸
- ۲-۲-۲- آفات تربیت نفس ۵۸
- ۲-۲-۱- ریاضتهای غیر شرعی ۵۹
- ۲-۲-۲- عادت زدگی ۶۱
- ۲-۲-۳- عجب ۶۳
- ۲-۳- نیت ۶۴
- ۲-۳-۱- اخلاص در نیت ها ۶۷
- ۲-۳-۲- علامت اخلاص ۶۹
- ۲-۳-۳- سنت، ملاک صحت نیت ۶۹
- ۲-۳-۴- اغتنام فرصتها ۷۰

بخش سوم: اخلاق فردی / ۷۳

- ۳-۱- رذایل اخلاق فردی ۷۵
- ۳-۱-۱- گناه ۷۵

۷۹	۳-۱-۲- ریا و شُمعِه
۸۴	۳-۱-۳- عُجْب
۸۶	۳-۱-۴- حَسَد
۸۹	۳-۱-۵- حرص و طمع ورزی
۹۱	۳-۱-۶- بُخْل
۹۵	۳-۱-۷- گناهان زبان
۹۷	۳-۱-۸- نگاهِ آلوده
۱۰۲	۳-۲- فضایل اخلاق فردی
۱۰۲	۳-۲-۱- تقوا
۱۰۷	۳-۲-۲- توبه
۱۱۲	۳-۲-۳- توکّل و اعتماد بر خدا
۱۱۷	۳-۲-۴- حُبّ و بغض در راه خدا
۱۲۳	۳-۲-۵- حُسْن ظَنّ به خدا
۱۲۴	۳-۲-۶- حِیاء
۱۲۶	۳-۲-۷- خوف و رجاء
۱۳۰	۳-۲-۸- دعاء
۱۳۴	۳-۲-۹- ذکر و حضور قلب
۱۳۷	۳-۲-۱۰- رضا و قناعت
۱۳۹	۳-۲-۱۱- زهد
۱۴۷	۳-۲-۱۲- سخاء و کرم
۱۵۰	۳-۲-۱۳- سکوت و سخن به جا
۱۵۳	۳-۲-۱۴- شجاعت
۱۵۶	۳-۲-۱۵- شکر
۱۶۱	۳-۲-۱۶- صبر و حلم
۱۶۶	۳-۲-۱۷- نظم

- ۱۶۶..... ۳-۲-۱۷-۱- آینده نگری و برنامه ریزی (خزم)
- ۱۶۷..... ۳-۲-۱۷-۲- نظم اقتصادی
- ۱۶۸..... ۳-۲-۱۷-۳- نظم و مدیریت زمان
- ۱۶۹..... ۳-۲-۱۸- آراستگی ظاهری

بخش چهارم: اخلاق خانوادگی / ۱۷۳

- ۱۷۵..... مقدمه
- ۱۷۵..... ۴-۱- حقوق و مناسبات همسران
- ۱۷۸..... ۴-۱-۱- بردباری و خوش رفتاری همسران
- ۱۸۰..... ۴-۱-۲- آراستگی همسران
- ۱۸۲..... ۴-۱-۳- کمک رسانی در انجام امور خانواده
- ۱۸۲..... ۴-۲- مناسبات متقابل والدین و فرزندان
- ۱۸۳..... ۴-۲-۱- احسان و احترام به والدین
- ۱۸۶..... ۴-۲-۲- رعایت احترام میان فرزندان
- ۱۸۷..... ۴-۲-۳- رعایت حقوق فرزندان
- ۱۸۷..... ۴-۳- صلۀ رحم

بخش پنجم: اخلاق اجتماعی / ۱۹۱

- ۱۹۳..... مقدمه
- ۱۹۴..... ۵-۱- رذایل اخلاق اجتماعی
- ۱۹۴..... ۵-۱-۱- تکبر
- ۱۹۷..... ۵-۱-۲- دروغ
- ۲۰۲..... ۵-۱-۳- تهمت و بهتان
- ۲۰۳..... ۵-۱-۴- غیبت
- ۲۱۰..... ۵-۱-۵- تحقیر و استهزاء
- ۲۱۲..... ۵-۱-۶- سخن چینی

۲۱۴	۵-۱-۷- فحاشی و ناسزا گفتن.....
۲۱۶	۵-۲- فضایل اخلاق اجتماعی.....
۲۱۷	۵-۲-۱- آداب دیدار و ملاقات با مردم.....
۲۱۷	۵-۲-۱-۱- سلام کردن.....
۲۱۸	۵-۲-۱-۲- مصافحه و معافه.....
۲۲۰	۵-۲-۱-۳- خوش رویی و حُسنِ خُلق.....
۲۲۲	۵-۲-۲- مزاح.....
۲۲۵	۵-۲-۳- ضیافت و اطعام.....
۲۲۷	۵-۲-۴- صداقت.....
۲۲۹	۵-۲-۵- نرم خویی و مدارا.....
۲۳۱	۵-۲-۶- حقوق همسایگان.....
۲۳۴	۵-۲-۷- تعاون و انفاق.....
۲۳۸	۵-۲-۸- وحدت و یکپارچگی.....
۲۳۹	۵-۲-۹- امر به معروف و نهی از منکر.....
۲۴۳	۵-۲-۱۰- رعایت حقوق مسلمانی.....
۲۴۴	۵-۲-۱۰-۱- ایثار.....
۲۴۶	۵-۲-۱۰-۲- امداد و مساوات.....
۲۴۷	۵-۲-۱۰-۳- شرکت در تشییع جنازه.....
۲۴۸	۵-۲-۱۱- فروتنی و تواضع.....
۲۵۲	۵-۲-۱۲- همنشینی با ابرار.....
۲۵۵	۵-۲-۱۳- عدالت و انصاف.....
۲۵۹	۵-۲-۱۴- وفای به عهد.....
۲۶۱	فهرست منابع.....

مقدمه

نگاهی به تاریخ اندیشه و تفکرات انسان، گویای این حقیقت است که سنجش و بررسی کارها و شناخت رفتار خوب و بد و ملاک تشخیص آن، از دیرباز مورد توجه محققان و دانشمندان و دغدغه ذهنی بشر بوده است؛ اگر آثار فلاسفه و اندیشمندان را مدّ نظر قرار دهیم، می‌یابیم که در ادوار مختلف، نظریات گوناگونی درباره مسائل اخلاقی مطرح شده است؛ از مکتب افلاطون، ارسطو، رواقیان، کلبیون، اپیکوریان و شکاکان گرفته تا مکاتب متأخری چون مکتب کانت، نیچه، مارکس^۱ و...، هریک خود را ناگزیر از پرداختن به تعریف اخلاق و ارزشهای اخلاقی دانسته‌اند و از همین رو به بحث و نظریه پردازی درباره آن مبادرت ورزیده‌اند. این گستردگی و شمول که به جرأت می‌توان گفت، تمام نظامات فکری را دربرگرفته است، به خوبی گواه اهمیت بسیار زیاد موضوع اخلاق است. گذشته از مکاتب بشری، یکی از مهمترین ابعاد مکاتب الهی نیز بدون شک، بُعد اخلاقی آنهاست که در تمام ادیان آسمانی قابل ملاحظه است. از این جهت است که هزاران کتاب و مقاله، در زمینه اخلاق توسط دانشمندان ملل مختلف تألیف شده است. تمام این تلاشها،

۱. برای اطلاع از نظرات هریک از این مکاتب، ن. ک: مطهری، کلیات علوم اسلامی،

علی رغم اختلافات فراوانی که با هم دارند، در یک امر مشترکند و آن احساس نیاز به شناخت و معرفی مؤلفه‌های اخلاقی است.

نوشتار حاضر نیز در راستای همین احساس نیاز، که همراه همیشگی آدمیان بوده است، به رشته تحریر درآمده است؛ با این توضیح که بررسی‌های صورت گرفته در آن، به تعالیم دین مقدس اسلام اختصاص دارد؛ از همین رو به «درس‌نامه اخلاق اسلامی» نامبردار شده است. این مجموعه، تلاشی است در جهت جستجو و شناسایی موضوعات اخلاقی در تعالیم قرآن و عترت؛ از آن رو که منابع اصلی دین مبین اسلام را این دو ثقل گرانها تشکیل می‌دهند. در این جستار، ضمن تحلیل معنای لغوی و اصطلاحی هریک از موضوعات اخلاقی، شواهد قرآنی و روایی آنها بیان و با بهره‌گیری از تفاسیر و شروحی که در زمینه روایات موجود است، شواهد ماثور معنایابی شده است. در مقایسه با سایر کتب اخلاقی، با توجه به صرف زمان بسیار برای مطالعه و فیش برداری از منابع، می‌توان گفت که بسیاری از شواهد قرآنی و حدیثی این نوشتار، در آثار مشابه آن ذکر نشده است؛ زیرا در تألیف این مجموعه، مستقیماً به منابع اصلی و اولیه مراجعه شده است. از طرفی سعی شده است تا برای هر موضوع اخلاقی، نمونه‌هایی از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام آورده شود، تا مکتوب حاضر به نحو مطلوبی از تأثیر «اخلاق عملی» معصومین علیهم السلام بهره‌مند گشته و مصادیقی را برای هر آموزه اخلاقی ارائه دهد.

تحقیق حاضر به دنبال بازخوانی و یافتن نکات اخلاقی موجود در متن قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام و تلاش برای ارائه تفسیر و فقه الحدیث مناسب برای آیات و روایات مزبور است؛ همچنین سعی شده تا این آموزه‌های اخلاقی، در تمام شوئون زندگی انسان، اعم از فردی، خانوادگی و اجتماعی مطرح شود.

تأکید اصلی این نوشتار بر آن است که ضمن نشان دادن ریشه‌های فضایل اخلاقی در متون اصیل اسلامی، تعالیم اخلاقی موجود در سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمهٔ اطهار علیهم السلام نیز کشف و معرفی شود؛ این امر از آن جهت ضروری است که تأثیر نمونه‌های عینی و الگوهای عملی که در رفتار و سیرهٔ پیشوایان دینی وجود دارد، نقش غیر قابل انکاری در سازندگی اخلاقی جامعه دارد؛ آنچنانکه می‌توان گفت اثرگذاری آنها به مراتب بیشتر از سایر آموزه‌هایی است که در قالب سیره بیان نشده‌اند. سراسر حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام حاوی نکات اخلاقی است که تنها پاره‌ای از آنها استخراج و بیان شده است و این بدان سبب است که اولاً تعداد احادیث در منابع اسلامی بسیار زیاد است و بررسی یک یک این روایات، مستلزم صرف وقت فراوان است؛ ثانیاً بیان یک رویداد در زندگی معصومان علیهم السلام و استنتاج نکات اخلاقی از آن، محتاج تأمل و تدبیر است. از این روست که بسیاری از نکات لطیف اخلاقی که در خلال تاریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام نهفته است، بازگو نشده است؛ بر این اساس است که هدف اصلی مجموعه حاضر، کشف آموزه‌های اخلاقی در سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است.

در این راستا، موضوعات اخلاقی این مجموعه حول سه محور «اخلاق فردی»، «اخلاق خانوادگی» و «اخلاق اجتماعی» دسته بندی شده‌اند که هر یک به نوبهٔ خود شامل عناوینی دیگری شود؛ در ترجمهٔ آیات این مجموعه از ترجمهٔ آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله مشکینی استفاده شده است؛ همچنین عبارات نهج البلاغه با در نظر گرفتن ترجمه‌های مرحوم سید جعفر شهیدی و مرحوم محمد دشتی ترجمه شده است. چنانکه احادیث «الکافی»، با توجه به ترجمهٔ مرحوم سید جواد مصطفوی ترجمه شده است. با این توضیح که

گاه، برای روانتر شدن، تغییراتی در این ترجمه‌ها صورت پذیرفته است. توجه اصلی این نوشتار در انتخاب موضوعات اخلاقی، به تصریحات و اشارات قرآن و احادیث بوده و تلاش شده است تا مهمترین آموزه‌های اخلاقی اسلام، در ذیل بیش از هفتاد عنوان مستقل بررسی شود. غالباً در ترتیب این سرفصلها، دسته بندی سجایای مربوط به قلب، زبان و سایر جوارح رعایت شده است. امید که موجبات رضایتمندی خدای متعال و اولیاء برگزیده اش، خاصه وجود اطهر امام زمان (علیه السلام) را فراهم آورد.

مصطفی آذرخشی

پاییز ۱۴۰۰ شمسی

بخش اول

تعاریف، پیشینه و مبادی

۱-۱- تعریف اخلاق

۲-۱- تعریف اخلاق اسلامی

۳-۱- نگاهی به آثار تألیفی در زمینه‌ی اخلاق اسلامی

۴-۱- مبادی علم اخلاق

۵-۱- نقش دین در تعلیم و تربیت اخلاقی

۶-۱- جایگاه علم اخلاق درآموزه‌های اسلامی

۱-۱- تعریف اخلاق

کلمه «اخلاق» جمع «خُلُق» و به معنای صفاتی درونی است که رفتارهای انسان از آن ناشی می‌شود. به تعبیر دیگر اخلاق عبارت است از صفاتی نهادینه شده در ذات انسان^۱ که در سیرت او نمایان می‌شوند. چنانکه صفاتی چون «نژاد، رنگ، قد و هیكل» مربوط به خُلُق انسان می‌شوند و صورت او را آشکار می‌سازند و عمل اخلاقی، کاری است که دارای ارزش معنوی باشد؛ برای اینکه معلوم شود کاری اخلاقی هست یا نه، معیارهای مختلفی مطرح شده است. استاد شهید مرتضی مطهری در بیان تفاوت کار اخلاقی و کار غیر اخلاقی می‌نویسد: «تفاوت کار اخلاقی با کار طبیعی در این است که کار اخلاقی در وجدان هر بشری دارای ارزش است، یعنی يك کار ارزشمند و گرانبهاست و بشر برای خود این کار قیمت قائل است؛ آن قیمتی هم که برایش قائل است نه از نوع قیمت و ارزشی است که برای کاریك کارگر قائل است که ارزش مادی به اصطلاح ایجاد می‌کند و استحقاق مبلغی پول یا کالا در مقابل کار خودش

۱. مقصود از صفات نهادینه شده، ملکات نفسانی است؛ وقتی عملی به طور مکرر انجام پذیرد، در هربار، حالت حاصل از آن عمل در روح انسان اثر می‌گذارد و پس از مدتی در روح رسوخ پیدا کرده، در نفس مستقر می‌شود. در این صورت گفته می‌شود که آن صفت به صورت «ملکه» درآمده است. وقتی صفتی به صورت ملکه درآید، زوال آن بسیار مشکل است (نک: سادات، ۸)

پیدا می‌کند، بلکه یک نوع ارزشِ مافوق این ارزشهاست که با پول و کالای مادی قابل تقویم نیست.^۱ در این بیان، یک خصیصهٔ مهم برای کار اخلاقی مطرح شده است و آن ارزشمند بودن آن در وجدان تمام انسانهاست.

۱-۲- تعریف اخلاق اسلامی

اخلاق اسلامی به رفتارهایی اطلاق می‌شود که برآیند صفاتی اکتسابی بوده و در دین اسلام به عنوان اعمالی ارزشمند بیان شده‌اند. حجم وسیعی از تعالیم و آموزه‌های دینی، دربارهٔ معرّفی و ترغیب انسانها به پایبندی به این ارزشهاست و نکتهٔ مهمّ و درواقع ممیّزهٔ اصلی «علم اخلاق» با سایر علوم دینی نیز در همین «ملاک ارزشی» داشتن علم اخلاق است. به تعبیر روان تر موضوع علم اخلاق رفتارهایی است که «بار ارزشی» دارند؛ اگر موضوعات علم اخلاق را با موضوعات علمی چون «فقه و احکام» که دارای «بار حقوقی» است، مقایسه کنیم، به روشنتر شدن این بحث، کمک می‌شود؛ به طور مثال «توکل و اعتماد بر خداوند» یک موضوع اخلاقی است؛ از آن جهت که در متون اصیل اسلامی، یعنی قرآن و روایات پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام، به عنوان یک امر ارزشمند معرّفی شده است. ولی اگر کسی توکل بر خدا نداشته باشد، از لحاظ حقوقی چیزی بر او مترتب نیست. چنانکه اگر شخصی در مواجهه با اطرافیانش خوش برخورد نباشد، یا رفتاری تکبرآمیز از خود بروز دهد، قانونی را زیر پا نگذاشته است که پی‌آمدهای برای وی به همراه داشته باشد درحالیکه خوش خویی و تواضع، در علم اخلاق به عنوان رفتارهایی ارزشمند بیان شده است. در مقابل، اعمالی چون سرقت، قتل و آسیب رساندن به جان و مال مردم، جنبه‌ای حقوقی داشته و موضوعاتی از علم «فقه» را تشکیل می‌دهند؛ چنانکه در عبادات فردی نیز

۱. فلسفهٔ اخلاق/ ۲۰

همین دو شاخصه ارزشی و حقوقی قابل ملاحظه است. به طور مثال، علم فقه متکفل بیان مقدمات، مقارنات و مبطلات، تعداد و اوقات نمازهای یومیه، رکعات و اذکار آنهاست؛ یا اینکه بیانگر کفاره ترک روزه، بدون عذر شرعی است؛ در حالیکه در علم اخلاق از این گفتگومی‌شود که نماز و روزه تعالی بخش چگونه باید باشد؛ به عبارت دیگر، موضوع علم اخلاق این است که: چنانکه مقصود از این عبادات، نه فقط اداء و رفع تکلیف، بلکه به جهت قُرب به حق تعالی انجام پذیرد، بایستی کدام واجدیتها را داشته باشند؟ صفاتی این چنین، که در فرهنگ اسلامی به عنوان ارزشهایی اکتسابی معرفی شده‌اند، شکل دهنده علم «اخلاق اسلامی» هستند.

۱-۳- نگاهی به آثار تألیفی در زمینه اخلاق اسلامی

درباره اینکه سنگ بنای تألیفات اخلاق اسلامی را چه کسی نهاده است، اختلاف نظر وجود دارد؛ پیداست که هرچه سابقه این علم بیشتر باشد، می‌تواند حکایت از اهمیت بیشتر آن داشته باشد؛ پاره‌ای از محققان معتقدند که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را باید پایه گذار و مدوّن تألیفات اخلاقی در اسلام دانست. در کتاب تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام آمده است: «اولین کسی که علم اخلاق را تاسیس کرد امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود که در نامه معروفش (به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام)) بعد از بازگشت از صفین، اساس و ریشه مسائل اخلاقی را تبیین فرمود و ملکات فضیلت و صفات رذیلت به عالیت‌ترین وجهی در آن مورد تحلیل قرار گرفته است.» شایان ذکر است که این نامه، همان نامه ۳۱ نهج البلاغه است؛ بعد از این نامه، می‌توان از رساله الحقوق امام سجاد (علیه السلام) نام برد که آن حضرت، به بیان حقوقی که در قبال خداوند و دیگران، بر عهده انسان هست، پرداخته‌اند با این حال، به نظر می‌رسد که نخستین کتاب

با عنوان «علم اخلاق» از آن اسماعیل بن مهران ابی نصر سکونی که در قرن دوم می زیسته است، باشد. اما اگر بخواهیم آثار اخلاقی را از جهت موضوع و روش بررسی کنیم، این نکته را باید خاطر نشان سازیم که تألیفاتی که در علم اخلاق پدید آمده است، به طور کلی درسه شاخه نقلی، فلسفی و عرفانی قابل دسته بندی است. روش نقلی، خود به دو قسم است؛ پاره ای از آثار اخلاقی، در حقیقت، جمع آوری و تبویب آیات و روایات در موضوعات اخلاقی است؛ مانند کتاب صفات الشیعة اثر شیخ صدوق، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر، معروف به مجموعه ورام نوشته «ورام بن ابی فراس» (متوفای ۶۰۵ هجری) یا حلیة المتقین از علامه مجلسی؛ با این توضیح که در بخشهایی از دو کتاب مجموعه ورام و حلیة المتقین، علاوه بر ذکر آیات و روایات، توضیحاتی از نویسندگان آن به چشم می خورد؛ اما رویکرد اصلی، همان جمع آوری و تبویب نصوص دینی است. روش نقلی دیگر این است که مؤلف با مراجعه به آیات و روایات، به استخراج تعلیمی که در زمینه اخلاقی در این منابع آمده، می پردازد؛ سپس آیات و روایاتی را در آن موضوع ذکر کرده و با توجه به توانایی اش در علومی چون ادبیات، تفسیر و فقه الحدیث، نکات اخلاقی آن را بیان می دارد؛ کتاب هایی همچون: اخلاق محتشمی از خواجه نصیرالدین طوسی؛ ارشاد القلوب از دیلمی؛ منیة المرید فی آداب المفید و المستفید که شهید ثانی آن را در آداب دینی و اخلاقی تعلیم و تعلم و قاضی و مفتی و افتاء، نوشته و محجة البیضاء اثر فیض کاشانی، از این قبیل هستند.

رویکرد دیگری که در آثار اخلاقی قابل ملاحظه است، رویکرد فلسفی است؛ استاد مطهری درباره این روش و پیشینه آن می نویسد: «در علم اخلاق این حرف از ارسطو رسیده است که «اخلاق فاضله حد وسط میان دو خلق

افراط و تفریط است» و اصلی درست کرده اند که تمام صفات اخلاقی تحت «عدالت» جمع می شوند؛ این امر در کتب اخلاقی قدیمی خودمان که اخلاق فلسفی را بیان می کنند آمده است، نه کتب اخلاقی عرفانی یا حدیثی؛ از این نمونه کتاب ها می توان به تهذیب الاخلاق و طهارة الاعراق نوشته ابوعلی ابن مسکویه رازی اصفهانی (م ۴۳۱ ق)؛ اخلاق ناصری اثر خواجه نصیرالدین طوسی و جامع السعادات و معراج السعادة فاضلین نراقیین اشاره کرد؛ در پاره ای از این آثار، بیان حدّ وسطهای اخلاقی همراه با ذکر آیات و روایات است.

دسته ای دیگر از آثار اخلاقی، صبغۀ عرفانی دارند. در این گونه آثار، دیدگاه عارفان درباره انسان و جهان، مبنای کار است؛ یعنی مقدمات و پیش فرض های مباحث اخلاقی، از عرفان نظری اخذ و سپس نشان داده می شود که انسان با طی کدام مراحل و منازل می تواند به غایت وجودی خود برسد. کتابهایی چون کیمیای سعادت از ابوحامد غزالی، منازل السائرین و صد میدان اثر خواجه عبدالله انصاری از نمونه های این رویکرد هستند.

افزون بر اینها باید از آثاری که در حوزه فلسفۀ اخلاق پدید آمده نیز یاد کنیم. رویکرد اصلی این گونه آثار، بررسی نظریاتی است که درباره چیستی اخلاق، ملاک تشخیص ارزش های اخلاقی، نسبی و یا مطلق بودن گزاره های اخلاق، مطرح شده است. از بهترین نمونه های این رویکرد، آثار استاد مطهری، مانند فلسفۀ اخلاق، انسان کامل و تعلیم و تربیت در اسلام است.

۱-۴- مبادی علم اخلاق

مقصود از مبادی علم اخلاق، اصولی است که تعلیم اخلاقی بر آن استوار است و بدون پذیرفتن آنها، هرگونه تلاشی در جهت سازندگی اخلاقی، غیر

موجه خواهد بود. این مبادی را در ذیل این عناوین بررسی می‌کنیم:

۱-۴-۱- مختار بودن انسان

یکی از اصولی که تعلیم و تربیت اخلاقی مسبوق بر آن است، موضوع مختار بودن انسان است؛ بدیهی است، تعلیم اخلاق آنگاه معنا دارد که انسان را در انجام اعمال، مختار بدانیم؛ زیرا به فرض مجبور بودن او، هر حرکتی در مسیر تخلیه از رذایل و تحلیه به فضایل، بیهوده است؛ در این صورت، ستایش و نکوهش انسان در قبال اعمالش نیز وجهی ندارد؛ زیرا رفتاری که از او سر می‌زند، در حقیقت منتسب به او نیست و او نقشی در وقوع آنها نداشته است.

پیدا است که عقیده به مجبور بودن انسان، موجب نابودی اساس اخلاق، بلکه نابودی تمام احکام دین و شریعت می‌شود و کسی که عدالت و حکمت خدای متعال را درک کرده و پذیرفته باشد، چنین عقیده‌ای نخواهد داشت؛ چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) این تذکر وجدانی را برای آن فردی که تصوّر کرده بود حرکت و جهادش در نبرد صفین از روی جبر بوده است، بیان فرمود: «وَيَحْك لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءَ لَزِمًا وَقَدْرًا حَاتِمًا لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخْيِيرًا وَنَهَايَهُمْ تَحْذِيرًا وَكَلَّفَ يَسِيرًا وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيرًا وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا وَلَمْ يُطِغْ مُكْرَهَا وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عِبَاءً وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا - ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ النَّارِ» یعنی: «وای بر تو! شاید قضاء لازم، و قدر حتمی را گمان کرده‌ای؟ اگر چنین بود، پاداش و کیفر، بشارت و تهدید الهی، بیهوده بود. حال آنکه خداوند سبحان، بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار دارند، و نهی

فرمود تا بترسند، احکام آسانی را واجب کرد، و چیز دشواری را تکلیف نفرمود، و پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد، با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد، و با اکراه و اجبار اطاعت نمی شود، و پیامبران را به شوخی نفرستاد، و فرو فرستادن کتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود، و آسمان و زمین و آنچه را در میانشان است بی هدف نیافرید. این پندار کسانی است که کافر شدند و وای از آتشی که برای کافران مهیاست.» در بیانات علی علیه السلام که مبتنی بر آیات قرآن است، آشکارا "مجبور بودن انسان" نفی و پذیرش آن مساوی با بیهوده انگاشتن رسالت انبیاء محسوب شده است؛ گذشته از این، حتی با توجهی به حالات درونی خویش، مانند ندامت و پشیمانی از رفتارهای ناپسند، می توان به مختار بودنمان پی ببریم. برای آگاهی بیشتر درباره این موضوع، می توان به کتب علم کلام مراجعه کرد.

۱-۴-۲- تغییرپذیری صفات اخلاقی در انسان

یکی دیگر از مبادی تعلیم و تربیت اخلاقی این است که امکان تغییر دادن صفات را در انسان پذیرفته باشیم؛ یعنی بپذیریم که انسان می تواند رذایل اخلاقی را از خود دور و فضایل اخلاقی را اکتساب کند. این موضوع از جهتی شبیه موضوع قبلی (مختار بودن انسان) است؛ زیرا در هر دو، سخن از قدرت و توانایی انسان به میان می آید؛ با این تفاوت که «تغییرپذیری صفات اخلاقی در انسان» حوزه ای محدودتر از مبحث اختیار دارد و اخصّ از آن است؛ از آن رو که شامل فضایل و رذایل اخلاقی می شود؛ در واقع ممیّزه اصلی این بحث با موضوع اختیار، در این است که در اثبات مختار بودن انسان به شواهدی استناد می شود که در بحث حاضر نمی توان بدان تکیه کرد؛ به طور مثال، در اثبات اختیار به عدالت خداوند استدلال می شود و اینکه اگر حقّ متعال

کسی را به سبب کارهایی که اختیاری در وقوع آنها از خود نداشته، عذاب کند، این عذاب کردن قبیح است و خداوند از انجام کار قبیح منزّه است. آنچه در این استدلال نقش اساسی دارد، وجود نظام مجازات است؛ حال آنکه برخی از موضوعات اخلاقی، مشمول مجازات نیستند؛ بلکه فی حدّ نفسه زشت یا زیباییند و از این رو خوب است که انسان خود را از آنها پاک یا خود را بدانها آراسته سازد. به عبارت دیگر، این امور نقش خیلی مهمّی در سعادت یا شقاوت فرد ندارند که بخواهیم با در نظر گرفتن عدالت خداوند، امکان اجتناب یا اکتساب آنها را اثبات کنیم. برای نمونه خوشرو بودن و مزاح کردن، یکی از فضایل اخلاقی است؛ در حالیکه اگر کسی آن را ترک کند، خداوند وی را مجازات نمی‌کند. بنابراین نمی‌توان همان استدلالی را که برای اثبات اختیار مطرح کردیم، در اینگونه موارد نیز بیان کنیم؛ از این رو، باید به نحو مستقلّ بررسی کنیم که آیا اساساً ممکن است که انسان، صفات اخلاقی‌اش را تغییر دهد یا نه. ما با در نظر گرفتن حالات خودمان، می‌یابیم که ترک کردن و اجتناب از برخی افعال، یا بالعکس انجام دادن کارهایی، اگرچه بعضاً تَوَام با مشقّت و دشواری است، امّا محال نیست و با عزم جدّی می‌توان از آنها پرهیز کرد یا بدانها عمل نمود. ما این واقعیت را در خودمان می‌یابیم؛ چنانکه در آموزه‌های دینی نیز به این امکان تصریح شده است. امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تُكُنْ حَلِیمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونُوا مِنْهُمْ» یعنی: «اگر بردبار نیستی، خود را شبیه بردباران کن، زیرا کم پیش می‌آید که کسی خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان نشود» در این حدیث به امکان اکتساب فضایل اخلاقی تصریح شده است. مانند این عبارت، حدیثی است که اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است،

بدین مضمون: «إِنَّ الْخُلُقَ مَنِحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نِيَّةٌ فَقُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ فَقَالَ صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُوبٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرُهُ وَصَاحِبُ النِّيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا» یعنی: «امام صادق علیه السلام فرمود: خلق و خوی بخششی است که خدای متعال به مخلوقش عطا می‌کند که پاره‌ای از آنها غریزی و برخی از آنها نیت است (یعنی با تصمیم و اکتساب و تمرین پیدا می‌شود) {اسحاق می‌گوید: {عرض کردم: کدامیک از این دو بهتر است؟ فرمود: آنکه غریزه دارد، بر آن سرشته شده و غیر از آن نتواند کند و آنکه نیت دارد، به سختی خود را به صبر بر طاعت وادار می‌کند، پس او (دومی) بهتر است.» در این حدیث، سبب بروز صفات حسنه، دو موضوع غریزه و اکتساب بیان شده است. مقصود از غریزه همان صفات ذاتی است که در اثروراثت یا تأثیر محیط، در انسان ایجاد می‌شود؛ بدون اینکه وی نقشی در پیدایش آنها داشته باشد. امام علیه السلام، هردو را از عطایای الهی دانسته‌اند، اما تأکید کرده‌اند که اکتسابی بودن این صفات حمیده، مایه فضیلت بیشتر آنهاست. اساساً همین موضوع که در آموزه‌های پیشوایان دینی، به انجام یا پرهیز از کارهایی توصیه شده است، خود گواه امکان تغییر صفات اخلاقی در انسان است.

۱-۴-۳- گرایش انسان به سرچشمه‌ی کمالات مطلق و آشنایی فطری با نیکی‌ها و زشتی‌ها

یکی از ویژگی‌های فطری تمام انسانها کمال جویی آنهاست؛ درک این صفت فطری با در نظر گرفتن انگیزه‌ها و امیال درونی انسان امکان پذیر است؛ آنچه در میان تمامی انسانها مشاهده می‌شود، میل و گرایش انسان به اموری است که فاقد حد و مرز باشد؛ آدمیان به زندگی و حیات بی‌پایان گرایش دارند، به قدرت و

علم بی حد تمایل دارند، خواهان زیبایی و مهربانی نامحدود هستند. بازتاب این تمایلات، در جوامع مختلف بشری قابل ملاحظه است. تبیین دینی این تمایلات حاکی از آن است که چون روح انسان، با موجودی که حیاتبخش و زندگی آفرین است و علم و قدرت و بقائش حدی ندارد و سراسر مهربانی و زیبایی است، مواجه شده است، باطناً به آن آشنای قدیمی که تمام این کمالات را به صورت نامحدود دارد، گرایش دارد. در حقیقت، انسان دیداری با منشاء تمام این کمالات بی مرز داشته و معرفت فطری، مواجهه با کسی است که تمام این کمالات بی حد را واجد است و آن تمایلات، آثار این دیدار نفسی است.^۱

افزون براین، بررسی آیات و روایات که منابع اصلی دین اسلام را شکل می دهند، گویای این حقیقت است که ارزش های اخلاقی نیز برخاسته از معرفت فطری انسانهاست؛ یعنی همه انسانها به طور فطری با این ارزش ها آشنا هستند؛ قرآن کریم در این زمینه بیان داشته است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^۲ یعنی: «سوگند به نفس انسان و آنکه آن را با اعتدال آفرید و گناه و پرهیزکاریش را بدو وحی کرد. آن کس که جان را تزکیه کرد رستگار شد و آن که آن را آلوده ساخت، زیانکار شد.» قبل از پرداختن به تفسیر آیه، باید توضیح دهیم که کلمه «ما» در عبارت «ما سَوَّاهَا»، می تواند به معنای «الذی» باشد؛ چنانکه طبرسی در مجمع البیان شواهدی بر آن ارائه کرده است^۳ همچنین فعل «سَوَّاهَا»

۱. ظاهراً معنای سخن امام باقر (علیه السلام) به زراره که فرمود: «الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ» همین معنا باشد که گرایشات درونی انسان به کمالات بی حد و حصر، برخاسته از شناخت فطری او نسبت به خداوند است. (نک: کلینی، ۱۲/۲)

۲. آیات هفتم تا دهم سوره شمس

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن ۷۵۴/۱۰

از ریشه «سوا» به معنای اعتدال و توازن است^۱ و اصل کلمه «الهام» به معنای بلعیدن و در جان قرار گرفتن است^۲ و در اینجا به معنای فرا گرفتن است. کلمه «فجور» نیز از «فجر» و به معنای «دریدن» است. در تفسیر المیزان آمده است: «از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می شکافد به آن "فجر" گفته شده و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می شکافد به آن "فجور" اطلاق شده است؛ البته منظور از "فجور" در آیه مورد بحث همان اسباب و عوامل و طرق آن است.»^۳ «تقوی» هم به معنای حفظ کردن و صیانت است^۴ در این آیه شریفه، تصریح شده است که عومل فجور و تقوی یا همان بدی و خوبی در نفس انسان نهادینه شده است و آدمی به طور فطری و جبلّی با آنها آشناست. چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام، در بیان این موضوع آمده است: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا یعنی برایش آنچه را که باید انجام دهد و آن عملی را که باید ترک کند، بیان کرد.»^۵

به نظر علامه طباطبایی، اینکه در آیه شریفه، حرف «فا» بر سرفعل «الهم» آمده است، گویای این است که الهام نتیجه تسویه است و همین نشاندهنده آن است که الهام فجور و تقوا از خصوصیات خلقت آدمی و امری فطری است^۶ نکته تفسیری دیگری که در این آیه به چشم می خورد، تقدیم فجور بر تقوا

۱. المفردات في غريب القرآن / ۴۳۹

۲. همان / ۷۴۸

۳. المیزان فی تفسیر القرآن ۲۰ / ۲۹۷

۴. لسان العرب / ۴۰۱ / ۱۵

۵. الکافی / ۱۶۳ / ۱

۶. المیزان فی تفسیر القرآن / ۲۰ / ۲۹۸

است که برخی از مفسران آن را حاکی از تقدّم تخلیه رذایل بر تحلیه به فضایل دانسته اند.^۱

همچنین، در ذیل آیه کریمه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» حدیثی نقل شده است که بعد از نزول این آیه، مردی به نام وابصه خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله! سؤالی دارم. حضرت قبل از اینکه سؤالش را بگوید، فرمود: آیا راجع به اثم می خواهی سؤال کنی که اثم چیست؟ گفت: بله یا رسول الله! فرمود: کار بد همان است که دلت قبول نمی کند. خداوند به بشر دلی داده است که با کارهای خوب پیوند و با کارهای بد بیگانگی دارد. و بعد با دو انگشت خود به سینه او زد و فرمود: اسْتَشْفَتْ قَلْبُكَ يَا وَابِصَةُ! از قلب خود سؤال کن ای وابصه!^۲ این حدیث نیز گویای آن است که ارزش های اخلاقی ریشه در وجدان انسان دارد.

می توان گفت که موضوع وجدانیات، از مهمترین مباحث معرفتی است که علاوه بر نصوص دینی، حالاتی که پس از انجام اعمال، عارض انسان می شود نیز گواه اصالت داشتن آن است. به طور مثال می توان به عذاب وجدانی که بعد از ارتکاب جنایتی عارض جانیان می شود، اشاره کنیم که از بارزترین شواهد این موضوع است. قرآن کریم از این حقیقت، به «النفس اللّوامة» یعنی: نفس ملامتگر تعبیر کرده است^۳ در تفسیر نمونه به نکته لطیفی اشاره شده و آن اینکه، از همردیدف قرار دادن قیامت با نفس لّوامة، می توان به شباهت این دو حقیقت پی برد؛ زیرا همچنانکه در روز قیامت، درباره اعمال و رفتار آدمی داوری می شود،

۱. تفسیر نوین / ۲۰۸

۲. المسند ۴/ ۲۲۸ و سنن الدارمی ۲/ ۲۴۶

۳. آیه دوم سوره قیامت

وجدان انسان نیز محکمه‌ای است که درباره کارهای او داوری می‌شود و حتی به صدور و اجرای حکم نیز می‌انجامد: «حقیقت این است که یکی از دلایل وجود معاد، وجود محکمه وجدان در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می‌کند و از این طریق به او پاداش می‌دهد، و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می‌کند، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می‌کند.»^۱ استاد مطهری در این باره می‌گوید: «ما در اسلام چیزهایی پیدا می‌کنیم که دلالت می‌کند بر اینکه اسلام برای وجدان انسان اصالت قائل شده است. حدیثی است از رسول اکرم که فرمود: الصِّدْقُ طُمَأْنِينَةٌ وَ الْكِذْبُ رِيَّةٌ رَاسْتِي يَكُ اطمینانی به دل می‌دهد و دروغ درد را ایجاد شک می‌کند. يك علاقه و رابطه‌ای هست که دل انسان حرف راست را زود می‌پذیرد ولی حرف دروغ را (بدون اینکه قرینه‌ای بر دروغ بودن آن داشته باشد) با تردید قبول می‌کند»^۲

در خطبه اول نهج البلاغه نیز عبارتی از امیرمؤمنان علی (ع) نقل شده که می‌تواند ناظر بر همین موضوع باشد؛ آن حضرت در بیان خلقت انسان فرموده است: «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَتَمَثَّلَتْ اِنْسَانًا ذَا اَذْهَانٍ يُحِيلُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحَ يَخْتَدِمُهَا وَ اَدَوَاتٍ يُقَلِّبُهَا وَ مَعْرِفَةٍ يَفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ»^۳ یعنی: «آنگاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده در آمد، دارای نیروی اندیشه، که وی را به تلاش اندازد و دارای فکری که در دیگر موجودات،

۱. تفسیر نمونه / ۲۵ / ۲۷۵

۲. اسلام و نیازهای زمان، {مجموعه آثار} / ۲۱ / ۲۶۰

۳. نهج البلاغه / ۴۲

تصرف نماید. به انسان اعضاء و جوارحی بخشید، که در خدمت او باشند، و ابزاری عطا فرمود، که آنها را در زندگی به کار گیرد و معرفتی به او داد تا حق و باطل را بشناسد.» در این عبارات، اعطای معرفت به انسان، تَوَام با خلقت او مطرح شده است که حاکی از فطری بودن آن است. آیه الله مکارم شیرازی، در شرح این عبارت می نویسد: «در واقع این نیروی تمیز و قدرت تشخیص که از مهمترین نیروهای عقل انسان است، هم امور معنوی را مانند حق و باطل فرا می گیرد و هم امور محسوس مادی را مانند رنگها و بوها و طعمها. آیا این نیروی تشخیص، نیروی مستقلی است یا داخل در مفهوم ذهن و فکر که در عبارت قبل آمده است می باشد ظاهر عبارت مولا علیه السلام آن است که آن را به عنوان *یک* نیروی مستقل شمرده است.»^۱

با اندکی تأمل در دلالت آیات و روایات مذکور، می توان این نتیجه را گرفت که افعال انسان دارای حسن و قبح عقلی است و انسان با درک این حسن و قبح، مختار است که راه خویش را انتخاب کند: «إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۲ یعنی: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس»؛ «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»^۳ یعنی: «و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم» و هر انسانی بهتر از هر کسی به کارهایی که انجام می دهد بیناست؛ از این روست که قرآن کریم می فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»؛ «انسان در باره خویشتن بینایی دارد، اگر چه عذرهای بیاورد»^۴ در این آیه، خداوند به بینایی

۱. پیام امام، ۱/ ۱۷۳

۲. آیه ۳ سورة انسان

۳. آیه ۱۰ سورة البلد

۴. آیات ۱۴ و ۱۵ سورة قیامت

درونی انسان توجّه داده و تأکید کرده که عذر تراشی‌های او، این بینش را تیره و تار نمی‌کند.

به این ترتیب می‌توان به رابطه میان افعال اختیاری و هدف نهایی اخلاق اسلامی که قرب به حق تعالی است^۱، پی برد؛ براساس همین اصل است که دانشمندان علم فلسفه اخلاق، گزاره‌های اخلاقی را اعتباری ندانسته و به ارتباط حقیقی میان آنها و هدف نهایی اخلاق قائلند^۲ زیرا انسانها فطرتاً طالب کمال هستند و راه کمال نیز به آنها ارائه شده است؛ بنابراین هر فعلی که از انسان سر می‌زند، نظریه اینکه در راستای کمال او باشد یا نه، ارتباط حقیقی با هدف نهایی او دارد.

در اینجا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر انسان فطرتاً با خوبی و بدی آشناست، در این صورت چه نیازی به ارسال انبیاء و معرّفی اوصیا وجود دارد و نقش دین در تعلیم و تربیت اخلاقی چیست؟

۱-۵- نقش دین در تعلیم و تربیت اخلاقی

برای یافتن پاسخ سؤالی که مطرح شد، لازم است به جایگاه انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام و به طور کلی نقشی که آموزه‌های دینی در زمینه‌ی تربیت انسانها دارند، توجّه کنیم. این موضوع، در قالب عناوین ذیل توضیح داده می‌شود:

۱-۵-۱- بیداری عقلها

در قرآن کریم، خدای متعال به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ

۱. آیه ۱۱۰ سوره کهف

۲. فلسفه اخلاق / ۵۸-۶۱

مُذَكِّرٌ - لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُضَيِّطٍ^۱ یعنی: «پس تذکرده که توفیق تاذکر دهنده ای. تو سلطه گر بر آنان نیستی که (برایمان) مجبورشان کنی» در تفسیر المیزان درباره این آیات آمده است: «قوله: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» بیان آن وظیفه - و هورسول - التذکره رجاء أن يستجیبوا و یؤمنوا من غیر اکراه و إلقاء^۲ یعنی: «إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، یعنی وظیفه تو - که پیامبر خدایی - تنها همین تذکر دادن است، به امید اینکه دعوت را اجابت کنند و بدون اکراه و اجبار ایمان آورند.» کلمه ذکر از نظر لغوی به معنای «به یاد آوردن است و در مقابل «نسیان» به معنای فراموشی قرار دارد^۳ در خطبه اول نهج البلاغه، امیرمؤمنان علی علیه السلام در بیان سبب بعثت انبیاء می فرماید: «وَاضْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ أَتَرَأَيْتَهُمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَاجُوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ^۴» یعنی: «خداوند پیامبرانی از فرزندان آدم علیه السلام انتخاب کرد و از آنان بر امانتداری نسبت به وحی پیمان گرفت تا امانت رسالت را به مردم برسانند، آنگاه که بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده انگاشتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند، و شیطان مردم را از معرفت خدا باز داشت و از پرستش او جدا کرد، خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود، و رسولان خود را پی در پی اعزام کرد تا

۱. آیات ۲۱ و ۲۲ سوره الغاشیة

۲. المیزان فی تفسیر القرآن / ۲۰ / ۲۷۵

۳. لسان العرب / ۴ / ۳۰۸

۴. نهج البلاغه / ۴۳

وفاداری به پیمان فطرت را از آنان بازجویند و نعمت های فراموش شده را به یاد آورند و با ابلاغ احکام الهی، حجت خدا را بر آنها تمام نمایند و گنج های پنهان شده عقل ها را آشکار سازند.» در این خطبه، نکاتی بسیار مهم و اساسی مطرح شده است؛ از آن جمله اینکه حضرت امیر علیه السلام، پیامبران را به عنوان یادآوران، پیامانها و شناخت های فطری که غبار فراموشی بر آنها نشسته، معزفی کرده اند و در تمثیل لطیفی، از این معارف، به عنوان گنج هایی که در عقل انسان ها مدفون و پنهان است تعبیر فرموده و نقش پیامبران را بیرون آوردن این دفینه ها دانسته اند. علامه محمد تقی جعفری در شرح این عبارات خطبه اول می نویسد: «این نکته بسیار جالب را در نظر بگیریم که منابع معتبر اسلامی اگر هدف رسالت پیامبران را بیداری و تقویت و فعالیت عقل معرفی نکند، حداقل این است که آن را اساسی ترین هدف رسالت قرار داده است. ما در همین خطبه در چند جمله پیش از جملات مورد تفسیر، این عبارت را دیده ایم که: "و یثیروا لهم دفائن العقول" از جمله مواد رسالت که پیامبران را برای اجرای آنها فرستاده است، برانگیختن و به فعلیت رسانیدن حقایق مخفی شده در عقول است... مقدار قابل توجهی از روایات در این مضمون دیده می شود که عقل را حجت باطنی (پیامبر درونی) و پیامبران را حجت ظاهری (عقل برون) معرفی می کند، مانند: یا هشام ان الله علی الناس حجتین: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل والأنبياء والأئمة عليهم السلام و اما الباطنة فالعقول: ای هشام، خداوند دو حجت برای مردم دارد: حجت ظاهری و حجت باطنی، حجت ظاهری پیامبران و ائمه علیهم السلام اند و حجت باطنی عقول) قال ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام: یا هشام ان الله تبارک و تعالی اکمل للناس الحجج بالعقول و نصر التبیین بالبيان و دلهم علی ربوبیته بالأدلة: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به هشام بن الحکم می گوید: ای هشام،

خداوند متعال حجت و برهان را به وسیله عقول برای مردم تکمیل کرده پیامبران را به وسیله بیان یاری نموده آدمیان را با دلایل [روشن] به خدایی خود راهنمایی فرموده است.^۱ روایتی که مرحوم علامه جعفری بدان اشاره کرده، حدیث مفصّلی است که شیخ کلینی در کتاب «العقل و الجهل» الکافی نقل کرده^۲ و ابعاد مهمّی از موضوع مورد بحث را شامل می‌شود؛ از جمله آنها اینکه عقل حجت درونی و پیامبران حجت بیرونی هستند و با وجود این دو، حجت برانسان تمام می‌شود؛ زیرا پیامبران آنچه را که انسانها در درون خود دارند، هویدا ساخته و آنها را به انجام کارهایی مطابق با این شناخت درونی فرا می‌خوانند.

بنابراین می‌توان گفت که اگرچه ریشه بسیاری از معارف در فطرت انسان است، اما این شناختها در معرض فراموشی و نسیان قرار دارد؛ از همین رو پیامبران می‌آیند و غبار فراموشی را از رخ فطرت آدمی کنار می‌زنند تا او، آنچه خود داشت را بیابد.

۱-۵-۲- وابستگی برخی از احکام اخلاقی به مصالح و مفاسد

نکته مهم دیگری که می‌بایست در نقش دین، در تعلیم و تربیت اخلاقی، لحاظ کرد، این است که اگرچه انسان، فطرتاً با ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی آشناست، اما نباید از نظر دور داشت که پاره‌ای از این ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها وابسته به مصالح و مفاسد هستند. استاد مطهری این موضوع را با ذکر مثالهایی، چنین تبیین کرده است: «ممکن است [یک فعل با یک اعتبار] اخلاقی باشد [و با اعتبار دیگر] ضد اخلاقی... ما شاید هیچ کاری را در اسلام نداشته باشیم

۱. ترجمه و تفسیر نهج البلاغه ۱۹۷/۲

۲. الکافی ۱۳/۱

الا اینکه به اصطلاح طلبه‌ها با عناوین ثانویه، حکمش فرق می‌کند. مثلاً اگر از ما بپرسند که آیا گوسفند حلال گوشت است یا حرام گوشت؟ می‌گوییم حلال گوشت. بعد می‌پرسند که آیا خوک حلال گوشت است یا حرام گوشت؟ می‌گوییم حرام گوشت. عنوان اولی گوسفند حلال گوشتی است و عنوان اولی خوک حرام گوشتی. ولی همین حلال گوشت به يك عنوان ثانوی می‌شود حرام. فرض کنید مال غیر باشد، به اعتبار اینکه مملوک غیر است خوردن گوشتش حرام می‌شود چون دزدی است. پس این گوسفند از جنبه حلال گوشتی حلال است ولی از جنبه اینکه مال غیر است خوردن گوشتش حرام است. و گوشت خوک که حرام است، در جای دیگر حلال می‌شود. مثلاً موقعی که شخص در يك مخمسه‌ای گرفتار باشد که حیاتش بستگی به آن داشته باشد، نه تنها حلال می‌شود بلکه خوردن آن واجب هم می‌شود، یعنی اگر نخورد و تلف شود کار حرامی مرتکب شده است، و امثال اینها که از این مثالها زیاد داریم.^۱ مثال دیگری که برای این موضوع می‌توان بیان کرد، موضوع صداقت و راستی است؛ فرض کنید که جنایتکار ظالمی با اسلحه خود در پی کسی است تا او را به قتل برساند و جای او را از شما بپرسد؛ در این حال وظیفه شما چیست؟ آیا از آنجا که راستی و صداقت خوب است، باید نشانی آن فرد را به آن شخص جانی و ظالم بگوییم؟ یا نه؛ چون مصلحت دیگری که حفظ جان انسان بی‌گناهی است، باید از بیان نشانی‌اش اجتناب کنیم؟ همچنین، ممکن است کسی بگوید که وجدان من برترحم برهم نوعان حکم می‌کند، بنابراین نباید مجرمین را مجازات کرد؛ حال آنکه در این نگرش، به مفاسد چنین رویکردی توجه نشده است؛ زیرا در این صورت، راه برای تجاوز و تعرض جنایتکاران و

چپاولگران گشوده می‌شود و این خود ستمی بر انسانهای بی‌گناه است. ما در زندگی خود با مانند این مثالها، زیاد مواجهیم. نکتهٔ مهم این است که انسان، به سبب محدود بودن دایرهٔ علمش، احاطهٔ همهٔ جنبه، بر مصالح و مفاسد کارها ندارد؛ از این رو لازم است که از ناحیهٔ کسی که تمام مصالح و مفاسد امور است (یعنی خدای متعال)، دستور العملی که باید‌ها و نبایدهای رفتار صحیح را برای انسان معین می‌سازد، ارائه گردد. شایان ذکر است که این دستور العمل‌ها نیز هماهنگ با فطرت است؛ اما باید وجه این انطباق را با توجه به مصالح و مفاسد کارها، کشف کرد. به طور مثال در تقابل دو حکم وجدانی ترخم به مجرمی به عنوان یک انسان و حفظ جان و مال انسانهای بی‌گناه، شرع مقدس، مصالح حکم دّم را بر حکم اول ترجیح می‌دهد و لذا بر مجازات مجرم دستور می‌دهد. این احکام که موضوعات اخلاقی را نیز در بر می‌گیرد، ناظر بر مصالح و مفاسدی است که در بسیاری از موارد از نگاه ما پنهان است.

۱-۵-۳- انگیزهٔ دینی، تنها ضامن اجرای اخلاق

سخن معروفی از فئودور داستایوسکی نقل شده است که شهید مطهری در مواضع متعددی از آثار خویش آن را آورده است^۱ عبارت داستایوسکی از این قرار است: «اگر خدا نباشد همه چیز جایز است.» استاد مطهری معتقد است که مقصود وی از این عبارت این است که اگر دین نباشد، هیچیک از ارزش‌های اخلاقی ضمانت اجرایی ندارد. ایشان در این زمینه می‌گویند: «مقصود {داستایوسکی} این است که هیچ چیز دیگری که بتواند واقعاً مانع

۱. تعلیم و تربیت در اسلام {مجموعه آثار} ۵۹۲/۲۲ و فلسفهٔ اخلاق {مجموعه آثار}

انسان از انجام اعمال ضد اخلاقی بشود نیست... تجربه نشان داده آنجا که دین از اخلاق جدا شده، اخلاق خیلی عقب مانده است. هیچ يك از مكاتب اخلاقی غیردینی در کار خود موفقیت نیافته‌اند. قدرمسلّم این است که دین لااقل به عنوان يك پشتوانه برای اخلاق بشر ضروری است. این است که داد و فریادشان در این زمینه بلند است- با تعبیرات مختلف- که بشر هر اندازه از لحاظ صنعت و تمدن پیش رفته، از نظر اخلاق عقب مانده است، چرا؟ زیرا مکاتب اخلاقی وجود نداشته. مکاتب اخلاقی که از قدیم بوده بیشتر مذهبی بوده و بس، و به هرنسبت که دین و ایمان ضعیف گردیده عملاً دیده شده است که اخلاق بشر پایین آمده. این است که برای ایمان، لااقل به عنوان پشتوانه‌ای برای اخلاق- اگر نگوییم تنها ضامن اجرای آن- باید ارزش فوق العاده قائل باشیم.^۱ موضوعی که در این عبارات مطرح شده، بسیار حائز اهمیت است؛ اگر بخواهیم این موضوع را در پاسخ به سؤالی که درباره نقش دین در تعلیم و تربیت اخلاقی مطرح شده است، بیان نمائیم، چنین می‌گوئیم که: اگرچه انسان فطرتاً با ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی آشناست، اما این شناخت زمانی نتیجه بخش است که بتواند در رفتار انسان ظهور یابد. این مهم جز با اعتقاد به مبدأ و معاد محقق نخواهد شد؛ زیرا به فرض انکار این اصول، هیچ انگیزه قدرتمندی برای گوش سپردن به ندای فطرت وجود ندارد؛ از این روست که انبیاء و اوصیاء عظیم الشان علیهم‌السلام همگام با بیداری عقلهای انسانها، آنها را نسبت به آفریدگار عالم و روز رستاخیز متذکر می‌شوند و اخلاق را برپایه اعتقادات بنا می‌کنند.

۱-۶- جایگاه علم اخلاق در آموزه‌های اسلامی

در یک تقسیم بندی متداول، مجموعه تعالیم اسلامی به سه بخش کلی «اعتقادات»، «اخلاقیات» و «احکام فقهی» دسته بندی می‌شوند.^۱ هریک از این بخش‌ها با مشخصاتی که دارند، از سایر حوزه‌های علوم اسلامی متمایز می‌گردند. در این میان، دین اسلام، به مقوله اخلاق، توجه ویژه‌ای مبذول داشته، آن چنانکه آیات متعددی از قرآن کریم و روایات پرشماری از رسول اکرم ﷺ و امامان علیهم‌السلام به این موضوع اختصاص یافته است. افزون بر آن، سراسر زندگی ایشان نیز سرشار از درس‌های اخلاقی است. با تأمل در آیات قرآن و احادیث، می‌توان بیان داشت که «اخلاق» در دین اسلام هم «موضوعیت» دارد و هم «طریقت»؛ به عبارت دیگر، «اخلاق» هم هدف است و هم راهی برای نیل به اهداف دیگر. شاهد این سخن آن است که پیامبر اکرم ﷺ هدف از بعثت خویش را به کمال رساندن مکارم اخلاقی بیان فرموده است^۲ که گویای موضوعیت داشتن «اخلاق» در اسلام می‌باشد. زیرا فارغ از آن دسته اخلاقیاتی که جنبه قلبی و درونی دارد، سایر سجایای «اخلاقی» نیز نمود بیرونی اعتقادات انسان است. چنانکه آموزه‌های امامان علیهم‌السلام ریشه بسیاری از فضایل اخلاقی را در یقین و باور اشخاص بیان نموده است. به طور مثال فضایی چون «زهد»، «صبر» و «توکل» به عنوان ثمره درخت یقین معرفی شده‌اند^۳ یعنی در حقیقت، آراستگی به فضایل اخلاقی و اجتناب از رذایل اخلاقی، واگویی از ایمان و یقین انسانها به مبدء و معاد است.

۱. انسان و ایمان، {مجموعه آثار} ۶۵/۲

۲. بحار الأنوار/ ۶۸/ ۳۸۲

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۷۵ و ۲۸ و مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۲/ ۲۳۳

از طرف دیگر تعالیم اسلام حاکی از آن است که اخلاق، در دستیابی به سایر اهداف دینی جنبه طریقت دارد؛ یعنی راه رسیدن به آنها را، هموار می‌سازد. چنانکه در قرآن صراحتاً آمده است که اگر پیامبر ﷺ دارای اخلاقی تند و خشن بود، اطرافیان ایشان از گرد او پراکنده می‌شدند^۱ در این آیه «اخلاق حسنه» به عنوان امدادگر پیامبر ﷺ در مسیر تبلیغ دین خدا معرفی شده است. هم چنانکه در مأموریت خداوند به موسی و هارون ﷺ به خوشرفتاری و نرم خویی با وی تأکید شده است، تا امکان اثرپذیری و افزایش یابد. علاوه بر این، روایات پیامبر ﷺ و امامان ﷺ برخی از فضایل اخلاقی را مایه دستیابی به اهدافی متعالی بیان داشته‌اند؛ به طور نمونه، «زهد نسبت به دنیا»، مایه بهره‌مندی از حکمت الهی^۲، «توکل به خدا» موجب کفایت نمودن او^۳ و «شکرگزاری» باعث دوام نعمتها^۴ معرفی شده است. به همین ترتیب سایر سرجایای اخلاقی نیز نقش مهمی در دستیابی به اهداف دینی و مذهبی دارند. آنچنان که از رهگذر توجه به آنها می‌توان به جایگاه ویژه علم اخلاق در دین اسلام پی برد.

حال پس از طرح این مباحث، نوبت به بیان موضوعات اخلاقی می‌رسد؛ به عنوان فتح باب این بخش، سه مبحث مهم و ضروری، به عنوان مباحث مبنایی در علم اخلاق، بیان می‌گردد. مباحث مزبور شامل «علم و علم آموزی»، «تربیت نفس» و «نیت» است. از آن رو که «علم و معرفت» سنگ بنای عبودیت

۱. آیه ۱۵۹ از سوره آل عمران

۲. امالی للطوسی/ ۵۳۱

۳. نهج البلاغه/ ۳۴۱

۴. الکافی/ ۲/ ۹۴

است^۱ و عبودیت هدف اعلای خلقت می باشد.^۲ دربخش مربوط به علم، جایگاه علم و علم آموزی در تعالیم اسلامی بررسی شده است؛ چنانکه گام بعد از معرفت و شناخت، عمل کردن می باشد^۳ به همین جهت دربخش دوم از موضوعات مقدّماتی، تعالیم قرآن و احادیث در باب «تربیت نفس» بیان شده اند. همچنین شمولی که بحث «نیت» دارد، ایجاب می کرد که مستقلاً و به عنوان بحثی پایه ای از آن یاد شود؛ زیرا موضوع «نیت» تمام ابعاد اخلاقی را دربر می گیرد. به همین منظور بخش سوم از این مباحث را به موضوع «نیت» اختصاص دادیم.

۱. علل الشرایع ۹/۱

۲. آیه ۵۶ سوره ذاریات

۳. الکافی ۴۴/۱

۲-۱- ارزشِ علم و علمِ آموزی

۲-۲- تربیتِ نفس

۲-۳- نیت

بخش دوم
سہ مبحثِ بنیائی در ساحتِ علمِ اخلاق :
علم، تربیت، نیت

۲-۱- ارزش علم و علم آموزی

در فرهنگ قرآن و عترت، علم آموزی به عنوان اوّلین و مهمترین وظیفهٔ هرانسانی بیان شده است. زیرا مبنای عبودیت که هدف خلقت است^۱، علم و معرفت می باشد^۲. قرآن کریم با تمایز میان عالمان و غیر عالمان، اینگونه ارزش علم را متذکر شده است: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»^۳ یعنی: «آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندان متذکر می شوند.»

همچنین در روایات، از علم تعبیر به «نور» شده است^۴. زیرا علم کمالی است در نفس که موجب هدایت انسان می شود. چنانکه به وسیلهٔ نور می توان اشیاء مختلف را مشاهده نمود، اطراف خود را دید و حرکت کرد و بدون نور نمی توان قدم از قدم برداشت. از طرفی علم به انسان کمک می کند تا خودش را بیابد و در مسیری که پروردگارش برای وی معین کرده است حرکت کند.

۱. آیهٔ ۵۶ سورهٔ ذاریات

۲. علل الشرائع، ۹/۱

۳. آیهٔ ۹ سورهٔ زمر

۴. کشف الریبه / ۱۶۷

۲-۱-۱- جایگاه بلند علم و عالم:

احادیث بسیاری در بیان ارزش علم و جایگاه عالمان نقل شده است؛ از آن میان، حدیث کمیل، حاوی نکات ارزنده‌ای در این زمینه است؛ روایت مزبور به این شکل در نهج البلاغه آمده است: «کمیل بن زیاد می‌گوید: روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست مرا گرفت و به قبرستان کوفه برد. آنگاه آه بردردی کشید و فرمود: «یا کَمِیلَ بْنَ زَیَادٍ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِیَّةٌ فَخَیْرُهَا أَوْعَاها فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِیٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَی سَبِیلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَا أَتْبَاعَ كُلِّ نَاعٍ یَمِیلُونَ مَعَ كُلِّ رِیْحٍ لَمْ یَسْتَضِیْئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَلَمْ یَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِیقٍ یَا کَمِیلُ الْعِلْمُ خَیْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ یُخْرِشُكَ وَأَنْتَ تَخْرُشُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النِّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ یَزُكُّوْا عَلَی الْإِنْفَاقِ وَ صَنِیعُ الْمَالِ یَزُولُ بِزَوَالِهِ یَا کَمِیلُ بْنَ زَیَادٍ مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِینٌ یَدَانِ بِهِ یَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِی حَیَاتِهِ وَ جَمِیلَ الْأُخْدُوْنَةِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَیْهِ یَا کَمِیلُ هَلْكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْیَاءٌ وَ الْعُلَمَاءُ بَاقُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِی الْقُلُوبِ مُوجُودَةٌ» یعنی: «ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها بسان ظرف‌هایی هستند، که بهترین آنها، فراگیرترین آنهاست، پس آنچه را می‌گویم نگاه‌دار: مردم سه دسته‌اند، "دانشمند الهی"، "آموزنده‌ای بر راه رستگاری" و "پشه‌های دستخوش باد و طوفان و همیشه سرگردان" که به دنبال هرسروصدایی می‌روند و با وزش هر بادی حرکت می‌کنند؛ نه از روشنایی دانش نور گرفتند و نه به پناهگاه استواری پناه گرفتند. ای کمیل: دانش بهتراز مال است؛ زیرا علم، نگهبان تو است و مال را تو باید نگهبان باشی؛ مال و ثروت با خرج کردن، کاستی پذیرد؛

اما علم با بخشش فزونی گیرد و مقام و شخصیتی که با مال به دست آمده با نابودی مال، نابود می‌گردد. ای کمیل بن زیاد! شناخت علم راستین (علم الهی) آیینی است که با آن پاداش داده می‌شود، و انسان در دوران زندگی با آن خدا را اطاعت می‌کند، و پس از مرگ، نام نیکوبه یادگار گذارد. دانش فرمانروا، و مال فرمانبراست. ای کمیل! ثروت اندوزان بی تقوا مرده گرچه به ظاهر زنده‌اند، اما دانشمندان، تا دنیا برقرار است زنده‌اند، بدن‌هایشان گرچه در زمین پنهان اما یاد آنان در دل‌ها همیشه زنده است. «آن حضرت در مواضعی دیگر علم را مایه حیات و زینت آدمی معرفی فرمود^۱ به تصریح آن حضرت، ارزش هر انسان به اندازه علم اوست^۲ و علم، انسان را جاودانه می‌کند^۳. چنانکه پیشتر و در تعریف حقیقت علم بیان شد که علم نوری است از جانب خدای متعال و در قلب کسی که هدایتش را بخواهد می‌افکند. از همین روست که علم، فانی شدنی نیست. چون حقیقت آن نوری است که خداوند به آدمی می‌بخشد. قرآن کریم می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»^۴ یعنی: «آنچه نزد شماست فانی می‌شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی می‌ماند.» بنابراین آنچه از نزد خدا باشد پاینده و جاودانه خواهد بود. در گفتگوی حضرت امیر علیه السلام با کمیل بن زیاد چند نکته لطیف هست:

نخست اینکه امام علیه السلام، کمیل را به گورستان می‌برند و در فضایی آکنده از عبرت برای او سخن می‌گویند و بقاء علم و نابودی مال و ثروت را یادآور می‌شوند. این مطلب، گویای تناسب پند و اندرز با موقعیت مکانی و زمانی است. نکته

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۶۳

۲. الإرشاد / ۱/ ۳۰۱

۳. نهج البلاغه / ۴۹۶

۴. آیه ۹۶ سوره نحل

بعدی اینکه حضرت امیر علیه السلام به اموری تذکر داده‌اند که کاملاً محسوس است. چنانکه ثروتمندان دنیا دائماً دغدغه حفظ اموال خویش را دارند و این اموال با خرج کردن‌ها کم می‌شود؛ اما در مقابل علم از انسان محافظت می‌کند و با نشر آن ازدیاد می‌یابد؛ بی‌آنکه از علم عالم کاسته شود.

۲-۱-۲- رهنمودهایی در علم آموزی:

احادیث موضوع علم، گویای وجوب یادگیری علم دین هستند. در این زمینه روایت مشهوری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ»^۱ یعنی: «آموختن علم بر هر مسلمانی واجب است. بدانید که خدا جویندگان علم را دوست دارد.» امام موسی بن جعفر علیه السلام ضروری ترین علم را "علم دین" بیان فرموده است.^۲ همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام، عالم حقیقی را کسی معرفی کرده‌اند که سختیهای آموختن علم را به جان بخرد^۳ از طرفی علم بدون عمل را مایه گرفتاری انسان دانسته‌اند^۴ زیرا وظیفه کسانی که برخوردار از علم هستند، به مراتب بیشتر و سنگین تر از دیگران است. از طرفی چاره‌ای هم جز آموختن علم در میان نیست؛ زیرا تفاوت بین انسان و حیوانات در علم و معرفت است از همین رو علی علیه السلام در حدیث کمیل، از غیر عالمان و متعلمین به «هَمَجَ رَعاع» تعبیر نمود. «هَمَج» در لغت به حشرات ریزی شبیه به پشه گفته می‌شود که در اطراف صورت چهارپایان پراکنده هستند و از آنجا که با وزش بادی به این سو و آن سو پرتاب

۱. الکافی / ۱ / ۳۰

۲. عدة الداعي / ۷۷

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۳

۴. همان / ۴۵

می‌شوند، به آنها «رَعَا» گفته می‌شود.^۱ پس کمال انسان در علم آموزی و عمل به آموخته هایش است. درحقیقت عمل به علم مایه ماندگاری علم در نهاد انسان می‌شود و توفیق الهی را برای فراگیری ندانسته‌ها به همراه خواهد داشت. در مقابل، "علم بی عمل" غیر از گرفتاری و ایجاد حسرت، مضرات دیگری نیز دارد؛ از جمله روی گردانی مردم از علم و عدم تأثیرپذیری آنها از سخنان عالم بی عمل^۲. بنابراین گناه اعراض مردم از علم نیز بزرگناهان عالمی که به علم خویش عمل نمی‌کند، افزوده می‌شود.

همچنانکه در کلام امیرالمؤمنین به تصریح بیان شد، «علم بدون عمل» شر محض است. نکته دیگر آنکه، عمل به دانسته‌ها موجب یادگیری مجهولات می‌شود. امام باقر (ع) می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ عَلِمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۳ یعنی: «هرکسی به آنچه که می‌داند عمل نماید، خداوند آنچه را که او نمی‌داند، به وی می‌آموزد.» علاوه بر این روایات اهل بیت (ع) گویای آن است که تدبّر در «علم و معرفت» و توجّه به دقائق آن، همچنین مکتوب نمودن، جدیت در یادگیری، مذاکره و انتقال آن به طالبین، سبب حفظ و بقاء علم است.^۴ مثالی که حضرت امیر (ع) درباره حیات علم می‌زنند بسیار جالب توجه است. آن حضرت علم را به شعله‌ای تشبیه نموده‌اند که به واسطه آن هزاران شعله دیگر افروخته می‌شود، بدون اینکه چیزی از شعله اول به خاطر افروختن شعله‌ها کاسته شود.^۵ علت خاموشی شعله اول، نبود هیضم است؛ همین‌طور علم نیز اگر منتقل نشود، از بین

۱. النهایة فی غریب الحدیث / ۲۷۳ / ۵

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۶

۳. بحار الأنوار / ۱۸۹ / ۷۵

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۳

۵. همان / ۴۵

می‌رود. «کذلک یموت العلم بموت حاملیه»^۱ بنابراین آموزش علم به دیگران مایه حیات علم خواهد بود.

نکته دیگر این‌که امام علی علیه السلام فرمود: «کسی که علم خویش را آشکار نمی‌کند نمی‌تواند از صحت آن مطمئن شود»^۲. به همین جهت است که عادت اصحاب ائمه علیهم السلام این بوده است که اعتقادات خویش را به امام زمانشان عرضه می‌کردند تا اگر در عقیده‌ای اشتباهی نموده‌اند، امام زمانشان آن را اصلاح نماید. عرضه اعتقادات از جانب جناب عبدالعظیم حسنی خدمت امام هادی علیه السلام نمونه‌ای از این رویه است^۳ زیرا امام هر زمانی که علم لدنی و بی‌واسطه را از جانب خداوند دریافت می‌دارد ملاک و معیار صحت اعتقادات می‌باشد. نکته بعدی این‌که در روایات، زکات علم نشر دادن آن بیان شده است.^۴ باید توجه داشت که زکات از ریشه "زکو" و به معنای ازدیاد است. در «کتاب العین» آمده است: «کل شیء ازداد و نما فهو زکو»^۵ یعنی: «هر چیزی که زیاد شود و رشد کند زکات یافته است.» به نظر می‌رسد که اطلاق زکات بر بخشیدن چیزی به دیگران از آن جهت است که خدای متعال که بخشنده حقیقی است، بیشتر از پرداخت زکات دهنده به او می‌بخشد و برکتی به او می‌دهد که هیچ نقصانی را به سبب پرداخت زکات احساس نکنند. از همین رو امیرمؤمنان علی علیه السلام در مقایسه علم و ثروت فرمود: «الْمَالُ تَنْقُصُهُ التَّفَقُّةُ وَالْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ» یعنی:

۱. نهج البلاغه / ۴۹۷

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۴

۳. التوحید / ۸۱

۴. الکافی / ۴۱/۱

۵. العین / ۳۹۴/۵

۶. نهج البلاغه / ۴۹۵

«ثروت با خرج کردن ناقص می شود ولی علم با بخشش زیاد می شود.» نکته آخر اینکه حضرت برای آموزندگان، شرط «استحقاق» را مطرح نموده است؛ ایشان در مواضعی دیگر به طرح و بازگویی ویژگی های اهل علم پرداخته است؛ چنانکه فرمود: «الْعُلَمَاءُ أَظْهَرُ النَّاسِ أَخْلَاقاً وَأَقْلَهُمْ فِي الْمَطَامِعِ أَعْرَافاً»^۱ یعنی: «علما از نظر اخلاقی، پاکترین مردم هستند و در طمع ورزی، کمترین ریشه ها را دارند» کنایه از این که اهل دانش، طمعی به ظواهر دنیوی ندارند. همینطور در معرفی نا اهلان علم فرمود: «اینجا (اشاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته است، ای کاش کسانی را می یافتم که می توانستند آن را بیاموزند؟ آری تیزهوشانی می یابم اما مورد اعتماد نمی باشند، دین را وسیله دنیا قرار داده و با نعمت های خدا بر بندگان و با برهان های الهی بر دوستان خدا فخر می فروشند. یا گروهی که تسلیم حاملان حق می باشند اما ژرف اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند؛ از این رو با اولین شبهه ای، شک و تردید در دلشان ریشه می زند؛ پس نه آنها، و نه اینها، سزاوار آموختن دانش های من نیستند. یا فرد دیگری که سخت در پی لذت بوده و اختیار خود را به شهوت داده است، یا آن که در ثروت اندوزی حرص می ورزد، هیچ کدام از آنان نمی توانند از دین پاسداری کنند و بیشتر به چهارپایان چرخنده شباهت دارند»^۲ عبارات فوق، نشانگر آن است که براهل دانش لازم است تا خود را از مطامع دنیوی دور نگاه دارند. چنانکه بیشتر مصداقی که آن حضرت برای نااهلان علم معرفی نموده است، افرادی هستند که دچار دنیا دوستی گشته اند. چنانکه ریاست طلبی را نیز آفت عالمان بیان نمود^۳. بنابراین

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۶۴

۲. نهج البلاغه / ۴۹۶

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۸

دانشدوستان باید از صفاتی چون برتری جویی، فخرفروشی و جاه طلبی و... که جملگی ریشه در دوستی دنیا دارد، اجتناب ورزند.

موضوع دیگری که می بایست به آن اشاره شود احترام متقابل معلمین و دانش آموزان است که در احادیث مربوط به موضوع "علم" برجستگی خاصی دارد؛ از امام صادق علیه السلام در این زمینه روایت شده است که: «اَظْلُبُوا الْعِلْمَ وَتَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تُعَلِّمُونَهُ الْعِلْمَ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ وَلَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ»^۱ یعنی: «طلب علم کنید و با حلم و وقار خود را بیارائید و نسبت به شاگردان خود تواضع کنید و نسبت به استاد خود هم تواضع کنید، دانشمندان جبار و قلدر نباشید تا شیوه باطل شما حق علم شما را از میان ببرد.» این حدیث شریف گویای این است که رعایت حقوق متقابل معلم و شاگردان موجب تقویت دانش می شود. برعکس عدم رعایت این اصول اخلاقی موجب از بین رفتن ثمرات علم می شود به همین خاطر فرمود این بد اخلاقی ها برای علماء باعث نابودی تأثیر مطالب حقی می شود که عالم بد اخلاق آنها را بیان می دارد. همچنین در برخی از احادیث، آداب سؤال کردن از معلمین و اساتید نیز مطرح شده است؛ حضرت امیر علیه السلام در این باره فرموده است: «سَلْ تَفَقُّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتَأُ فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهُ بِالْعَالِمِ وَإِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَتِّفَ شَبِيهُ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَتِّتِ»^۲ یعنی: «برای دانستن بپرس نه برای آزار دادن که نادان آموزنده، همانند داناست؛ و دانای بی انصاف، همانند نادان، پرچون و چراست.» «تَفَقُّه» از ریشه «فقه» است به معنای «فهم دقیق» و «تَعَتَّت» از ریشه «عنت» و به معنای «به دشواری انداختن مخاطب»

۱. الکافی ۳۶/۱

۲. نهج البلاغه ۵۳۱

می باشد.^۱ سؤال کردن انسان از لحاظ اخلاقی می بایست برای فهم باشد و نه برای ایجاد مشکل. کسی که مطلبی را نمی داند ولی با قصد فهمیدن آن را می پرسد، شبیه به دانشمندان است و بالعکس آنکه مطلبی را می داند ولی برای به سختی افتادن مخاطب، آن را می پرسد شبیه بی خردان است.

۲-۲- تربیت نفس:

کلمه تربیت از ریشه «رَبَّ» می باشد و لغت پژوهان معانی متعددی برای آن بیان نموده اند که از آن جمله پرورش دادن، بزرگ کردن، مالک شدن، زیاد کردن، درست کردن، اصلاح نمودن و جمع نمودن است.^۲ چنانکه در مفردات نیز آمده است: «رَبَّ، در اصل، به معنی تربیت و پرورش است؛ یعنی ایجاد کردن حالتی پس از حالتی دیگر در چیزی تا به حدّ نهائی و تمام و کمال آن برسد.»^۳ و نفسِ انسان عبارت است از حقیقت وجودی آدمی که قابلیت کسب کمالات و فضایل و یا آلودگی به پستی ها و رذایل را داراست. بنابراین تربیت نفس هم به معنای پاک و اصلاح نمودن حقیقت وجودی، و هم به مفهوم پرورش و تکمیل آن می تواند مدّ نظر قرار گیرد.

آیات متعددی از قرآن کریم به مساله ی تربیت نفس تصریح و یا اشاره دارد که از آن میان می توان از این موارد یاد نمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»^۴ یعنی: «قسم به جان آدمی و آن کس که آن را آفریده و منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به

۱. مجمع البحرین ۲/ ۲۱۱

۲. لسان العرب ۱/ ۴۰۱

۳. المفردات فی غریب القرآن ۱/ ۳۳۶

۴. آیات ۷ تا ۱۰ سوره الشمس

او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.» همچنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۱ یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مراقب خود باشید، اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ و شما را از آنچه عمل می‌کردید، آگاه می‌سازد.» بر مبنای این دو آیه شریفه توجه انسان به اصلاح خویشتن مقدم بر اشتغال به اصلاح دیگران است. همچنین رستگاری و خوشبختی آدمی در گرو پاک و اصلاح نمودن نفسش می‌باشد و در مقابل بدبختی و بد فرجامی برای کسانی است که نفس خویش را به ناپاکی‌ها می‌آلایند. در بیانات معلّمان حقیقی کتاب الله یعنی ائمه اطهار (علیهم‌السلام) نیز موضوع «تربیت نفس» به کرات آمده است، که از آن جمله سخن امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه است که: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَغْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَغْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ»^۲ یعنی: «آن که خود را پیشوای مردم سازد پیش از تعلیم دیگری باید به ادب کردن خویش پردازد، و پیش از آنکه به گفتار تعلیم فرماید باید به کردار ادب نماید، و آن که خود را تعلیم دهد و ادب اندوزد، شایسته تر به تعظیم است از آن که دیگری را تعلیم دهد و ادب آموزد. همان حضرت دریانی دیگر فرموده است: «إِنْ سَمَتْ هِمَّتُكَ لِإِصْلَاحِ النَّاسِ فَايْتَأْتِ بِنَفْسِكَ فَإِنَّ تَعَاطِيكَ صَلَاحَ غَيْرِكَ وَ

۱. آیه ۱۰۵ سوره مائده

۲. نهج البلاغه / ۴۸۰

أَنْتَ فَاسِدٌ أَكْبَرُ الْعَيْبِ»^۱ یعنی: «اگر همت کرده‌ای برای اصلاح مردم پس ابتدا به اصلاح نفس خود پرداز. زیرا که پرداختن به اصلاح غیر خود، درحالی‌که خود فاسد باشی بزرگترین عیب است.» امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این بیانات به این نکته‌ی مهم اشاره فرموده‌اند که مسأله «خودسازی» امری مقدّم بر «دیگرسازی» است و بر متولیان امر تعلیم و تربیت لازم است که قبل از تربیت دیگران نسبت به اصلاح نفوس خویش اقدام نمایند. آن وجود مطهر خود پیشگام این عرصه بود و درباره‌ی او امر و نواهی خود چنین بیان می‌داشت: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتُكُم عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنْتَهَاكُم عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَاتَّأْتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»^۲ یعنی: «به خدا من شما را به طاعتی بر نمی‌انگیزم، جز که خود پیش از شما به انجام آن بر می‌خیزم و شما را از معصیتی باز نمی‌دارم، جز آنکه خودم پیش از شما آن را کنار می‌نهم.» بنابراین در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام تقدّم خودسازی بر دیگرسازی امری است که به وضوح و روشنی مطرح شده است.

۲-۲-۱- توصیه‌ها و راهکارهای قرآن و اهل بیت علیهم السلام در تربیت نفس

در ضمن تعلیم قرآن و عترت علیهم السلام، اموری را می‌توان به عنوان راهکارهای تربیت نفس در نظر گرفت؛ در ادامه به مهمترین این توصیه‌ها اشاره می‌شود.

۲-۱-۱- محاسبه نفس

از جمله امور مورد تأکید قرآن و سنت «محاسبه نفس» است. زیرا انسان در محاسبه نفس ابتدا به خودش رجوع کرده و از کمبودها، زشتی‌ها و رذائلی که به آنها مبتلاست، آگاهی می‌یابد. سپس در صدد رفع آنها بر می‌آید و در مراجعت

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۳۷

۲. نهج البلاغه / ۲۵۰

و حسابرسی بعدی، میزان بهبود این مشکلات را ارزیابی می‌کند. بنابراین محاسبه نفس یکی از مبنایی ترین کارها در مسیر تربیت نفس می‌باشد. برخی از روایاتی که به این امر مهم اشاره دارند از این قرارند:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «تَمَرَةُ الْمُحَاسَبَةِ إِصْلَاحُ النَّفْسِ»^۱ یعنی: «اصلاح نفس، میوه محاسبه نفس است.» در بیانی دیگر فرمود: «جَاهِدْ نَفْسَكَ وَ حَاسِبْ بِهَا مُحَاسَبَةَ الشَّرِيكِ شَرِيكَهُ وَ طَالِبُهَا بِحَقِّهِ اللَّهُ مُطَالِبُ الْخَضَمِ خَضَمَهُ فَإِنَّ أَشْعَدَ النَّاسِ مَنْ انْتَدَبَ لِمُحَاسَبَةِ نَفْسِهِ»^۲ یعنی: «با نفس خودت جهاد کن و مانند محاسبه کردن شریک با شریک خود، از آن حساب بکش و از او، حقوق خدا را مانند طلب کردن دشمن از دشمن خود طلب کن؛ زیرا که نیکبخت ترین مردم کسی است که محاسبه نفس خود را برعهده گیرد.» نیز فرمود: «مَنْ حَاسَبَ نَفْسَهُ رَجَحَ وَمَنْ غَفَلَ عَنْهَا خَسِرَ»^۳ یعنی: «آن که حساب نفس خود کرد سود برد و آن که از آن غافل ماند زیان دید.» چنانکه امام کاظم علیه السلام نیز اهمیت محاسبه نفس را به این صورت گوشزد نموده اند: «لَيْسَ مِمَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ»^۴ یعنی: «از ما نیست کسی که هر روز حساب اعمال خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده، از خدا زیادی آن را خواهد، و اگر گناه و کار بدی کرده، در آن گناه از خدا آمرزش خواهد و به سوی او بازگردد (و توبه نماید).» چنانکه ملاحظه می‌شود در بیانات اهل بیت علیهم السلام امر خطیر اصلاح نفس به عنوان ثمره و نتیجه محاسبه نفس

۱. غرر الحکم و درر الکلم ۲۳۶/

۲. همان

۳. نهج البلاغه / ۵۰۶

۴. الکافی ۲ / ۴۵۳

مطرح شده است. از طرفی محاسبه نفس از چنان اهمیتی برخوردار است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام میزان خوشبختی انسان را درگرو محاسبه دقیق و سختگیرانه نفس بیان فرموده است.^۱

۲-۲-۱-۲- استمداد از خدا:

قرآن کریم با صراحت تمام، پاکی و تزکیه نفس را به توجه و عنایات الهی مربوط می داند؛ چنانکه در آیه ۲۱ سوره نور آمده است: «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» یعنی: «اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی شد؛ ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند، و خدا شنوا و داناست» بنابراین اولین گام بعد از پی بردن به آلودگی های نفسانی، تضرع به درگاه خدا برای زدودن همه آلائش ها است. سراسر مناجاتهای حجج الهی و آگویه ای از این امر خطیر است. هم چنانکه حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای شریف ابو حمزه ثمالی عرضه می دارد: «سَيِّدِي أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا عَنْ قَلْبِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفَى وَآلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَانْقُلْنِي إِلَى دَرَجَةِ التَّوْبَةِ إِلَيْكَ وَأَعِثِّي بِالْبُكَاءِ عَلَى نَفْسِي فَقَدْ أَفْنَيْتُ بِالتَّسْوِيفِ وَالْأَمَالِ عُمْرِي»^۲ یعنی: «ای آقای من، دوستی دنیا را از قلب من خارج کن و مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله و آل او که بهترین خلق تومی باشند، محشور نما، و به من توفیق نیل به مقام توبه را عطا فرما و درگريستن به حال خودم یاری ام کن که حیات خویش را با تعلل و ورزیدن و آرزوهای دور و دراز نابود ساختم.»

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۳۶

۲. مصباح المتعجد / ۵۹۰

۲-۱-۳- مداومت

یکی دیگر از توصیه‌های ائمه معصومین علیهم‌السلام در تربیت نفس «مداومت بر کارهای تربیتی» است. امام سجّاد علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «إِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ أُدَومَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ»^۱ یعنی: «دوست دارم که عمل را ادامه دهم اگر چه کم باشد.» براساس این حدیث شریف مداومت بر کار خیر، اگر چه که ناچیز جلوه کند، اما بسیار پسندیده و شایان تقدیر است؛ زیرا کاری که ظاهراً بزرگ و مهم باشد، اما آدمی در انجام آن پایداری و استقامتی نداشته باشد، نمی‌تواند به حالِ وی مفید واقع شود؛ بلکه نتیجه آن مقطعی و زودگذر خواهد بود. در حالیکه انجام اعمال به صورت مداوم نتایج قابل توجهی را به دنبال خواهد داشت هر چند مقدار آن کم باشد.

در سیره اهل بیت علیهم‌السلام ملاحظه می‌شود که آن بزرگواران به این امر مهم توجهی تام مبذول نموده‌اند. از باب نمونه می‌توان به شأن نزول آیات ۲۷۴ سوره بقره و آیه ۱۳ سوره مجادله اشاره نمود که درباره انفاق و صدقه دادن امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نازل شده‌اند. آن حضرت دینارهایی که داشتند را یکجا صدقه ندادند؛ بلکه آن‌ها را به درهم‌هایی خردتبدیل نمودند تا در دفعات بیشتری قادر باشند که در راه خدا انفاق نمایند.^۲

۲-۱-۴- مدارا با نفس

از آنجاکه برای نفس حالاتی مانند نشاط و شادابی و نیز خمودگی و روگردانی وجود دارد، عبادات را باید هماهنگ با این حالات انجام داد. در این زمینه،

۱. الکافی ۲/ ۸۲

۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن ۱۵/ ۲۸ و البرهان فی تفسیر القرآن ۵۵۲/ ۱

بیانات متعددی از امامان علیهم السلام نقل شده است؛ از آن جمله در نامه شصت و نهم نهج البلاغه که امیرمؤمنان علی علیه السلام آن را به حارث همدانی نگاشته است، کلامی درباره چگونگی برخورد با نفس در انجام عبادات بیان شده است از این قرار: «خَادِعُ نَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ وَ اِزْفُقُ بِهَا وَلَا تَقْهَرْهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهِدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا»^۱ یعنی: «نفس خود را در واداشتن به عبادت بفریب و با آن مدارا کن و به زور واکراه، بر چیزی مجبور نشود و در وقت فراغت و نشاط به کارش بگیر؛ مگر در انجام واجبات که باید آنها را در وقت خاص خودش به جا آوری.» و در نامه سی و یکم که خطاب به امام مجتبی علیه السلام می باشد فرمود: «عَزِدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ وَ نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ»^۲ یعنی: «خودت را در آنچه ناخوشایند است، به شکیبایی عادت ده که شکیبایی ورزیدن عادت پیسنده و ارجمند است.» همچنین در کلمات قصار آن حضرت آمده است: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَ إِذْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَاحْمِلُوهَا عَلَى التَّوْفَلِ وَإِذَا أَذْبَرَتْ فَاقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ»^۳ یعنی: «دلها را روی آوردن و روی برگرداندنی است اگر حالِ دلتان خوب بود، نفستان را به مستحبات وادارید؛ در غیر این صورت، به انجام واجبات بسنده کنید.» از این بیانات چنین استفاده می شود که نفس را باید تدریجاً به صبر در تحمل سختی های عبادت عادت داد و از تحمیل نوافل در زمانهایی که قلب انسان دچار ادبار شده است، اجتناب کرد.

۱. نهج البلاغه / ۴۶۰

۲. همان / ۳۹۳

۳. همان / ۵۳۰

۲-۱-۵- تشبیه

تشبیه یکی از مهمترین راهکارهای عملی اهل بیت علیهم السلام برای تربیت نفس است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ لَمْ تَكُنْ حَلِيمًا فَتَحَلَّمْ فَإِنَّهُ قَلَّ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ»^۱ یعنی: «اگر بردبار نیستی خود را به بردباری وادار زیرا کم اتفاق می‌افتد که کسی خود را همانند مردمی کند و از جمله آنان نشود.» در موضعی دیگر بیان داشته‌اند: «أَوَّلُ الزُّهْدِ التَّزَهُدُ»^۲ یعنی: «ابتدای زهد ورزیدن، خود را شبیه زاهدان کردن است.» تَحَلَّمْ وَتَزَهَّدْ یعنی خود را شبیه افراد با حلم و زاهد درآوردن. کسانی که فاقد حلم و زهد هستند ولی طالب این دو گوهر نفیس اخلاقی هستند، می‌بایست در وهله اول خویشتن را شبیه حلیمان و زاهدان گردانند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است این عمل موجب آن خواهد شد که به زودی در زمره آن خوبان قرار گیرند.

نکته شایان ذکر در این مقام، تفاوت بین تشبیه و ریاء است. باید توجه داشت که تشبیه، عملی ریاکارانه نیست؛ زیرا هدف انسان ریاکار جلب نظر دیگران است. ولی کسی که خود را شبیه خوبان می‌کند، طالب خود خویی است و آن را برای خوش آمد دیگران نمی‌خواهد.

۲-۲- آفات تربیت نفس:

درآموزه‌های اسلامی اموری به عنوان آفات و موانع تربیت نفس مطرح شده‌اند که آگاهی از آنها برای کسانی که به دنبال تزکیه نفس خویش هستند، اهمیت زیادی دارد. چه بسا اشخاصی که تلاش فراوانی برای سازندگی خویش صرف

۱. همان / ۵۰۶

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۷۵

می‌کنند، اما به جهت نا آگاهی از آفات تربیت نفس کوشش آنها ره به جایی نمی‌برد. قرآن کریم این افراد را زیانکارترین انسانها معرفی کرده است.^۱ در این راستا، به بیان برخی از «آفات تربیت نفس»، در قالب سه عنوان «ریاضتهای غیر شرعی»، «عادت زدگی» و «عجب» پرداخته می‌شود.

۲-۲-۱- ریاضتهای غیر شرعی:

از گذشته دور سردمداران تصوّف، با فرق نهادن بین «طریقت» و «شریعت» و داعیه اینکه پویندگان طریقت را نیازی به شریعت نیست، اسباب گمراهی عده‌ای را فراهم نموده‌اند.^۲ در حالیکه اگر هدف نهایی این مسلکها، تقرّب به پروردگار است، راه آن را هم خود خداوند در کتاب عزیزش بیان فرموده است و آن چیزی نیست جز عبودیت و اخلاص؛ چنانکه فرموده است: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۳ یعنی: «پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند.» بدیهی است که کیفیت عبودیت، تنها به بیان خود خداوند شناخته می‌شود که از آن تعبیر به «شریعت» می‌شود. از طرفی یکی از دعاوی مطروحه از سوی اهل تصوّف، انتساب این مسلک به علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.^۴ در پاسخ به این ادعا می‌بایست گفت که آن امام همام تنها ریاضتی را برای نفس تأیید می‌کنند که مطابق با شرع باشد. ایشان در کلامی درباره‌ی ریاضت نفس بیان داشته‌اند:

۱. آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف

۲. تعلیقات علی احقاق الحق ۱/ ۱۸۳

۳. آیه ۱۱۰ سوره کهف

۴. کلیات علوم اسلامی / ۲۲۶

«الشريعة رياضة النفس»^۱ براساس تصریحات آن حضرت هیچ عملی برای نیل به حقیقت و لقاء الله نیست، مگر آنکه قرآن کریم و رسول گرامی ﷺ آن را بیان داشته است و آنچه افزون بر قرآن و بیانات قرینان قرآن یعنی ائمه اطهار علیهم السلام باشد، فاقد اعتبار است؛ ایشان در نقد عملکرد بدعت گذاران در دین فرموده است: «أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَ عَلَيْهِ أَنْ يُرْضَى أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَرَ الرَّسُولُ ص عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَذَانِهِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَضْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ فِيهِ تَيْنَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲ یعنی: «آیا آنچه خدا فرستاد دینی است کاسته و خدا در کامل ساختن آن از ایشان یاری خواسته؟ یا آنان شریک اویند و حق دارند بگویند و خدا باید از راهی که آنان می پویند، خشنود باشد؟ یا دینی که خدا فرستاده تمام بوده و پیامبر ﷺ در رساندن آن کوتاهی نموده؟ در حالی که خدای متعال گوید: در کتاب چیزی را فرو نگذاشتیم» و گوید: «در آن {قرآن} بیان هر چیزی است.»

در شاهد دیگری، به آن حضرت خبر دادند که عاصم بن زیاد، لباس خشنی پوشیده است و گوشه عزلت اختیار نموده و از دنیا کناره گرفته است؛ امام علی علیه السلام فرمودند او را به نزد من بیاورید. هنگامیکه او را به نزد امام بردند خطاب به او فرمود: «يَا عُدَيَّ نَفْسِي لَقَدْ اسْتَهَمَ بِكَ الْخَبِيثُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ لَدَكَ أَتَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الظَّيْمَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُوعَةٍ مَلَبَسِكَ وَ جُشُوعَةٍ مَا كَلِمَكَ قَالَ وَ يَحْكُ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةِ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَثِيلًا

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۳۸

۲. نهج البلاغه / ۶۱

يَتَّبِعْ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ»^۱ یعنی: «ای دشمنک خویش، شیطان سرگشته‌ات کرده و از راحت بدر برده. برزن و فرزندان رحمت نمی‌کنی؟ چنین می‌پنداری که خدا آنچه را پاکیزه است بر تو روا فرموده، اما ناخشنود است که از آن برداری؟ تونزد خدا کوچک ترا زانی که پنداشته‌ای! عاصم گفت: «ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سرمی‌بری؟ امام فرمود: وای بر تو، من همانند تو نیستم. چون خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.

این عبارات، همگی گویای این حقیقت است که «طريق الى الله» راهی جز آنچه که خود خداوند به واسطهٔ انبیاء و حجج خویش معین می‌کند، نیست و قابل تصوّر نیست که نسخه‌ای برای نیل به کمالات معنوی وجود داشته باشد که در بیانات قرآن و عترت، ذکر نشده باشد.

۲-۲-۲- عادت زدگی:

عادت زدگی از دیگر آفات تربیت نفس است. کلمهٔ عادت از ریشهٔ «عود» و به معنای «رجوع و برگشتن» می‌باشد و از آن جهت که انسان در تکرار یک عمل، مرتباً به انجام آن کار باز می‌گردد، آن تکرار مرتب را عادت می‌گویند. از مولای متقیان علی علیه السلام، در بیان این آفت، روایت شده است که: «آفة الرياضة غلبة العادة» یعنی: «آفت خودسازی، غلبهٔ عادت است.»

همچنین امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَ اسْتَوْحَشَ لِدَلِكَ وَلَكِنْ اِنْظُرُوا

إِلَىٰ صِدْقِ حَدِيثِهِ وَأَدَاءِ أَمَانَتِهِ^۱ یعنی: «به طول رکوع و سجود افراد ننگرید؛ زیرا {ممکن است} این کاری باشد که به آن عادت کرده و اگر ترك کند، وحشتش فراگیرد؛ بلکه به راستی گفتار و اداء امانتش بنگرید.»

مقصود از روایاتی که عادت زدگی را در اعمال خیر، به عنوان یک آفت، بیان می‌کند، انجام اعمال عبادی بدون حضور قلب و توجه درونی است. باید توجه داشت که این روایات، در صدد انکار خوبی اعمال عبادی نیست؛ بلکه در مقام بیان این نکته‌ی مهم است که عدم حضور قلب در عبادات موجب آن می‌شود که عبادتها آن تأثیر مطلوب را بر نفس آدمی نداشته باشد. بلکه صرفاً از سرفعال تکلیف عبادتها انجام گردد؛ از این رو، در رفتارهای دیگری که می‌تواند بازتاب ایمان درونی باشد (مانند راستی و امانتداری) بعضاً نشانی از تأثیر آن عبادت نمی‌توان پیدا کرد. بدیهی است که این عادت زدگی آفتی برای طالبین مدارج کمال است. بنابراین اگر عنصر توجه و حضور قلب در عبادات باشد، تکرار آنها و عادت داشتن به انجام آنها نه تنها نکوهیده نیست؛ بلکه پسندیده هم هست.

از سوی دیگر در روایاتی بر ترک عادات زشت تأکید شده است؛ از آن جمله از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «ذَلُّوا أَنْفُسَكُمْ بِتَرْكِ الْعَادَاتِ وَ قُدُّوْهَا إِلَىٰ فِعْلِ [أَفْضَلِ] الطَّاعَاتِ وَ حَمَلُوهَا عَلَىٰ أَعْبَاءِ الْمَعَارِمِ وَ حُلُّوهَا بِفِعْلِ الْمَكَارِمِ وَ صُوبُوهَا عَنْ دَنَسِ الْمَآثِمِ»^۲ یعنی: «با ترك کردن عاداتها نفس خود را رام کنید و آنها را به سوی انجام طاعتها بکشید و سنگینی‌های

۱. الکافی، ۲/ ۱۰۵

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۳۸

دین را بارشان کنید و با مکارم اخلاقی آنها را آذین و از پلیدی گناهان حفظشان کنید»

مراد از عادت در این روایات، آن دسته از عادهای زشتی است که مانع رسیدن آدمی به کمال است به عنوان مثال فردی که به تنبلی عادت نموده است، قادر نخواهد بود گام‌های مؤثری در تربیت نفس خود بردارد؛ زیرا تربیت نفس بزرگترین جهاد انسان‌هاست و توأم با مشقت و سختی است؛ از این رو باید با این عادات خویش مبارزه کند.

بنابراین عادت زدگی در کارهای خیر اگر موجب بی‌توجهی و عدم حضور قلب شود، مذموم است؛ چنانکه در امور شرّ، اعتیاد به یک عمل ناپسند، ترک کردن آن را دشوار می‌کند.

۲-۲-۳- عَجَب:

در باره «عَجَب» که به معنای خودپسندی است در بخش مربوط به ردائیل اخلاقی به تفصیل بحث خواهد شد و در این مقام، تنها به ذکر یک حدیث که عَجَب را به عنوان یکی از آفات تربیت نفس مطرح نموده است، اکتفا می‌شود. از صادقین (علیهم‌السلام) روایت شده است که: «دو مرد داخل مسجد می‌شوند که یکی عابد و دیگری فاسق باشد. آن دو از مسجد خارج می‌شوند در حالی که فرد فاسق، صدیق (مؤمن واقعی) شده باشد و فرد عابد، فاسق؛ این برای آن است که عابد، داخل مسجد شد در حالتی که به عبادت خود می‌بالید و در فکر عبادت خود بود! ولی فرد فاسق، در باره گناهان خویش پشیمان بود و از خدای متعال راجع به گناهی که کرده آمرزش می‌خواست»^۱. این حدیث حاکی از

آن است که عجب و خودپسندی موجب فاسق و گناهکار شدن انسان می شود؛ بنابراین می تواند به عنوان آفت مهمی در مسیر تربیت نفس محسوب شود.

۲-۳- نیت

کلمه «نیت» از ریشه «نوی» گرفته شده است. در لسان العرب، در توضیح آن آمده است: «الوجه الذی تقصده»^۱ یعنی: «نیت آن جهتی است که توان را اراده می کنی». در همان کتاب و در توضیحی دیگر ملاحظه می شود که: «نویث نية و نواة ای عزم»^۲ یعنی: «اینکه می گویی نیت کردم یعنی تصمیم گرفتم». با توجه به اینکه خواست و اراده امری است مربوط به قلب، می توان این طور نتیجه گرفت که نیت کردن، عبارت است از «توجه و قصد قلبی انسان به انجام یک کار».

بر اساس آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام، نیت، اساس و شالوده هر کاری است. امام صادق علیه السلام در توضیح آیه ۸۴ از سوره اسراء می فرماید: «عَلَى شَاكِلَتِهِ يَعْزِي عَلَى نِيَّتِهِ»^۳. اینکه خدای متعال فرموده است: «بگوهر کسی بر اساس شاکله خود عمل می کند، یعنی بر اساس نیت خویش عمل می نماید». بنابراین کار بدون نیت، کاری بدون پی و اساس است. در قالب مثال، هدف انسانها از بنا کردن ساختمان، ایجاد محلی برای سکونت و آرامش است. حال اگر این بنا، بدون پایه و شالوده باشد، هنوز تمام نشده فرو خواهد ریخت و نتیجه ای از تلاش سازنده ای آن بدست نمی آید؛ همچنین کار بدون نیت، عملی بی اساس است که ثمری برای فاعل آن نخواهد داشت. احادیث

۱. لسان العرب ۱۵/ ۳۴۷

۲. همان

۳. الکافی ۲/ ۱۶

ائمه معصومان علیهم السلام گویای این حقیقت هستند که «نیت» خودش به عنوان یک عمل محسوب می‌گردد. غیر از تصریحات آن بزرگواران در این زمینه^۱، قرائن دیگری نیز در بیانات ایشان مؤید این موضوع می‌باشد که در ادامه، به سه مورد از آنها اشاره می‌شود.

۱- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَّا نَوَى»^۲ یعنی: «همانا اعمال به نیتها بستگی دارد و برای هر انسانی، نیت‌هایی که کرده، باقی می‌ماند.» این حدیث، از دو جمله شکل یافته است که جمله اول، آشنای ذهن و گوش اغلب مسلمانان است. اما جمله دوم که صراحت بیشتری در این موضوع دارد، معمولاً ناگفته می‌ماند؛ ترجمه جمله دوم این است که: «برای هر انسانی تنها، نیت‌هایی که کرده است باقی می‌ماند.» به عبارت دیگر، آنچه از اعمال انسانها در گذشت روزها و هفته‌ها ثبت می‌شود، نیت‌های آنهاست. یعنی «توجهات درونی آنها در انجام کارها». گواينکه با نبود این توجهات، کاری انجام نداده‌اند.

۲- بعد از اتمام جنگ جمل یکی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: «ای کاش برادر من نیز در این نبرد و جهاد همراه ما بود تا می‌دید چطور خداوند، پیروزی را نصیب شما فرمود». امیر المؤمنین فرمودند: «أَهْوَىٰ أَخِيكَ مَعَنَا؟» یعنی: «آیا برادرت دوست داشت که با ما باشد؟» آن شخص عرض کرد: «آری یا امیر المؤمنین». حضرت فرمود: «فَقَدْ شَهِدْنَا وَ لَقَدْ شَهِدْنَا فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ سَيَرَعُفُ

۱. بحار الأنوار ۶۷/ ۲۳۰

۲. التهذيب ۴/ ۱۸۶

بِهِمُ الزَّمَانُ وَيَقْوَى بِهِمُ الْإِيمَانُ»^۱ یعنی: «پس او هم در این نبرد با ما بوده؛ بلکه کسانی در این جهاد همراه ما بودند که اکنون حضور ندارند و در صلب مردان و در رحم زنان هستند. در آینده متولد می‌شوند و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می‌گردد» براساس این حدیث «نیت» که همان توجّه درونی است، خودش در شمار کارها قرار دارد. بلکه اصل و اساس هرکاری، نیت انجام دهنده آن کار است. در ماجرای مذکور، برادر آن فرد و نیز کسانی که در آینده به دنیا می‌آیند و آرزوی همراه بودن با علی علیه السلام و یاری نمودن ایشان را داشته و دارند، صحنه‌ی نبردی ندیده‌اند، شمشیری نزده‌اند و زخمی برنداشته‌اند؛ اما دلشان برای همراهی آن حضرت می‌تپد. همین شوق و توجّه درونی است که اینان را در زمره لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام درمی‌آورد.

۳- گاهی سوالی از جانب افراد مختلف مطرح می‌شود که چگونه آدمی با انجام چند سال بندگی، زندگی جاودانه در بهشت را به دست می‌آورد و یا در مقابل، با انجام معصیت در مدتی محدود به عذاب ابدی گرفتار می‌شود؟ پاسخی که امام صادق علیه السلام به این سوال داده‌اند، ارتباط مشخصی با موضوع نیت دارد. آن حضرت فرموده است: «إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّنِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّنِيَّاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَبَدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى - قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ قَالَ عَلَى نِيَّتِهِ»^۲ یعنی: «دلیل خلود و جاودانگی اهل جهنم این بوده است که آنها نیت داشتند اگر در دنیا جاودانه باشند، تا ابد خداوند را معصیت نمایند. در مقابل، اهل بهشت،

۱. نهج البلاغه / ۵۵

۲. الکافی / ۲ / ۸۵

نیت داشتند که اگر تا ابد در دنیا بمانند برای همیشه از خداوند اطاعت کنند و همین سببِ زندگی جاودانه آنها در بهشت است. امام صادق علیه السلام سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» و فرمود: یعنی براساس نیت آن فرد». این حدیث نیز شاهد دیگری است برآنکه «نیت» خودش یک عمل است و بلکه اساس هر عملی محسوب می شود.

۲-۳-۱- اخلاص در نیت ها:

کلمه اخلاص از ریشه «خلص» است که علمای لغت پژوه آن را به «ناب و سره» توضیح داده اند؛ به طور نمونه وقتی گفته می شود «هذا ثوبٌ خالصٌ» یعنی رنگ این پارچه کاملاً سفید یک دست است. همچنین عمل گداختن طلا و نقره را برای جدا نمودن آن دوا از فلزات و چیزهای دیگر «الخلاص» می گویند؛ زیرا فرایند این عمل به دست آمدن طلا و نقره ناب است. از همین روست که «خلاصه الکلام» عبارت است از چکیده و جان سخن. این ماده، وقتی برای «دوستی» استفاده شود به معنای یکرنگی و صداقت کامل خواهد بود.^۱

قران مجید در مواضع متعدد از انبیاء عظیم الشان به صفت اخلاص یاد نموده است؛ مانند آیه ۴۶ از سوره «ص» که درباره پیامبران می فرماید: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدار» یعنی: «ما آنها را با یادآوری سرای آخرت، به صورت ویژه ای خالص کردیم». چنانکه درباره حضرت یوسف علیه السلام فرموده است: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۲ یعنی: «این چنین بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود.»

۱. لسان العرب ۷/ ۲۶

۲. آیه ۲۴ سوره یوسف

در احادیث امامان علیهم السلام عمل خالص، عبارت است از کاری که برای تمجید و ستایش دیگران انجام نپذیرد و خالص سازی اعمال را کاری دشوار بیان نموده‌اند؛ امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است: «الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ حَتَّى يَخْلُصَ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»^۱ یعنی: «پایداری بر عمل تا خالص ماند، سخت‌تر از خود عمل است و عمل خالص آن است که نخواهی هیچ کس جز خدای متعال تو را به سبب انجام آن بستاید.» همچنین از آن حضرت روایت شده است که: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَا خَيْرُ شَرِيكَ مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلِهِ لَمْ أَقْبَلْهُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصاً»^۲ یعنی: «خدای متعال می‌فرماید: من بهترین شریکم، هر که با من دیگری را در کاری که می‌کند، شریک کند، از او نپذیرم (و همه را به آن شریک واگذارم) جز آنچه خالص برای من باشد.» این حدیث، گویای آن است که تنها عباداتی مقبول درگاه الهی خواهد بود که فقط برای رضای خداوند انجام پذیرد. براساس روایات، اخلاص که به معنی «توجه ناب بنده به خداوند» در انجام اعمال خویش است، ثمره درختِ یقین است^۳. یقینِ راسخ به اینکه مالک حقیقی همه امکانات و کمالات، خداست و اوست که دیگران را «دارا و ندار» می‌سازد. در این مقام است که آدمی نیازی به جلب توجه فقیرانی چون خودش احساس نمی‌کند و از انجام اعمال خویش قصدی و هدفی جز رضای مالک مطلق نخواهد داشت. به همین جهت امیرمؤمنان علی علیه السلام اصل اخلاص را «ناامیدی» از آنچه که دردست مردم است، بیان فرمود^۴. بدیهی است عملی

۱. الکافی ۱۶/۲.

۲. الجواهر السنیه / ۶۸۸.

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۹۸.

۴. همان.

که مقصودی غیر از خداوند در میان باشد از جانب ربوبی پذیرفته نیست و این نکته دقیقی است که زیرکان به خوبی بدان واقفند.

۲-۳-۲- علامت اخلاص:

اگرچه که نیت خالصانه، امری قلبی و درونی است، اما این گوهر درونی جلوه بیرونی و تالو خارجی دارد. مولای متقیان علیه السلام در بیان نشانه اخلاص، این نکته را متذکر شده است که برای انسان با اخلاص، کار پنهانی و آشکارا تفاوتی ندارد. آن حضرت در قالب این عبارات به موضوع مزبور اشاره نموده است: «مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَ عَلَانِيَتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ» یعنی: «آن کس که نهان و آشکار و کردار و گفتار او دو گونه نباشد، امانت را گزارده و عبادت را خالص به جای آورده است.» بنابراین، انسان مخلص، سیمایی را که از خودش در معرض دیدگان مردم قرار می دهد، فرقی با سیمای واقعی درونی او ندارد. همان عبادتی که در حضور دیگران به جا می آورد، در خلوت خویش نیز همان را دارد. زیرا ناظر و داور حقیقی را در پیدا و پنهان یکی می داند. پس عملش در آشکار و نهان یکی است. به همین جهت است که اهل اخلاص، اهتمام ویژه ای به عبادات پنهانی دارند؛ عباداتی مانند: «نماز شب» و «انفاق مخفیانه»؛ همچنانکه امام صادق علیه السلام بین اخلاص و عبادت در نیمه شب، ارتباطی وثیق برقرار دانسته است.^۲

۲-۳-۳- سنت، ملائحت نیت:

باید توجه داشت که هر کاری را نمی توان به بهانه جلب رضای خدا انجام داد؛ به این جهت که انجام هر کاری منوط به مطابقت آن کار با سنت معصومین علیهم السلام

۱. نهج البلاغه / ۳۸۲

۲. من لا یحضره الفقیه / ۱ / ۴۷۴

است. یعنی اطمینان به مجاز بودن انسان به انجام یک کار، مقدم است بر خالص سازی نیت وی در انجام آن کار. به طور مثال هیچ کسی مجاز نیست که با اموال مردم و بدون رضایت آنها در راه خدا انفاق کند؛ چون سنت، به وی این اجازه را نمی دهد. رسول خدا ﷺ در این باره فرموده است: «لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلٍ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلٍ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ الشُّبَّةِ» یعنی: «هیچ گفتاری، جز با کردار ارزش ندارد و هیچ گفتار و کرداری جز با نیت ارزش ندارد. هیچ گفتار و کردار و نیتی هم جز با موافقت سنت، ارزش ندارد.» بنابراین سنت معصومین علیهم السلام که واگویه قرآن کریم است، ملاک صحت نیت هاست.

۲-۳-۴- اغتنام فرصتها:

اگر از تمام دوران زندگی یک انسان، تنها و تنها نیت هایی که داشته است باقی می ماند و اگر ملاک صحت و ثمر بخشی نیت ها، مطابقت آنها با سنت معصومین علیهم السلام و اخلاص در آنهاست، باید در نظر گرفت که در اعمال روزمره، تا چه میزان نیت صحیح و خالصانه وجود دارد؟ این ارزیابی، نشانگر میزان ثمره حیات انسانها در این دنیا است. آیا نیتها منحصر به دقایقی است که مشغول انجام واجبات دینی هستیم یا می توانیم آنها را توسعه دهیم؟ کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر رهنمودی است در جهت پاسخ به این سؤال. ایشان در این موضوع می فرماید: «وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَقْسَامِ وَ إِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النَّيَّةُ وَسَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ»^۱ یعنی: «کار هر روز

۱. تحف العقول عن آل الرسول / ۴۳

۲. نهج البلاغه / ۴۴۰

را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد. نیکوترین وقت ها و بهترین ساعات شب و روزت را برای خود و خدای خود انتخاب کن؛ {با این حال} اگر نیت صحیحی در تمام کارهایت داشته باشی و مردم نیز در آسایش قرار داشته باشند، همه اوقات برای خدا خواهد بود.»

برنامه ریزی برای کارهای روزانه و اختصاص بهترین اوقات خود به عبادت خداوند، از توصیه های امام علیه السلام به مالک اشتر است. بعد از این کلام، امام علیه السلام، به نکته دقیقی اشاره می فرمایند و آن اینکه اگر بخواهی می توانی با نیت صحیح و خالصانه، هر کاری را در مسیر بندگی خداوند انجام دهی. در آن صورت، تمامی لحظات زندگی تو ثمر بخش خواهد بود. دقیقاً فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جناب ابوذر رحمة الله علیه در همین راستا قرار دارد. آن حضرت به ابوذر چنین آموخته اند: «يَا أَبَا ذَرٍّ لَيْكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّى فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ»^۱ یعنی: «ای اباذر، می بایست که در هر امری، نیتی (الهی) داشته باشی، حتی در خواب و خوراک». انسان در این مقام اگر غذا می خورد به قصد پروردگار می خورد؛ یعنی اولاً غذای حلال و پاکیزه و به اندازه می خورد، ثانیاً قصدش از میل غذا نیرو گرفتن برای انجام طاعات است. به هنگام شروع غذا خوردن، نام خداوند را بر زبان می آورد و به یاد اوست؛ همین طور مرادش از خوابیدن تجدید و بازایی نیرو برای عبادت خدا است. زیرا به خوبی واقف است که این لحظات سرنوشت ساز چون ابرهایی در حال گذرند: «الْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ فَأَنْتَ هَرُؤَا فُرْصَ الْخَيْرِ»^۲ یعنی: «فرصت ها چون ابرها می گذرند، پس فرصت های نیک را غنیمت شمارید.»^۲ کافیت در نظر داشته باشیم که چه مقدار از عمر ما صرف

۱. مکارم الاخلاق / ۴۶۴

۲. نهج البلاغه / ۴۷۱

خوردن و خوابیدن می شود. اگر متوسط ساعات خواب و خوراک انسان را ۸ ساعت در شبانه روز در نظر بگیریم، یک سوم از عمر ما صرف خواب و خوراک خواهد شد. یعنی انسانی که ۷۵ سال عمر می کند، ۲۵ سال آن را در خواب است! با چنان نیتی و چنان توجهی به حضرت حق، این زمان نسبتاً طولانی در شمار حسنات انسان ثبت می شود؛ نه ساعات غفلت او.

۳-۱- (فصل اوّل) رذایل اخلاق فردی

۳-۲- (فصل دوّم) فضایل اخلاق فردی

بخش سوم اخلاق فردی

۳-۱- ردایل اخلاق فردی

در بخش سوم از کتاب حاضر، مسائلی در "اخلاق فردی" مورد بررسی قرار می‌گیرد. علت مقدم داشتن بخش "ردایل اخلاقی" بر بخش "فضایل اخلاقی" آن است که در نظر علمای علم اخلاق و در سیره وارستگان، همواره تزکیه نفس از گناهان، مقدم بر تحلیه و آراستن آن به فضیلت‌ها بوده است. چنانکه در کلمات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز اجتناب از معاصی، مقدم بر اکتساب محاسن بیان شده است. در این راستا، عنوان اول این بخش مربوط می‌شود به "گناه"؛ که به بررسی معنای آن و بیانات قرآن و روایات درباره آن پرداخته خواهد شد. سپس به جهت آنکه شاکله و اساس هر عملی، به نیت فاعل آن بستگی دارد، آفات نیت صالحه که عبارتند از «ریاء و سمعه» مورد بررسی قرار می‌گیرد و در ادامه سایر ردائل اخلاقی که مربوط به قلب و دیگر جوارح هستند، بیان می‌شود. با این امید که خدای رحمان به همه‌ی ما توفیق ترک گناه را عطا فرماید.

۳-۱-۱- گناه

در تعالیم اخلاقی اسلام تأکید ویژه‌ای بر ترک گناهان و نزاهت از سیئات شده است؛ چنانکه آیات و روایات فراوانی در مذمت گناه و نافرمانی موجود است که جملگی آدمی را به دوری از آن تشویق نموده‌اند. همچنین، با هشدارهای

پیاپی، انسان را به عواقب ناگوارِ در افتادن به ورطهٔ گناه تذکر داده‌اند. کلمهٔ گناه که صورت معرب آن «جُناح» است و به دفعات در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام به کار رفته، به معنای «بزه»، کاربرد و عمل زشت است.^۱ این مفهوم در آیات قرآن و احادیث با نامهای مختلفی به مطرح شده است که برخی از آنها از این قرارند: «ذنب، اثم، عصیان، فسق، سیئه، طغیان و جرم» دقت در معنای این واژه‌ها که کلماتی مترادف با گناه هستند گویای آن است که گناه به معنی عملی است که به سببِ نافرمانی و خروج از حدود الهی، زشت و قبیح می‌باشد و عواقب وخیمی برای انجام دهندهٔ آن به دنبال دارد.

در قرآن کریم واژهٔ «جُناح» که به معنای «گناه» در زبان فارسی است، دقیقاً به معنای تعدی و خروج از حدود الهی بیان شده است. همچنانکه استعمال آن در آیات الاحکام بسیار مشهود است. به طور مثال در آیهٔ ۱۰ سورهٔ نساء دربارهٔ احکام نماز مسافر، در آیهٔ ۱۵۸ سورهٔ بقره دربارهٔ احکام حج، در آیهٔ ۲۳۰ سورهٔ بقره دربارهٔ احکام طلاق، و در آیهٔ ۱۰ سورهٔ ممتحنه، دربارهٔ احکام نکاح به کار رفته است. در آیات قرآن، گناه و معصیت، از اعمال شیطانی معرفی و فرجام بسیار ناگواری در دنیا و آخرت برای اهل معصیت مطرح شده است؛ همچنانکه دربارهٔ فرعون آمده است: «فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا» یعنی: «فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست و ما او را سخت مجازات کردیم.» همین‌طور در آیهٔ ۱۴ سورهٔ نساء نیز این وعید مشاهده می‌شود: «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» یعنی: «آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد

۱. قاموس قرآن ۲/ ۵۶

می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات خوارکننده‌ای است.» بنابراین سرپیچی از دستورات الهی منجر به عواقب دردناکی در حیات دنیوی و اخروی برای انسان می‌شود؛ به همین سبب، یکی از مهمترین ابعاد پیام انبیاء علیهم‌السلام، بیان مقررات و احکام الهی و دعوت مردم به پاس داشتن و اجرای این دستورات است.

شایان ذکر است که در قرآن کریم، از ناامیدی و یأس از رحمت خدا به جهت گناهکاری، نهی شده و به توبه پذیر بودن خداوند بشارت داده شده است.^۱ همچنانکه یکی از شرایط پذیرش توبه را عدم تکرار و عدم اصرار بر آن گناه، معرفی فرموده است.^۲

علاوه بر این آیات، در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام نیز تأکید فراوانی بر ترک گناهان و اجتناب از معاصی دیده می‌شود. امام باقر علیه‌السلام، گناه را به نقطه سیاهی در قلب گناهکار تشبیه کرده‌اند که در صورت توبه نمودن، محو می‌شود؛ و در غیر این صورت باقی می‌ماند و با تکرار و اصرار بر گناهان، سرانجام تمام قلب وی را فرا می‌گیرد و سبب هلاکت او می‌شود.^۳ همچنین در روایات، از کوچک انگاشتن گناهان نهی شده است. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، بزرگترین گناه را گناهی بیان فرموده که گناهکار آن را کوچک بشمرد.^۴ زید شحام گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمود: از گناهان محقر پرهیزید که آمرزیده نشوند؛ عرض کردم: گناهان محقر چیست؟ فرمود: این است که مردی گناه کند و بگوید: خوش به حال من اگر

۱. آیه ۵۳ سوره زمر

۲. آیه ۱۳۵ سوره آل عمران

۳. الکافی ۲/ ۲۷۱

۴. نهج البلاغه ۵۲۵

غیر از این، گناه دیگری نداشته باشم^۱. امامان علیهم السلام با تعریف «اصرار بر گناه»، آن را از عوامل هلاکت انسان بیان نموده‌اند. در این باره، امیرالمؤمنین علیه السلام تکرار و انجام دوباره یک گناه را اصرار بر گناه معرفی فرمود^۲. همینطور امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «با اصرار کردن بر گناه، صغیره‌ای نباشد و با استغفار کردن، هیچ گناه کبیره‌ای نباشد^۳». امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۴ فرمود: «اصرار آن است که فردی گناهی مرتکب شود و از خداوند استغفار نکند و در فکر توبه نیز نباشد^۵».

نکته دیگر، توجه احادیث به مسأله تأثیر گناهان است؛ بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام، بدترین تأثیر گناهان نارضایتی و سخط خداوند از گناهکار بیان شده است^۶. همچنین گناه به عنوان یکی از علل سلب توفیقات و عدم استجابت دعاء معرفی شده است. امیرالمؤمنین فرموده: «الْمُعْصِيَةُ تَمْنَعُ الْإِجَابَةَ»^۷ یعنی: «گناه مانع اجابت دعاست» همان حضرت در دعایی که به کمیل بن زیاد آموخته، بیان داشته‌اند: «اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس الدعاء»^۸ یعنی: «خداوند! گناهانی را که دعای من را حبس می‌کنند و مانع اجابت آنها می‌شود

۱. الکافی، ۲/ ۲۸۷: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّهَا لَا تُغْفَرُ قُلْتُ وَمَا الْمُحَقَّرَاتِ قَالَ الرَّجُلُ يُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَقُولُ طُوبَى لِي لَوْلَمْ يَكُنْ لِي غَيْرُ ذَلِكَ»

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۵۹

۳. الکافی / ۲/ ۲۸۸

۴. آیه ۱۳۵ سوره آل عمران

۵. الکافی / ۲/ ۲۸۹

۶. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۶۴

۷. همان / ۱۹۳

۸. مفاتیح الجنان / ۱۱۵

پیامرز» امام صادق علیه السلام هم گناه را باعث سلبِ توفیقِ نماز شب بیان کرده اند^۱. این خود بزرگترین عذاب آدمی است که از لَدَتِ تکَلَم و سخن گفتن با خدا محروم شود؛ آیاتی از قرآن کریم به این عذاب اشاره دارد^۲.

* * * * *

اینک پس از طرح و بررسیِ موضوع «گناه»، به بررسی آن دسته از رذایل اخلاقی پرداخته می شود که به عنوان آفاتی برای نیت خالصانه بیان شده اند. این آفات را با ذکر موضوع "ریاء و سمعه" آغاز می کنیم.

۳-۱-۲- رِیاء و سَمعه

در تعالیم قرآن و عترت علیه السلام نیت انسان در هرکاری پایه و اساس آن کار دانسته شده است^۳؛ از طرفی رِیاء و سمعه به عنوان آفاتِ نیت صالحه معرفی شده اند^۴. کلمه «ریاء» از مصدر «رؤیت» به معنای «دیدن» و «سَمعه» از مصدر «سَمع» و به معنای «شنیدن» است؛ در فرهنگ دینی، «ریاکار» به کسی اطلاق می شود که قصد و هدفش از انجام اعمالِ عبادی، جلب توجه مردم باشد؛ یعنی کارها را برای نشان دادن یا به گوشِ مردم رساندن انجام می دهد، تا مدح و تمجید آنها را در پی داشته باشد. وجه اشتراک این دو رذیله اخلاقی آن است که هم "ریاء" و هم "سَمعه" آفاتی برای خلوص در نیت محسوب می شوند. در قرآن کریم کلمه رِیاء و مشتقات آن در مفهوم مذکور، بارها تکرار شده است.

۱. الکافی ۲/ ۲۷۲

۲. آیه ۱۰۸ سوره مومنون

۳. الکافی ۱۶/ ۲

۴. نهج البلاغه / ۶۴

ولی کلمه «سَمِعَهُ» به این معنا در قرآن نیامده است. قرآن کریم همگان را متذکر این نکته می‌کند که عمل ریاکارانه، عملی بی‌ثمر و نتیجه است.^۱ براین اساس هرکاری که برای جلب نظر و ستایش مردم انجام شود فاقد ارزش است؛ لذا «ریاء وسمعه» موجب ابطال عمل می‌شود. خدای متعال در آیه ۲۶۴ سوره بقره می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْغُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید؛ همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.»

وقتی عملکرد فردی از نظر فرجام و نتیجه به فرد دیگری تشبیه می‌شود، وجه شبه در فرد دوم پیرنگ و ثوابت تراس است. مثلاً وقتی گفته می‌شود: "فلانی در سخاوت، همچون حاتم طایی است" علاوه بر آنکه آن شخص، فردی سخاوتمند تلقی شده، سخاوت حاتم طایی با صراحت و تأکید بیشتری بیان گردیده است. براین اساس، وقتی بی‌ثمر بودن انفاق همراه با منت را به عبادت ریاکارانه تشبیه فرمود، باطل بودن «عمل از روی رياء» را هرچه بیشتر مورد تأکید قرار داده

است. در آیه مذکور، به بطلانِ عملِ فردِ ریاکار تصریح شده، آنچنانکه امری ثابت، بیان گشته است.

همچنین در مذمت «ریاء و سمعه»، احادیث فراوانی از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است. امامان علیهم السلام اجتناب از ریاء و سمعه را شرط مهم خلوص در نیت بیان نموده و کار آلوده به این دو رذیله را کاری بی ثمر قلمداد فرموده‌اند؛ چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این باره فرموده است: «اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ يَعْمَلْ لِغَيْرِ اللَّهِ يَكِلْهُ اللَّهُ إِلَى مَنْ لَمْ يَنْ عَمَلْ لَهُ»^۱ یعنی: «برای خدا کار کنید نه برای نشان دادن به دیگران و یا شنودن این و آن؛ که هر کس برای غیر خدا کاری کند، خدا او را به همان غیر وایم گذارد.» بر مبنای این حدیث، عبادت غیر خالصانه مورد پذیرش خدا نیست و تنها عملی مقبول درگاه الهی است که از ریاء و سمعه پاک باشد. چرا که ارزش هر عبادتی به پذیرفته شدن آن از سوی خداوند بستگی دارد. افزون بر این، رسول اکرم صلی الله علیه و آله کمترین ریاء را مرتبتی از شرک بیان فرموده است.^۲ همچنانکه امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۳ فرمود: «شخصی کار خیری می‌کند ولی مقصودش خدا نیست بلکه می‌خواهد مردم بشنوند و او را ستایش کنند و این همان کسی است که در عبادت پروردگارش شریک می‌آورد. سپس فرمود: «هرگز نباشد بنده ای که در نهان کار خیری کند و روزگار بگذرد، جز آنکه خدا برایش خیری ظاهر سازد، و هرگز بنده ای نباشد که در نهان شری کند و روزگار بگذرد، جز آنکه خدا برایش

۱. نهج البلاغه / ۶۵

۲. خصال / ۲ / ۵۴۳

۳. آیه ۱۱۰ سوره کهف

شری آشکار کند.^۱ همچنین امام باقر علیه السلام حفظ خلوص را در عبادات، از انجام آن عبادتها دشوارتر دانسته اند؛ وقتی از آن حضرت درباره حفظ اخلاص، سوال کردند، فرمود: «يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَيُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا ثُمَّ يَذْكُرُهَا وَتُحْمَى فَتُكْتَبُ لَهُ عَلَانِيَةً ثُمَّ يَذْكُرُهَا فَتُحْمَى وَتُكْتَبُ لَهُ رِيَاءٌ^۲ یعنی: «مردی انفاق می کند و خرجی در راه خدای متعال می نماید و ثواب کار خیر در نهانی برای او نوشته می شود، سپس آن را یاد آوری می کند و اظهار می نماید و از دفتر کار خیر نهانی، محومی شود و در دفتر کار خیر آشکار نوشته می شود، و باز آن را یاد آوری می کند و اظهار می دارد و يك عمل رياء و خودنمائی برای او نوشته می شود.» دو حدیث اخیر بر «سَمْعَه» اشاره دارد؛ زیرا آن فرد در هر دو مورد با نقل و بیان عبادتی که انجام داده است، به دنبال تمجید و تحسین دیگران بوده و در پی آن است که مردم از کار خوب او با خبر شوند و او را بستاينند. مطلب دیگر آن که، امام باقر علیه السلام در حدیث مزبور متذکر حقیقتی قرآنی شده اند. زیرا قرآن کریم عبادت مخفیانه را برتر از عبادت آشکار بیان فرموده است.^۳ از همین رو در حدیث امام پنجم علیه السلام ارزش عبادت مخفیانه بالاتر از عبادت آشکار آمده است.^۴ نکته دیگر این که، با تکرار نقل، آن عمل نیک، ارزش خویش را از دست داده و در نهایت کاری بی ثمر می گردد.

مطلب دیگری که در احادیث مربوط به رياء، مورد توجه قرار گرفته است علائم و نشانه های ریاکار است. امیرالمؤمنین علیه السلام نشانه های انسان ریاکار را

۱. الکافی ۲/ ۲۹۴.

۲. همان ۲/ ۲۹۷.

۳. آیه ۲۷۱ سوره بقره.

۴. الکافی ۲/ ۲۹۷.

اینطور برشمرده است:

«ریاکار سه نشانه دارد: وقتی مردم را ببینند (در عبادت) به نشاط آید و هرگاه تنها باشد، کسل شود و دوست دارد که در هرکاری او را بستایند^۱ و در بیانی دیگر فرمود: «مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَعَلَانِيَتُهُ وَفِعْلُهُ وَمَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَأَخْلَصَ الْعِبَادَةَ»^۲ یعنی: «آن کس که آشکار و پنهانش، و گفتار و کردارش با یکدیگر فرقی نداشته باشد، امانت الهی را ادا کرده، و عبادت را خالصانه انجام داده است.»

پس وجه تمایز افراد مخلص و ریاکار در آن است که اهل اخلاص، عبادات را برای جلب توجه دیگران انجام نمی دهند و مقصود آنها در افعال خود، تنها رضای پروردگارشان است. اما اهل ریا در اعمالشان جلب توجه دیگران را نیز مد نظر دارند. نکته مهم دیگری که می توان از این روایت برداشت نمود، تفاوت ریاکار و منافق است. ریاکاران با منافقین فرق دارند، از آن جهت که افراد ریاکار در پنهانی عبادت می کنند؛ اما با کسالت و بی حالی؛ بالعکس، در انظار عمومی عبادات را با نشاط انجام می دهند. در حالیکه منافقین در حقیقت بهره ای از ایمان نبرده اند؛ لذا در پنهانی «کفر» خویش را نزد یکدیگر هویدا می کنند^۳.

حاصل کلام اینکه، یکرنگی و هماهنگی اعمال انسان در آشکارا و نهان، از شرایط عاری بودن آنها از «ریاء» محسوب می شود.

با اتمام بحث آفات «خلوص نیت»، در ادامه، رذایل و گناهان مربوط به قلب مطرح می شود.

۱. من لایحضره الفقیه / ۴ / ۳۶۱

۲. نهج البلاغه / ۳۸۳

۳. آیه ۱۴ سوره بقره

۳-۱-۳-عُجَب

"عُجَب" از نظر لغوی به معنای "به شگفتی افتادن و خوب دانستن" است و در اصطلاح دینی به معنای "خودپسندی" است.^۱ این رذیله اخلاقی شباهت زیادی با رذیله "تکبر" دارد؛ ولی از جهاتی با آن متفاوت است. علمای علم اخلاق فرق "عُجَب" با "کبر" را در این می‌دانند که انسان متکبر خود را بهتر از دیگران می‌بیند؛ اما کسی که دچار عُجَب است به خودش می‌بالد و اینجا دیگر مقایسه‌ای صورت نمی‌گیرد.^۲ همچنین در عُجَب، انسان به صفات، ویژگی‌ها و یا نعماتی مانند مال و فرزندان می‌نگرد و به این امور می‌بالد. شرط وقوع عُجَب آن است که در توجه به این صفات و نعمات، دچار غفلتی شود که مُنْعَم حقیقی را فراموش کند. به عبارت دیگر چنانچه کسی به زیبایی ظاهری خویش توجه نموده و خدا را به خاطر این نعمت شکرگزارد، وی دچار عجب نشده؛ ولی اگر این زیبایی باعث توجه فرد به خودش و در نتیجه خودپسندی شود، مبتلا به رذیله عجب گردیده است. قرآن کریم برای این موضوع قارون را مثال می‌زند. او که به اموال خویش فریفته شده بود، در پاسخ به کسانی که به او توصیه نمودند تا از ثروتی که خدا به او بخشیده است آخرت خود را آباد کند و به مستمندان کمک نماید گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»^۳ یعنی: «من این ثروت را به واسطه دانش خودم کسب کردم!» او سرانجام دچار عذاب دنیا و آخرت گشت.

۱. مجمع البحرین ۲/ ۱۱۶

۲. معراج السعادة / ۱۵۴

۳. آیه ۷۸ سوره قصص

روایاتی که در باب عجب، از ناحیه امامان علیهم السلام صدور یافته، حاکی از نهایت زشتی و بد فرجامی این رذیله اخلاقی است. آنچنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره آن می فرماید: «سَيِّئَةٌ تَسُوْءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللّٰهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ»^۱ یعنی: «گناهی که تو را پشیمان کند بهتر از کار نیککی است که تو را به خود پسندی وادارد.» همچنین امام صادق علیه السلام فرموده: «خداوند می دانست که ارتکاب گناه برای مؤمن از خود بینی بهتر است و اگر چنین نبود، هرگز مؤمنی به گناهی دچار نمی شد.»^۲ این بیانات، گویای آن است که عجب از بدترین گناهان است؛ تا حدی که گاه خدا دست انسان را رها نموده و دچار خذلانش می کند تا انسان در شرایطی که توفیق الهی را همراه ندارد (البته با قدرت و اختیار خودش) دچار گناه شود؛ برای اینکه دچار گناه بدتری به نام عجب نگردد. این روایات، مجوز انجام گناهان دیگر نیست، بلکه نشانگر اوج زشتی خود پسندی است. تا جائیکه ابتلا به گناهان دیگر، بر دچار شدن به عجب و خود پسندی ترجیح دارد. از طرفی گویای آن است که عبادات منجر به عجب در نزد خدا هیچ ارزشی ندارد. بلکه چنین عباداتی باعث فسق انسان می شود. به همین جهت، یکی از علل سلب توفیق انجام عبادات، مسأله عجب است. حضرت علی علیه السلام در بیان این امر می فرماید: «الْعُجْبُ يَمْنَعُ الْإِزْدِيَادَ»^۳ یعنی: «عجب مانع از زیاد شدن توفیقات و نعمت هاست.» زیرا اگر خدا به بنده ای لطف داشته باشد، تلاش او را بی ثمر نمی گذارد اگر انسان دچار عجب گردد، هرچقدر هم که در عبادات تلاش کند کوشش او نتیجه ای به بار نخواهد آورد. بنابراین از او سلب توفیق می شود تا بی جهت خود را به زحمت نیاندازد.

۱. نهج البلاغه / ۴۷۷

۲. الکافی / ۲ / ۳۱۳

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۰۹

شایان ذکر است که حتی اگر بالیدن انسان به خویشتن، براساس واقعیات باشد، چیزی از زشتی آن نمی‌کاهد. یعنی اگر کسی واقعاً عابد است، آن چنانکه اغلب اوقات مشغول انجام واجبات و مستحبات است یا واقعاً از نعمات دنیوی مانند زیبایی و ثروت بهره‌مند است، با این وجود، در صورت خودپسندی، همان عواقب برای او مترتب خواهد بود. به تعبیر زیبای حضرت علی علیه السلام این افراد دچار بدترین و زشت‌ترین واقعیات و راستی‌ها شده‌اند: «أَقْبَحُ الصِّدْقِ ثَنَاءُ الرَّجُلِ عَلَى نَفْسِهِ» یعنی: «ستایش کردن انسان بر نفس خود، زشت‌ترین راستی است.»^۱ در مقابل هر چقدر که انسان، خویشتن را در مقابل پروردگار ناچیز بداند و با توجهی عمیق، متذکر شود که هر نعمتی از جانب خداست یکی از اصول بندگی و عبودیت را به جا آورده است. امام کاظم علیه السلام در همین زمینه می‌فرماید: «مردی در بنی اسرائیل چهل سال عبادت خدا کرد و سپس قربانی نمود و از او پذیرفته نشد، با خود گفت: «این وضع از خودت پیش آمد و غیر از تو گناه‌کار نیست.» امام علیه السلام فرمود: خدای متعال به او الهام نمود که نکوهشی که از خود کردی از عبادت چهل ساله‌ات بهتر بود.^۲ این حدیث بسیار مهم، گویای این حقیقت است که اصل و اساس بندگی، اقرار قلبی و زبانی انسان به فقر و ناچیزی خود در برابر خداوند است. گویی آن فرد، در این عبادت چهل ساله، متذکر این حقیقت نبوده است. شاهد آن که لحظه‌ای توجه به این موضوع بهتر از چهل سال بندگی او قلمداد شده است.

۳-۴-حسد

یکی دیگر از رذائل اخلاقی «حسد» ورزیدن است. اهل لغت حسد را به «آرزوی

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۶۶

۲. الکافی / ۲ / ۷۳

نابودی نعمت محسود» توضیح داده‌اند.^۱ به عبارت دیگر کسی که حسد می‌ورزد، آرزو دارد نعماتی که خداوند به فرد مورد حسد ارزانی داشته است، از او سلب شود. مثلاً کسی که به عزت فرد دیگر حسد می‌ورزد، از خوار شدن آن شخص خوشحال می‌شود. از همین رو در برخی از احادیث آمده است: «لَا يَرْضَى الْحَسُودُ عَمَّنْ يَحْسُدُهُ إِلَّا بِالْمَوْتِ أَوْ بِزَوَالِ النِّعْمَةِ»^۲ یعنی: «فردی که به دیگران حسد می‌ورزد، راضی نمی‌شود مگر به مرگ یا به نابودی نعمت آنان»

در روایات دیگری "حسد" را به اهل نفاق و "غبطه" را به «اهل ایمان» نسبت داده‌اند. تفاوت «حسد» و «غبطه» در این است که "حسدورزی"، آرزوی داشتن نعماتی مانند فرد مورد حسد همراه با میل به نابودی و زوال نعمتها از اوست؛ ولی "غبطه" به معنای این است که انسان با مشاهده نعمتهایی که به فردی عطا شده است، آرزوی آن نعمات را داشته باشد؛ بدون اینکه، نابودی مواهب آن شخص صاحب نعمت را آرزو کند. از اینجا است که غبطه، امری غیر مذموم و «حسد»، عملی غیر اخلاقی محسوب می‌شود. قرآن کریم در آیه ۱۰۹ از سوره بقره، از نیت فاسد برخی از اهل کتاب برای ارتداد مسلمانان پرده برداشته است در این آیه شریفه آمده است: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» یعنی: «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد-که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است.» این آیه بیانگر آن است که بعضی از اهل کتاب دوست دارند که مسلمانان از نعمت اسلام محروم شوند، با وجود آنکه به حقانیت اسلام پی

۱. المفردات في غريب القرآن ۲۳۴/۱

۲. غرر الحکم و درر الکلم ۳۰۱

برده‌اند. قرآن علّت این امر را حسادت اهل کتاب بیان نموده است.

ائمه اطهار علیهم‌السلام «حسد» را از ارکان کفر به شمار آورده‌اند و سابقه این رذیله اخلاقی را به قابیل فرزند حضرت آدم علیه‌السلام بیان فرموده‌اند.^۱ چنانکه قابیل با مشاهده فضل و رحمت و نعماتی که خداوند به برادرش هابیل عطاء نموده بود، با وسوسه شیطان، دچار حسد شد و این حسد او را وادار به قتل برادر خویش نمود.^۲ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام حسد ورزیدن را موجب از بین رفتن ایمان معرفی کرده است. آن حضرت می‌فرماید: «لَا تَحْسَدُوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۳ یعنی: «بریکدیگر حسد نورزید، زیرا حسد ایمان را می‌خورد چنانکه آتش چوب را از بین می‌برد.» رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انسان حاسد را مورد خشم خداوند و دور از رحمت او دانسته‌اند. ایشان در بیان وحی خداوند بر حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا ابْنَ عِمْرَانَ لَا تَحْسَدَنَّ النَّاسَ عَلَى مَا آتَيْتُهُمْ مِنْ فَضْلِي وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى ذَلِكَ وَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْحَاسِدَ سَاخِطٌ لِنَعْمِي صَادٌّ لِقَسَمِي الَّذِي قَسَمْتُ بَيْنَ عِبَادِي وَ مَنْ يَكُ كَذَلِكَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنِّي»^۴ یعنی: «خدای متعال به موسی بن عمران علیه‌السلام فرمود: ای پسر عمران؛ برآنچه از فضل خود به مردم داده‌ام حسد مبر و چشم‌ت را دنبال آن دراز مکن و دلت را پی آن مبر، زیرا حسد برنده از نعمت من ناراحت است و از تقسیم می‌که میان بندگانم کرده‌ام می‌خواهد جلوگیری کند و کسی که چنین باشد، من از او نیستم و او از من نیست (میان من و او ارتباط و

۱. الکافی ۲/ ۱۳۰

۲. آیه ۳۱ سوره مائده

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۰۰

۴. الکافی ۲/ ۳۰۷

آشنائی نباشد» از مانند همین معنا از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که: «الْحَسُودُ عَصْبَانٌ عَلَى الْقَدَرِ» یعنی: «انسانِ حسود بر تقدیرات خداوند، خشمناک است»

بنابراین کسی که نسبت به دیگران حسد می‌ورزد در حقیقت از افعال و تفضّلات الهی و تقسیم ارزاق ناخشنود است و همین موضوع او را به وادی کفر سوق می‌دهد. لازم به ذکر است که براساس روایات مربوط به «حسد»، غیر از عواقب بسیار ناگواری که «حسد» از جهت روحی و معنوی برای انسان به دنبال دارد، از نظر جسمانی نیز تأثیرات بسیار نامطلوبی را در فرد حاسد به جا می‌گذارد.^۲

۳-۱-۵- حرص و طمع ورزی

«حرص و طمع ورزی» یکی دیگر از گناهان قلب محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد که دلیل این امر، مانند گناه حسادت، عدم رضایت فرد حریص به مقدّرات الهی است. در حقیقت، طمع ورزی، یکی از اقسام ناشکری به شمار می‌رود؛ زیرا اولین مرتبه شکر، شکر قلبی است.^۳ انسان حریص با نارضایتی از آنچه که خداوند از نعمات دنیوی به او بخشیده، در پی آن است که به هر وجه ممکن، مال و ثروت یا جایگاه دنیایی خود را ارتقاء بخشد.

باید توجه داشت که حرص و طمع مذموم و ناپسند است که با چنان نارضایتی، در کسب مظاهر دنیایی ظاهر شود. به عبارت دیگر حرص و طمع،

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۰۱

۲. همان

۳. الکافی / ۲/ ۹۵

آنگاه که محرّکی برای "دنیا طلبی فزاینده" باشد، نکوهیده و مذموم است. اما اگر کسی جایگاه فعلی خود را از جهت کمالات انسانی، خوب ندانسته و در صدد تعالی و رشد معنوی بیشتری باشد، کار مذمومی انجام نداده است. بلکه عملکرد او مورد توصیه قرآن و عترت است. زیرا نارضایتی او از وضعیت معنوی خود، ناسپاسی به درگاه خداوند نیست و این عدم رضایت به عملکرد ضعیف خود فرد در کسب کمالات آخرتی برمی گردد. این سرزنش نفس که انگیزشی برای آبادی آخرت و رضایت پروردگار ایجاد می کند فی حدّ نفسه ممدوح و پسندیده است. هم چنانکه قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ و سلم را در امر هدایت بندگان حریص معرفی فرموده است^۱. بنابراین حرص و طمع، آنگاه به عنوان رذیله ای اخلاقی مطرح می شود که موجب سرگرم شدن انسان به مراتب سرای فانی دنیا شود.

در قرآن کریم، قوم یهود به عنوان حریص ترین مردم به زندگی دنیوی معرّفی شده اند.^۲ همچنین در آیه ۱۵ سوره مدثر، طمع وزری نسبت به مال و ثروت مذمت شده است.

در مقابل در آیه ۱۶ سوره سجده و در وصف مؤمنین آمده است: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» یعنی: «پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند.» در این آیه ی شریفه، طمع داشتن به امور آخرتی مورد تحسین قرار گرفته است.

۱. آیه ۱۲۸ سوره توبه

۲. آیه ۹۶ سوره بقره

احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز حرص و طمع را نسبت به دنیا و آخرت در نظر داشته و آن را نسبت به دنیا به عنوان رذیله و نسبت به آخرت، به عنوان فضیلتی اخلاقی بیان نموده‌اند؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره فرموده است: «إِنْ كُنْتَ حَرِيصًا عَلَى طَلَبِ الْمَضْمُونِ لَكَ فَكُنْ حَرِيصًا عَلَى آدَاءِ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكَ»^۱ یعنی: «اگر نسبت به طلب آنچه برای تو تضمین شده است حریص هستی، پس بکوش تا برادای آنچه بر تو واجب شده حریص شوی.» مقصود از آنچه تضمین شده است "رزق و روزی دنیایی" است. امام علیه السلام در این حدیث با تذکر این نکته که حرص و طمع داشتن نسبت به آنچه که برای انسان مقدر و تضمین شده است، کاری بیهوده و قبیح است، حریص بودن نسبت به امور آخرتی مانند انجام واجبات دینی را توصیه فرموده است.

از آنجا که ناشکری، موجب زوال و کاستی نعمتهاست^۲ حرص و طمع نسبت به دنیا که خود علامت ناشکری است، باعث فقر و بروز مرارت برای انسان می‌شود. از همین رو امیرمؤمنان علیه السلام حرص و طمع را مایه شر و ابتلا به فقر دانسته است.^۳ نکته دیگری که روایات متذکران شده‌اند، این است که فرد حریص به دنیا دائماً حریص ترمی شود تا آنکه حرص او موجب هلاکت وی می‌شود.^۴

۳-۱-۶- بُخل

یکی از رذایل اخلاقی که ریشه در "دنیا دوستی و بدگمانی به خداوند" دارد، رذیله «بُخل» است که تفریط و کوتاهی در بخشندگی است. نقطه مقابل آن یعنی

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۷۶

۲. نهج البلاغه / ۴۷۰

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۹

۴. الکافی / ۲ / ۱۳۶

"اسراف" که ناشی از افراط است، نیز مورد مذمت قرار دارد. قرآن کریم در یکی از آیات خود، این دو صفت را با یکدیگر یاد کرده و آنها را مورد مذمت قرار داده است؛ آیه مذکور از این قرار است: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»^۱ یعنی: «هرگز دست خود را برگردنت مَبند، (کنایه از این که انفاق و بخشش را ترک نکن) و بیش از حد نیز دست خود را مگشای (اسراف نکن)، تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی»

در همین ارتباط عبدالملک بن عمرو روایت کرده است که: «تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام هَذِهِ الْآيَةَ - وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا - قَالَ فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصِيٍّ وَقَبَضَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ هَذَا الْإِفْتَارُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرْخَىٰ كَفَّهُ كُلَّهَا ثُمَّ قَالَ هَذَا الْإِسْرَافُ ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرْخَىٰ بَعْضَهَا وَأَمْسَكَ بَعْضَهَا وَقَالَ هَذَا الْقَوَامُ»^۲ یعنی: «امام صادق عليه السلام این آیه را تلاوت کرد: «بندگان خدا کسانی هستند که وقتی انفاق می‌کنند، دچار افراط و تفریط نمی‌شوند و راه اعتدال و میانه بجویند» امام عليه السلام به منظور تفسیر آیه، مشتی ریگ از زمین برداشت و محکم در دست خود فشرد، و گفت: این است راه تفریط که با خسیسی و بخل، از انفاق و خرج کردن دریغ ورزند. سپس مشتی ریگ برداشت و پنجه‌ها را سست گرفت تا آن حد که بیشتر ریگها بر زمین فرو ریخت و فرمود: این هم راه افراط و اسراف است که در انفاق و هزینه زندگی زیاده‌روی نمایند. و نوبت آخر، مشتی ریگ برداشت و پنجه‌ها را تا آن حد باز گرفت که قسمتی از ریگها فرو ریخت و قسمتی در مشت او باقی ماند، و فرمود: مایه قوام نعمت و پایداری عافیت این است» در این ماجرا، امام صادق عليه السلام با

۱. آیه ۲۹ سوره اسراء

۲. الکافی ۵۵/۴

تمثیلی جالب، مفاهیمی چون «اقتار و بخل»، «اسراف» و نیز «اقتصاد و میانه روی» را توضیح داده اند.

همچنین در آیه ۱۸۰ سوره آل عمران آمده است: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» یعنی: «کسانی که بخل می ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنها است؛ بلکه برای آنها شرّ است؛ به زودی در قیامت، آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می افکنند و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست؛ و خداوند، از آنچه انجام می دهید، آگاه است.» در این آیه به حسرت و خسران بخیلان در قیامت اشاره شده است. درآیاتی دیگر نیز «بخل» به عنوان یکی از صفات اهل نفاق بیان شده است.^۱

علاوه بر آیات، روایات متعدّدی در مذمت «بُخل» ملاحظه می شود؛ چنانکه از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده است که: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زَمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ شُوءٍ»^۲ یعنی: «بخل ورزیدن کانون تمام عیبها، و مهاری است که انسان را به سوی هر بدی می کشاند.» امام هادی علیه السلام نیز «بُخل» را از بدترین خُلقیات معرفی فرموده است.^۳

امام صادق علیه السلام درباره «سخاء» و «بخل» می فرماید: «سخاوت، نام درختی است در بهشت که شاخه های آن در دنیا آویخته است؛ هر کس دارای صفت

۱. آیه ۷۶ سوره توبه

۲. نهج البلاغه / ۵۴۳

۳. بحار الأنوار / ۱ / ۹۴

سقاوت باشد، شاخه‌ای از آن درخت را در دست گرفته که او را به سوی بهشت خواهد برد و بخل نیز درختی است از درختان دوزخ که شاخه‌های آن در دنیا آویخته است؛ پس هر کس که دارای صفت ناپسند بخل باشد، شاخه‌ای از آن درخت را در دست گرفته که این شاخه او را بسوی دوزخ می‌کشاند.^۱ این روایت حاکی از این حقیقت است که انسان سخاوتمند، راهی به بهشت دارد و بالعکس انسان بخیل مسیر جهنم را در پیش گرفته است؛ چرا که صفت بخل مانع می‌شود که فرد بخیل، حقوقی را که بر عهده دارد، بپردازد.

در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، "بدگمانی به خداوند"، به عنوان منشاء "بخل" معرفی شده است.^۲ زیرا فرد بخیل از خرج کردن اموال خویش هراس دارد؛ از آن رو که مبدا روزی محتاج گردد. درحالی‌که حسن ظن به خداوند، چنین ترسی را از بین می‌برد؛ فردی که به خدا حسن ظن داشته باشد به یقین می‌داند که خدا کریم‌تر است از آن که به پرداختن اموالی فرمان داده یا ترغیب کند و بنده مطیع خویش را محتاج گذاشته و کفایت نیازهای او را نکند.

در نهج البلاغه عباراتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمینه بخل آمده که بسیار قابل تأمل است؛ آن حضرت فرموده است: «عَجِبْتُ لِلْبَخِيلِ يَسْتَعِجِلُ الْفَقْرَ الَّذِي مِنْهُ هَرَبَ وَيَقُوتُهُ الْغَنَى الَّذِي إِيَّاهُ طَلَبَ فَيَعِيشُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَ يُحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ حَسَابَ الْأَغْنِيَاءِ»^۳ یعنی: «در شگفتم از بخیل؛ زیرا به سوی فقری می‌شتابد که از آن می‌گریزد و چیزی را از دست می‌دهد که برای آن تلاش

۱. اموالی للطوسی / ۴۷۴

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۹۲

۳. نهج البلاغه / ۴۹۱

می‌کند! بخیل، در دنیا مانند تهیدستان زندگی می‌کند، اما در آخرت همچون سرمایه داران محاکمه می‌شود!»

این توصیف امام علیه السلام از انسان بخیل، به خوبی گویای زیانکاری او در دنیا و آخرت است؛ از آن جهت که انسان بخیل در تمام طول حیات خود، به سبب ترس از فقر، اموال خود را ذخیره کرده و تهیدستانه زندگی می‌کند. درحقیقت برای فرار از فقر، عمری فقیرانه زندگی می‌کند! او در این دنیا به شکل فقراء زندگی می‌کند، اما در آخرت مانند ثروتمندان مورد حسابرسی قرار می‌گیرد و راستی چه خسروانی بدتر از این؟!

۳-۱-۷- گناهان زبان

حجم وسیعی از گناهان کبیره، به واسطه کلام که از زبان انسان جاری می‌شود، صورت می‌پذیرد. در حقیقت هیچ یک از جوارح به مانند زبان، قادر به فساد انگیزی و ارتکاب گناهان نیست؛ زیرا هر یک از اعضاء و جوارح، گناه مخصوصی را می‌تواند مرتکب شود. اما گناهان مربوط به زبان، متعدد و متنوع هستند. افزون بر اینکه بعضی از سیئات کلام، نسبت به سایر گناهان، منجر به عواقب بدتری برای فرد عاصی و دیگران می‌شود. از همین رو، قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام بر کنترل زبان و سنجیده سخن گفتن، تأکید فراوانی دارد. خدای متعال در قرآن مجید، توصیه‌ای مشفقانه به بندگان خویش دارد: «قُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا»^۱ یعنی: «به بندگانم بگو: «سخنی بگویند که بهترین باشد، چرا که (شیطان به وسیله سخنان نسنجیده)، میان آنها فتنه و فساد می‌کند؛ همیشه

شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است.» در این آیه، افسار گسیختگی زبان به عنوان فرصتی برای شیطان معرفی شده است. همچنین در آیه ۱۸ سوره ق آمده است: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» یعنی: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی آورد مگر اینکه همان دم، فرشته ای مراقب و آماده برای ثبت و ضبط آن هست.» این آیه گویای آن است که آنچه به عنوان سخن بر زبان جاری می شود، به مانند اعمال انسان، محفوظ خواهد بود و از این روانسان عاقل، خیلی حساب شده و سنجیده باید سخن بگوید.

هم چنانکه، در روایات نیز آمده است که اگر انسان می دانست که کلام او در شمار اعمال وی محسوب می شود، جز در موارد ضروری و لازم سخن نمی گفت.^۱ امام صادق علیه السلام در باره اهمیت سکوت و تکلم سنجیده، می فرماید: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا»^۲ یعنی: «بنده مؤمن تا زمانی که خاموش باشد. نیکوکار نوشته می شود و وقتی سخن می گوید: نیکوکار یا بد کردار نوشته می شود.» این نکته از اهمیت والایی برخوردار است که در روایات امامان علیهم السلام، سکوت و نیز سخن نیکو بر زبان آوردن، از علائم مؤمنین و از نشانه های عاقل بودن معرفی شده است.^۳ علت، آن است که خاموشی و تفکر قبل از هر سخنی، مانع بزرگی برای ارتکاب بسیاری از گناهان به شمار می رود. از همین رو امیرالمؤمنین علی علیه السلام سکوت و خاموشی را مایه خشم و نارضایتی شیطان بیان فرموده است.^۴

۱. وسائل الشیعه ۱۹۶/۱۲

۲. الکافی ۱۱۶/۲

۳. الکافی ۱۱۴/۲

۴. امالی للمفید / ۱۱۸

در سطور قبل به تعدّد و تنوع گناهان زبان اشاره شد. این سیّئات شامل رذایلی چون: «دروغ گفتن»، «غیبت کردن»، «تحقیر و استهزاء دیگران»، «سخن چینی»، «فحاشی و ناسزاگویی» و «تهمت زدن به دیگران» می شود. تمامی این گناهان در تماس و برخورد انسانها با یکدیگر صورت می پذیرد و جنبه ای اجتماعی دارد؛ از همین رو در بخش رذایل اخلاقی اجتماعی مورد بررسی قرار می گیرند.

۳-۱-۸- نگاه آلوده

از دیگر رذایل اخلاقی «نگاه آلوده و چشم چرانی» است که در برخی از احادیث به عنوان مقدّمه جرمها و گناهانی بزرگ، معرفی شده است.^۱ چشم چرانی، گناهی عظیم محسوب می شود که مایه بیماری دل می گردد. از این جهت آیات و روایات متعدّدی در مذمت و نکوهش این گناه، نازل و صادر شده است. خدای متعال در آیه ۳۰ سوره نور به مردان و زنان فرمان داده است که نگاه خود را کنترل نموده و از نگریستن به نامحرمات خودداری کنند. در آیه مذکور آمده است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» یعنی: «به مؤمنان بگو چشمهای خود را از نگاه به نامحرمات فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است..» کلمه «غَضَّ» به معنای روی هم نهادن پلک های چشم است و کلمه «ابصار» جمع «بصر» است که همان عضو بیننده باشد و از اینجا معلوم می شود که کلمه «من» در جمله «مِنْ أَبْصَارِهِمْ» برای ابتدای غایت است و معنایش این است که مؤمنین، اجتناب از حرام را از

چشم خود شروع کنند.^۱ به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه در صدد بیان این واقعیت است که برای اجتناب از فحشاء، ابتدا باید چشم‌ها را از نگاه آلوده بازداشت؛ به همین سبب ابتدا از "غَضُّ بَصَرٍ" سخن به میان آمده و سپس از "حفظ فروج" در روایات هم مطرح شده است که نگاه به نامحرم، مقدمه‌ای برای دیگر آلودگی‌هاست. نکته دیگر اینکه هم مردان و هم زنان را مأمور به «کنترل نگاه» خویش کرده است. علاوه بر این در پایان آیه، آگاه بودن خداوند از اعمال و رفتار انسان را یادآور شده است که توجه به آن، از عوامل بازدارنده در انجام معاصی و گناهان است. زیرا انسان در محضر خدای صاحب نعمتی که او را می‌بیند، شرم از معصیت دارد. در آیه از ۱۹ سوره «غافر» آمده است: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» در این آیه شریفه، به آگاه بودن خداوند از خیانت چشم‌ها و آنچه انسان‌ها در درون سینه مخفی می‌کنند، اشاره شده است. عبد الرحمن بن سلمه درباره این آیه از امام صادق عليه السلام سؤال کرد، حضرت فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْءِ وَكَأَنَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَذَلِكَ خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ»^۲ یعنی: «آیا ندیده‌ای که گاهی شخصی، چیزی را طوری نگاه می‌کند که گویا به آن نظر نمی‌کند! این است خیانت چشم‌ها.» خیانت به این معناست که فردی را درکاری یا نگهداری امری امین بدانند و به او مسئولیتی بدهند؛ اما او در انجام آن کار یا پاسداشت آن امر، کوتاهی و ناراستی نشان دهد.^۳ به همین ترتیب، ممکن است فردی به سبب حضور دیگران، قادر به چشم چرانی علنی نباشد؛ مثلاً از صاحبخانه و میزبان شرم می‌کند؛ اما به نحوی دزدانه و مخفیانه به نوامیس مردم نگاه آلوده

۱. المیزان فی تفسیر القرآن / ۱۵ / ۱۱۱

۲. معانی الأخبار / ۱۴۷

۳. لسان العرب / ۱۳ / ۱۴۴

دارد؛ آنچنانکه انگار اصلاً به آنها نگاه نکرده است! قرآن از این عمل تعبیر به خیانتِ چشمان نموده و هشدار می‌دهد که اگر هیچ کسی متوجه این خیانت نشود، خدای متعال بر آن آگاه است.

شاهد دیگر بر اینکه نگاه آلوده به نامحرمان، نوعی خیانت محسوب می‌شود، در داستان حضرت موسی علیه السلام و دختران شعیب علیهم السلام قابل ملاحظه است. از آن جهت که دختران شعیب علیهم السلام پدر خویش را ترغیب کردند که موسی علیه السلام را به خدمت بگیرد و او را به "امین بودن" وصف کردند: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ» یعنی: «ای پدر، او را استخدام کن، زیرا بهترین کسی را که می‌توانی استخدام کنی، کسی است که قوی و امین باشد» (و او همین مرد است) «شعیب علیه السلام از دختر پرسید ای دخترم! نیرومندی او را از برداشتن آن سنگ از روی چاه دانستی، اما از کجا فهمیدی که او امین است؟ دختر گفت ای پدر، من پیش روی او حرکت کردم، او گفت: از پشت سر من بیا و اگر راه را گم کردم مرا آگاه کن و راه را بگو؛ زیرا ما جماعتی هستیم که به پشت زنان نگاه نمی‌کنیم^۲. چنانکه ملاحظه می‌شود، در این شواهد نیز از «کنترل نگاه» به امانتداری و عدم خیانت تعبیر شده است.

در احادیث امامان علیهم السلام با تعابیر گوناگونی از «نگاه حرام» نهی شده است. در پاره‌ای از این روایات، به اهمیت «کنترل نگاه» و «پرهیز از چشم‌جرانی» اشاره شده است؛ چنانکه امیرمؤمنان علی علیه السلام چشم پوشی برنگاه حرام را رأس «ورع و تقوا» معرفی فرموده و آن را از برترین عبادات برشمرده و نیز آن را بهترین راهکار

۱. آیه ۲۶ سوره قصص

۲. من لایحضره الفقیه ۴ / ۱۹

برای مبارزه با شهوات دانسته و در مقابل، نگاههای حرام را از دامهای شیطان معرّفی فرموده است.^۱

می توان گفت، روایات مربوط به کنترل نگاه، ازطرفی ناظر به حدود، و ازطرفی به آثار چشم چرانی توجّه دارد. به این ترتیب که در بعضی از احادیث به محدوده نگریستن مجاز به نامحرم اشاره شده و درپاره ای از روایات پی آمدهای نگاه حرام به نامحرم و نیز ثمرات چشم پوشی از حرام بیان شده است. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید: از آن حضرت پرسیدم: آنچه مرد می تواند از زن نامحرم ببیند چیست؟ جواب فرمود: صورت و دو کف دست و دو قدم پا^۲. فقهاء براساس سایر روایات این موضوع، نگاه کردن به صورت و تا مچ دستها و پاهای نامحرمان را به شرطی که به قصد لذّت نباشد، مجاز دانسته اند^۳. بنابراین نگاه کردن به این قسمتها با قصد لذّت، حرام است. در روایت دیگری که تعیین کننده حدود نگاه است، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: «أَوَّلُ النَّظَرِ لَكَ وَ الثَّانِيَةُ عَلَيْكَ وَ لَا لَكَ وَ الثَّالِثَةُ فِيهَا الْهَلَاكُ»^۴ یعنی: «نگاه اوّل به نامحرم (چون عمدی نیست) برای توست (یعنی گناهی بر تو نیست)، ولی نظرِ دوّم (چون ارادی است) به ضرر تو خواهد بود و نظرِ سوّم، تو را به هلاکت خواهد افکند.» این حدیث اشاره دارد براینکه، وقتی نگاه انسان به نامحرم افتاد، موظّف است که چشم براو ببندد و از خیرگی و ادامه نگریستن اجتناب ورزد؛ زیرا در غیراین صورت مرتکب حرام شده و دچار عقوبت و هلاکت خواهد شد.

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۶۰

۲. خصال / ۳۰۲/۱

۳. جواهر الکلام / ۷۸/۲۹

۴. من لا یحضره الفقیه / ۳/ ۴۷۴

رسول خدا ﷺ در حدیثی فرموده است: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ عَيْنُ سَهْرَتٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَعَيْنُ غُضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَعَيْنُ فَاصَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»^۱ یعنی: «هر چشمی در قیامت گریان است جز سه چشم؛ یکی آنکه در راه خدا شب بیدار باشد، دیگر آنکه برای حرام باز نشود، سوم آنکه از ترس خدا بگریزد.» این روایت حاکی از امنیت پاکیزگان و عقوبت صاحبان نگاه آلوده است.

افزون اینکه، در روایات، «تابش نور ایمان در دل» و «چشیدن طعم محبت الهی» به عنوان ثمرات ترک نگاه حرام بیان شده است. نبی اکرم ﷺ در این باره فرموده است: «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ مَنْ تَرَكَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَغَيِّرُهُ أَغْقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ»^۲ یعنی: «چشم چرانی یکی از تیرهای مسموم شیطان است و هر کسی برای خداوند متعال، آن را ترك کند و نه برای غیر خدا، خدا ایمانی که مزه آن را بچشد به وی می دهد که لذت چشیدن آن ایمان، جایگزین آن نظر حرام خواهد بود.» و نیز فرمود: «کسی بهره و غنیمتی به مانند آنچه از چشم پوشیدن واجد می شود، نمی برد؛ زیرا که چشم از محرمات پوشیده نمی شود مگر آنکه جلوه عظمت و جلال پروردگار متعال در قلب مشاهده می گردد.»^۳ این بیانات به خوبی تاثیر معرفتی ترک گناه چشم چرانی را آشکار می نماید.

در روایات دیگری، "نگاه آلوده" مایه نگرانی و تشویش خاطر انسان، آلودگی قلب و جان او و تحریک وی به سمت فساد اخلاقی معرفی شده است.^۴ باید

۱. تحف العقول عن آل الرسول ۸/

۲. من لا يحضره الفقيه ۴/ ۱۸

۳. ترجمه مصباح الشریعة ۱۷۳/

۴. غرر الحکم و درر الکلم ۲۶۰/

توجه داشت که نگاه آلوده در فضاهای مجازی، به اندازه‌ی عالم واقعی می‌تواند مخرب و فسادانگیز باشد.

در پایان این مبحث به جاست که از نحوه‌ی مقابله با این رفتار غیر اخلاقی نیز سخن به میان آید. درکنار آیات و روایاتی که در تأثیرات معرفتی و ثمرات ترک نگاه حرام و پی آمده‌های ناگوار چشم چرانی به دست رسیده است و مهمترین انگیزه برای ترک این رفتار محسوب می‌شود، لازم است از تذکراتی که قرآن و روایات، درباره‌ی ناظر بودن خداوند بر اعمال انسان می‌دهند نیز یاد شود. هم چنانکه از امیرالمؤمنین پرسیده شد: «به چه وسیله می‌توان به کنترل چشم موفق شد؟ فرمود: به وسیله خضوع و توجه به زیر نظر بودن در سلطنت و حکومت کسی که بر باطن تو آگاه است.^۱»

۳-۲- فضایل اخلاق فردی

با اتمام اشاراتی که به رذایل اخلاقی داشتیم، در این فصل، فضایل اخلاق فردی که درآموزه‌های قرآن و عترت بیان شده است، بررسی می‌شوند که نخستین آنها بحث «تقوی» است.

۳-۲-۱- تقوا

یکی از پرکاربردترین مفاهیم اخلاقی در قرآن و روایات، مفهوم «تقوا» است؛ به گونه‌ای که کمتر موضوع دینی را می‌توان سراغ گرفت که مانند آن مورد تأکید فروان قرار گرفته باشد. تقوی از ریشه «وقی» و به معنی حفظ کردن و پرهیز داشتن است. در شکل فاعلی در قرآن کریم، به معنای حفظ کردن به کار رفته است؛

۱. ترجمه مصباح الشریعة / ۱۷۴

مانند آیه شریفه: «مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ»^۱ یعنی: «و در برابر (عذاب) خدا، هیچ کس نمی تواند حافظ آنها باشد.» همچنین است صورت فعلی آن مانند کلام حضرت امیر علیه السلام در وصف شجاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «كُنَّا إِذَا احْمَرَّ الْبَاشُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ»^۲ یعنی: «چون کارزار دشوار می شد، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می بردیم؛ در آن حالت، هیچیک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود.»

به نظر می رسد که مفهوم حفظ کردن برای ریشه "وقی"، برگرفته از همان معنای "پرهیز کردن" باشد. زیرا حفظ یک چیز، دور نگه داشتن آن از آسیب های مختلف است. بنابراین "تقوی" عبارت است از نگهداشتن نفس از امیالی که قوانین الهی، آنها را گناه و معصیت دانسته است. قرآن کریم، تقوی را بهترین توشه برگرفته از این دنیا برای آخرت معرفی کرده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در مقام «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرْدَدْتُ يَقِينًا»^۳ اگر پرده ها کنار برود به یقینم افزوده نمی شود} سخن می گوید زبان حال و توصیه رفتگان از این جهان را چنین بازگو نمود: «لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۴ یعنی: «اگر آنان را رخصت می دادند که سخن گویند شما را خبر می دادند که بهترین توشه ها پرهیزکاری است.» و تقوی را نهایت رضایت الهی معرفی فرمود: «أَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى وَجَعَلَهَا مُنْتَهَى رِضَا وَحَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِيْنُهُ وَتَوَاصِيَكُمْ بِيَدِهِ وَتَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ إِنَّ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كَتَبَهُ فَذَكَرْ بِذَلِكَ حَفَظَةً كِرَامًا

۱. آیه ۳۴ سوره رعد

۲. نهج البلاغه ۵۲۰/

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۳/۸

۴. نهج البلاغه ۴۹۲/

لَا يُسْقِطُونَ حَقًّا وَلَا يُثَبِّتُونَ بَاطِلًا^۱ یعنی: «خداوند شما را به پرهیزکاری سفارش کرده و آن را نهایتِ خشنودی خود و خواسته اش از بندگان قرار داده. پس بترسید از خدایی که بر کارهای شما بیناست و بر شما چیره و تواناست و در آنچه انجام می دهید، قدرت او پیداست. اگر چیزی را بپوشانید، آن را می داند و اگر آشکار کردید ثبت می گرداند و برای این کار فرشتگانی نگاهبان و ارجمند گمارده است که نه حقّی را واهی نهند و نه باطلی ثبت می کنند.»

حضرت امیر علیه السلام همچنین دوری از گناهان را مقدم و برتر از کسب خوبیها و آن را جهاد اکبر و مایه دوستی خدا بیان نمود.^۲ در احادیث امامان علیهم السلام، افزون بر این مطالب، توضیحاتی درباره اصل و اساس تقوی و ورع و نیز تفاوت این دو صفت ملاحظه می شود. چنانکه اساس تقوی و ورع، «ترک شهوات» و خصوصاً «کنترل نگاه» بیان شده است.^۳ به نظر می رسد این تأکید خاص، از آن روست که اغلب انحرافات و گناهان، با نگاه آغاز می شود؛ چه نگاههای آلوده که باعث انحرافات اخلاقی می شود و چه نگاههای طمع ناک به ظواهر دنیوی که پایه و اساس گناهان دیگر می شود. از طرفی، تفاوت تقوی و ورع را در مراتب آن دو دانسته اند. در حقیقت، «ورع» مرتبه والا تر «تقوی» است. لغت پژوهان در معنای لغوی ورع گفته اند: «شدة التَّحَرُّج» یعنی شدت اجتناب از گناه و بنابراین تعریفی که در احادیث از ورع شده، آن را اجتناب از امور شبهه ناک بیان کرده اند.^۴ به طور مثال برای برخی از افراد مصداق موسیقی حرام کاملاً روشن نیست؛ اما این ورع

۱. همان / ۲۶۶

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۷۸

۳. همان / ۲۵۹

۴. العین / ۲/ ۲۴۲

آنهاست که از استماع موسیقی‌ها اجتناب می‌کنند تا مبادا ناخواسته دچار معصیتی شوند.

نکته دیگر آن است که در احادیث، «تقوی» و «ورع» مایه فزونی «علم» بیان شده است؛ زیرا همانگونه که در سطور پیشین و ذیل رابطه علم و عمل مطرح شد، هر کسی به آنچه می‌داند، عمل کند خداوند آنچه نمی‌داند را به او می‌آموزد. از همین جهت تقوی و ورع که به معنای عمل به دانسته هاست، موجب تثبیت و ازدیاد دانش و علم در نهاد انسان می‌شود. زیرا وقتی انسان کارهایی که گناه و معصیت محسوب می‌شود را شناخت، پرهیز از آنها در کردار وی نمایان خواهد شد. باید یاد آور شد که انسان به گناهان و معاصی، میل و شهوت دارد. یعنی مایل به انجام آنهاست و اهل تقوا نه به ادعا، بلکه در زمان مواجهه با این کششهای نفسانی است که شناخته می‌شوند.

اهل بیت علیهم السلام تذکراتی وجدانی، در مورد ترک گناهان داده‌اند؛ به نحوی که هرانسان منصفی با اندک توجه درونی، آنها را می‌یابد. به طور مثال به حقوق پروردگار بر عهده‌ی مخلوقات اشاره نموده‌اند؛ در این باره از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که: «أَقْلُ مَا يَلْزَمُكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَلَّا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَى مَعَاصِيهِ»^۱ یعنی: «کمترین حقی که از خدای متعال بر گردن شماست، این است که از نعمتهای او، در راه نافرمانی‌اش استفاده نکنید» اگر هرانسانی به نعماتی چون بینایی، شنوایی و سلامت دست و پاهاى خود بنگرد، خاصه آنکه احوال محرومان از این مواهب الهی را در نظر داشته باشد، یا حتی به کسانی که از دنیا رفته‌اند و از نعمت بی‌بدیل زندگی محرومند، بیاندیشد،

می‌یابد که حداقل وظیفه او در مقابل هریک از آن نعمات این است که از آن نعمتها، برای نافرمانی بخشنده اش، کمک نگیرد.» همچنین امامان علیهم‌السلام به شاهد و ناظر بودن خداوند بر اعمال بندگان تذکر داده‌اند؛ زیرا یکی از موانع انجام یک کار، حضور کسی یا کسانی است که انجام آن کار را خوش ندارند؛ خصوصاً اینکه آن کار مورد نظر، مغایرتی با قانون یا عرفیات داشته باشد و انسان از عواقب انجام آن بترسد. به همین سبب، اغلب جرائم در خلوت و پنهانی صورت می‌پذیرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خلوت را سببی برای ارتکاب گناهان بیان فرموده: «سَبَبُ الْفُجُورِ الْخُلُوةُ»^۱ به عبارت دیگر، هر موقعیت و وضعیتی، مقرراتی ویژه دارد که اگر ما بخواهیم برخلاف آن کاری را صورت دهیم، دور از چشم ناظران و مسئولان مرتکب آن خواهیم شد. حضور انسان در این دنیا نیز همراه با مقرراتی از جانب مالک و صاحب و پروردگار اوست؛ پس چگونه است که احکام و مقررات او را در حضور خود او زیر پا می‌گذارد؟ این تذکری درونی است که ائمه اطهار علیهم‌السلام بر آن تأکید ویژه‌ای دارند. حضرت امیر علیه‌السلام این چنین به بحث فوق متذکر شده است: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخُلُوتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»^۲ یعنی: «از نافرمانی خدا در نهانها بپرهیزید، زیرا آن که بیننده است هم او داورى کننده است.»

در یک بیان بسیار روشنگری از امام صادق علیه‌السلام نیز خطاب به اسحاق بن عمار آمده است: «يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۶۲

۲. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۱۵۴/۲

فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ^۱ یعنی: «ای اسحاق! چنان از خدا بترس که گویا در حال تماشای توست؛ زیرا گرچه تو او را نمی بینی، اما در حقیقت او تو را می بیند. و اگر معتقد باشی که او تو را نمی بیند، کافر شده ای و اگر حواست باشد که او تو را می بیند و با این حال، باز نافرمانی او را می کنی، خداوند را پست ترین و خوارترین بینندگان خود دانسته ای (زیرا هیچ کسی در برابر چشم صاحب نعمتش، چنین نافرمانی نمی کند).»

براساس این احادیث خدای متعال که امروز و در همه لحظات حیات ما شاهد و ناظر کردار ماست، خود حاکم و داور فردای قیامت است. آیا نظارتی از این دقیقتر و عادلانه تر در هیچ نهادی چون اداره، کارخانه و مدرسه و... می توان سراغ گرفت؟ اگر کسی به نظارت همه جانبه خدا و این که او در همه وقت و همه جا وی را می بیند، اعتقاد نداشته باشد، کافر شده است؛ چون علم خدا، مطلق است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست. ولی اگر باور دارد که خداوند در همه لحظات و مکانها او را می بیند و با این وجود معصیت او را می کند، باید توجه داشته باشد که به اندازه نگاه یک مدیر و یک معلم و یک پاسبان، به نگاه خدا اهمیتی نداده است! وجه ظلم و هتک حرمتی از این بدتر؟!

۳-۲-۲- توبه

یکی از مفاهیم ارزشمند دینی که آیات متعددی از قرآن کریم و نیز ابواب مهمی از کتب روایی را به خود اختصاص داده است، موضوع «توبه» است. معنای لغوی توبه، رجوع و بازگشت است و در اصطلاح دینی فرصتی است برای آنکه انسان با ابراز پشیمانی از گناهان و خطاهای خویش و با امیدواری به

عفو و بخشش الهی، روبه سوی طاعات و بندگی پروردگار آورده و عهدی ببندد که دیگر بار مرتکب آن گناهان نشود. آیات قرآن درباره موضوع توبه، همگی پیام آور امید و ترس برای انسانهاست؛ امید به رحمت بیکران خدا و ترس از عدم رعایت حق بندگی و خذلان و ناکامی. این چنین است که قرآن کریم، همگی انسانها را به توبه دعوت می‌کند؛ به عبارت دیگر، آیات قرآنی درباره توبه هم هشدار است نسبت به اتمام مهلت بازگشت به مسیر بندگی و هم ایجادگر حس امیدواری به پاک شدن انسان نسبت به گذشته گناه آلود خویش.

خداوند در آیه هشتم از سوره تحریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بسوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص؛ امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغهایی از بهشت که نه‌رها از زیر درختانش جاری است وارد کند.» این آیه دستوری است خطاب به همه مؤمنان برای توبه کردن. چه اینکه هر انسان غیر معصومی در معرض خطایا و سیئات قرار دارد. همچنین قرآن کریم، شرایطی را برای پذیرفته شدن توبه مطرح نموده است؛ از جمله اینکه انسان گناه را از سر جهالت انجام داده باشد و بلافاصله بعد از متذکر شدن اقدام به توبه نماید؛ علاوه بر این توبل به مقربان درگاه الهی را نیز در زمره شرایط پذیرش توبه بیان فرموده است.^۲ چنانکه اوقاتی را نیز برای توبه و استغفار مطلوب‌تر دانسته است مانند سحرگاهان^۳. بشارات خداوند نیز برای توبه کنندگان بسیار امیدوارکننده

۱. آیه ۱۷ سوره نساء

۲. آیه ۶۴ سوره نساء

۳. آیه ۱۸ سوره زاریات

است؛ او نه تنها وعده پذیرش توبه بندگان و آمرزش همه گناهان آنها را داده، بلکه در مرتبه‌ای بالاتر، تبدیل گناهان توبه کنندگان به حسنات و نیکی‌ها را وعده فرموده است^۱ که بیانگر رحمت بی حد و حصر الهی و لطف و توجه او به بندگان خود می‌باشد.

در روایات امامان علیهم‌السلام نیز به مانند قرآن، تأکیدات فراوانی بر توبه کردن و نیز بیاناتی در زمینه شرایط پذیرش توبه به چشم می‌خورد. چنانکه حضرت امیر علیه‌السلام توبه را مایه محو شدن گناهان معرفی فرموده است^۲ و توصیه کرده‌اند تا زمانی که باب توبه را نبسته‌اند، به آن روی آورده شود. ایشان در این باره می‌فرماید: «فَبَادِرُوا الْمَعَادَ وَ سَابِقُوا الْأَجَالَ فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطَعَ بِهِمُ الْأَمَلُ وَيَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ وَيُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ»^۳ یعنی: «در رسیدگی به معاد بشتابید، و بر اجل پیشی گیرید و آن را دریابید که نزدیک است رشته آرزوی مردمان گسسته گردد و مرگ ناگهان بر آنان وارد شده و در توبه به روی شان بسته شود. شما همچون کسانی هستید که پیش از شما به آن جهان رهسپار شدند و اینک بازگشتن به دنیا را خواستارند.» براساس آیات قرآن، یکی از عذاب‌های اهل جهنم این است که خداوند با آنها تکلم نمی‌کند^۴ و این برای کسانی که از خواب غفلت دنیا بیدار شده و حقایق را مشاهده می‌کنند^۵، کیفری دردناک است. مولای متقیان بر این موضوع تأکید

۱. آیه ۷۷ سوره فرقان

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۹۵

۳. نهج البلاغه / ۲۶۶

۴. آیه ۱۷۴ سوره بقره

۵. آیه ۲۲ سوره ق

نموده است که قبل از فرارسیدن مرگ که توبه‌ها و اعتذارها شنیده و پذیرفته می‌شود، به آن اقدام کنید تا همانند کسانی نباشید که بعد از رخت بستن از این عالم، تقاضای بازگشت به دنیا دارند و به هیچ وجه درخواستشان مقبول نمی‌افتد. همچنین امام صادق علیه السلام، گناه را به لکه سیاهی در قلب تشبیه نموده است که اگر با توبه پاک نشود، سراسر قلب را فرا گرفته و موجب نگون بختی انسان می‌شود^۱ افزون بر این، در روایات، تعاریفی از توبه حقیقی شده است؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره آن فرموده است: «التَّوْبَةُ نَدَمٌ بِالْقَلْبِ وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ وَتَرْكُ بِالْجَوَارِحِ وَإِضْمَارُ أَنْ لَا يَعُودَ»^۲ یعنی: «توبه عبارت است از پشیمانی دل و طلب آمرزش به زبان، و ترك کردن گناه، و تصمیم به عدم بازگشت به گناه.» براساس این حدیث، توبه جریانی است که همه وجود انسان در آن شرکت دارد و آغاز آن پشیمانی قلب از انجام گناه است. در ضمن ماجرای که امام چهارم علیه السلام در زمینه توبه نقل فرموده، نکات ارزنده‌ای وجود دارد؛ آن حضرت ماجرای را به این صورت بیان می‌کند: «مردی با خانواده‌اش در دریا مسافرت کرد؛ کشتی آنها شکست و از کسانی که در کشتی بودند، جز زن آن مرد نجات نیافت. او بر تخته پاره‌ای از الواح کشتی نشست تا به یکی از جزیره‌های آن دریا پناهنده شد، در آن جزیره مردی راهزن بود که همه پرده‌های حرمت خدا را دریده بود. ناگاه دید آن زن بالای سرش ایستاده است، سربه سوی او بلند کرد و گفت: توانسانی یا جنی؟ گفت: انسانم، بی آنکه با او سخنی گوید، با او چنان نشست که مرد با همسرش می‌نشیند؛ وقتی آماده نزدیکی با او شد، زن لرزان و پریشان گشت. مرد راهزن به او گفت: چرا پریشان گشتی؟ زن گفت: از این می‌ترسم (و

۱. الکافی ۲ / ۲۷۱

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۹۴

با دست اشاره به آسمان کرد) مرد گفت: مگر چنین کاری (زنا) کرده‌ای؟ زن گفت: نه، به عزّت خدا سوگند. مرد گفت: تو از خدا چنین می‌ترسی، در صورتی که چنین کاری نکرده‌ای و من تو را مجبور می‌کنم، به خدا که من به پریشانی و ترس از تو سزاوارترم. سپس آنچه در سر داشت را رها کرده و برخاست و به سوی خانواده‌اش رفت و همواره به فکرتوبه و بازگشت بود. روزی در اثناء راه به راهبی برخورد در حالتی که آفتاب داغ بر سر آنها می‌تابید. راهب به آن مرد گفت: دعا کن تا خدا ابری بر سر ما بیاورد که آفتاب ما را می‌سوزاند. آن مرد {راهزن سابق} گفت: من برای خود نزد خدا کار نیکی نمی‌بینم تا جرأت کنم و چیزی از او بخواهم. راهب گفت: پس من دعا می‌کنم و تو آمین بگو. مرد گفت: آری خوب است. راهب دعا می‌کرد و آن مرد جوان آمین می‌گفت؛ به سرعت ابری بر سر آنها سایه انداخت. هر دو پاره‌ای از روز را زیر آن ابراه رفتند تا بر سردو راهی رسیدند. مرد جوان از یک راه و راهب از راه دیگری رفت و آن ابر همراه مرد جوان {راهزن سابق} حرکت کرد. راهب گفت: توبه‌ت را از منی. دعا به خاطر تو مستجاب شد نه به خاطر من. سرگذشت خودت را به من بگو. مرد جوان داستان آن زن را بیان کرد. راهب گفت چون از خدا حیا کردی، گناهان گذشته‌ات آمرزیده شده، اکنون مراقب باش که در آینده چگونه رفتار میکنی»

نکته بسیار مهمی که در این ماجرا نهفته است و به نظرمی رسد مقصود اصلی امام علیه السلام از نقل آن نیز همان است، این واقعیت است که فرد گناهکار طالب توبه، نباید خود را به خاطر سوابق خویش محروم از نیل به مدارج بالای معنوی بیندارد؛ این ناامیدی‌ها از القائنات شیطان است؛ هم چنانکه آن مرد جوان، با توبه، به جایگاهی رفیع‌تر از آن راهب دست یافت.

۳-۲-۳- توکل و اعتماد بر خدا

«توکل» از ریشه «وکل» است؛ لغت پژوهان در توضیح لغوی آن نوشته‌اند: «وَكَلْتُ أَمْرِي إِلَى فُلَانٍ أَيْ أَلَجَّأْتُ إِلَيْهِ وَاعْتَمَدْتُ فِيهِ عَلَيْهِ»^۱ یعنی: «کارم را به دیگری موکول کردم به معنای آن است که به او پناه بردم و براو تکیه کردم.» توکل در مواردی استعمال می‌شود که انسان ضمانتی را از جانب دیگری برای برآوردن حوائجش داشته باشد و به این ضمانت تکیه و اعتماد دارد. از دیگر معانی لغوی توکل، پناه بردن به کسی برای محفوظ ماندن است. براین اساس که وکیل به معنای حافظ نیز هست و «اعتماد» نیز در لغت، به معنای تکیه دادن است و معنایی مانند «توکل» دارد. چنانکه در لسان العرب آمده است: «اعْتَمَدْتُ عَلَى الشَّيْءِ: اتَكَّأْتُ عَلَيْهِ»^۲ و مقصود از تکیه کردن، کمک گرفتن است؛ مانند تکیه به عصا در راه رفتن. به همین ترتیب، توکل و اعتماد بر خدا، یعنی استمداد و کمک گرفتن از او در هر امری.

این نجوای علی علیه السلام با خدای متعال است که در آن می‌توان جلوه‌هایی از ارزش توکل را مشاهده کرد:

«خدایا! تو با دوستانات از همه مونسها، مأنوس‌تری و در کفایت کردن آنان که بر تو توکل کنند، از همه حاضرتری. بر نهان‌هاشان بینایی و به درو نهان‌هاشان آگاه و بر مقدار بینش آنان دانا. رازهاشان نزد تو آشکار است و دلهاشان در حسرت دیدار تو داغدار. اگر غربتشان به وحشت در اندازد، یاد تو آنان را آرام سازد و اگر مصیبت‌ها بر آنان فرو بارد، به تو پناه آرند و روی به درگاه تو دارند، چرا که می‌دانند

۱. لسان العرب ۱۱/ ۷۳۴

۲. همان ۳/ ۳۰۳

سر رشته کارها به دست توسل و از قضایی خیزد که پای بست توسل. خدایا! اگر در پرسش خود درمانم یا راه پرسیدن را ندانم، صلاح کارم را به من بنما و دلم را به آنچه رستگاری من در آن است متوجه فرما؛ که چنین کاری از راهنماییهای توناشناخته و از کفایتیهای توناساخته نیست. خدایا! با من به عفو رفتار کن نه با عدالت^۱».

به تصریح قرآن کریم و معلم راستین آن یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام، خدا برای اهل توکل حسابی جداگانه باز کرده است. با وجود آنکه آحاد مردم مخلوق و ریزه خوارِ خوانِ رحمت الهی هستند؛ اما آنان که به خدا تکیه و اعتماد دارند و دل درگرو اسباب ظاهری نبسته اند، به نحوی ویژه مورد توجه خداوند هستند. قرآن مجید در این باره می فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۲ یعنی: «هر کس بر خدا توکل کند، خداوند کفایت امرش را می کند» و در کلمات نورانی حضرت امیر علیه السلام آمده است: «تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ قَدْ تَكْفَّلَ بِكَفَايَةِ الْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْهِ»^۳ یعنی: «توکل کن بر خدای متعال؛ زیرا که او بر آوردن امور توکل کنندگان را برعهده گرفته است.» این عبارات مؤید همان توضیح است که متوکلین،

۱. نهج البلاغه، ۳۴۹: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْتَ الْإِسْمُ الْأَوَّلِيُّ وَالْأَخْصَرُ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَتَطْلُعُ عَلَيْهِمْ فِي صَمَائِرِهِمْ وَتَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ فَأَسْرَارُهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةٌ وَقُلُوبُهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةٌ إِنْ أَوْحَشَتْهُمْ الْغُزْيَةُ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ وَ إِنْ صَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عُلَمَاءُ بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ اللَّهُمَّ إِنْ فَهَمْتُ عَنْ مَسْأَلَتِي أَوْ غَمِيتُ عَنْ طَلَبَتِي فَدُلَّنِي عَلَى مَصَالِحِي وَخُذْ بَقَلْبِي إِلَى مَرَاشِدِي فَلَيْسَ ذَلِكَ بِتُكْرِمٍ هِدَايَاتِكَ وَلَا يَبْدَعُ مِنْ كِفَايَاتِكَ اللَّهُمَّ احْمِلْنِي عَلَى عَفْوِكَ وَلَا تَحْمِلْنِي عَلَى عَذْلِكَ»

۲. آیه ۳ سوره طلاق

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۹۶

مشمول رحمت خاص پروردگار هستند. همچنین در احادیث امامان علیهم السلام توکل راستین به خداوند، تعریف شده است و فرجام روی گردانی از آن نیز مورد اشاره قرار گرفته است. امامان علیهم السلام «توکل حقیقی» را در «قطع امید از همه و امیدواری و اعتماد به خداوند» دانسته اند.^۱ همچنین بیان شده است که میزان توکل انسان از مرتبه یقین او حکایت می کند^۲ و همانطور که دستگیری و امداد اهل توکل تضمین شده است، از ناکامی کسانی که به غیر خدا توکل می کنند، سخن به میان آمده است. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى دَاوُدَ مَا اغْتَصَمَ بِي عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي دُونَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَيْتِهِ ثُمَّ تَكِيدُهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ الْمَخْرَجَ مِنْ بَيْنِهِنَّ وَمَا اغْتَصَمَ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِي عَرَفْتُ ذَلِكَ مِنْ نَيْتِهِ إِلَّا قَطَعْتُ أَشْبَابَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْ يَدَيْهِ وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ وَلَمْ أُبَالِ بِأَيِّ وَادٍ هَلَكَ»^۳ یعنی: «خدای متعال به داود علیه السلام وحی فرستاد که: هر کدام از بندگان که به من پناهنده شود و به احدی از مخلوقاتم چشم امید نداشته باشد و من نیت و قصد او را بدانم که همین است، حتی اگر تمام اهل آسمانها و زمین با او نیرنگ کنند و قصد شکست دادن او را داشته باشند، من راه چاره ای برای آن بنده ای اهل توکل باز می کنم و او را از آن همه دسیسه نجات خواهم داد. در مقابل، هر کدام از بندگان که به جای من، به مخلوقاتم پناه ببرد و من نیز بدانم که قصدش همان است {یعنی نیتش، نادیده گرفتن خالقش باشد}، دستانش را از تمام اسباب و وسائل آسمانها و زمین کوتاه می کنم و زمین زیرپایش را فرو

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۹۶

۲. إرشاد القلوب / ۱۰۹/۱

۳. الکافی / ۶۳/۲

می‌برم} دائماً از چاله‌ای به چاهی گرفتار می‌شود} و به هر وادی هلاکتی که افتد، برایم اهمیتی نخواهد داشت.» براین اساس، کسانی که روزی و موفقیت خود را در گرو اسباب ظاهری می‌بینند، فرجامی جز شکست پیش رو نخواهند داشت. باید توجه داشت که سختی آسودگی و به دست آوردن موفقیت‌های ظاهری دنیوی، ملاکی برای سعادت انسان نیست؛ بلکه ملاک سعادت انسان، جایگاه او در زندگی ابدی است. به تعبیر حضرت امیر علیه السلام: «الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ.^۱» یعنی: «بعد از عرضه اعمال به خداست که فقر و بی‌نیازی انسان‌ها معلوم می‌شود.» حال آنکه اهل توکل به خدا در دو جهان عزیز و سر بلند هستند و فرجام اهل اعراض، شکست و خواری در این دنیا و عذاب ابدی در آخرت است. قرآن کریم در این موضوع ماجرای قارون، ثروتمند بنی اسرائیل را بازگو می‌کند. وقتی موسی علیه السلام به او فرمود: «ابْتَغْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَتَّبِعِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»^۲ یعنی: «با آنچه خدا به تو داده، در پی سرای آخرت باش و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تونیکی کرده نیکي کن و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.» قارون در پاسخ گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي»^۳ یعنی: «این ثروت را به وسیله دانش خودم به دست آورده‌ام {و ارتباطی با خدا ندارد!}» این بیان قرآن کریم، آشکارا نشان می‌دهد که قارون، خدا را از یاد برده بود و همه‌ی دارایی‌اش را وابسته به هوش و دانش خودش می‌دانست.

۱. نهج البلاغه / ۵۵۵

۲. آیه ۷۷ سوره قصص

۳. آیه ۷۸ سوره قصص

قرآن، از حسرت مردم بنی اسرائیل نسبت به ثروتِ قارون سخن می‌گوید که می‌گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۱ یعنی: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است، ما نیز داشتیم؛ به راستی که او بهره عظیمی دارد» اما خداوند، سرانجام قارون را چنین بیان می‌دارد: «فَحَسْبُنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضُ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ»^۲ یعنی: «او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم و او یارانی نداشت که در برابر عذاب الهی بتوانند او را یاری کنند و خودش نیز نمی‌توانست خویشان را یاری دهد.» نکته بسیار بارز این ماجرا، تکیه قارون به خویشان است؛ وی منکر این حقیقت بود که خداوند مالک حقیقی است و باید به او اتکاء کرد. غفلت از این مهم، عذاب هردو سرا را برای قارون به دنبال داشت.

شایان ذکر است که در آموزه‌های اسلامی، توکل کردن به خداوند، به معنای نادیده گرفتنِ وظایفی که انسان بر عهده دارد نیست؛ زیرا بعضاً رویکردهایی مشاهده می‌شود که به بهانه‌ی توکل بر خداوند، از تکالیفِ خود شانه خالی می‌کنند. توگویی این جماعت، آن کلامِ رسایِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشنیده بودند که انسان مسلمان، همراه با توکل بر خداوند، واجباتی که خرد خداداد برای او مشخص می‌کند را باید رعایت کند.^۳ اگر حکم عقل شما که در

۱. آیه ۷۹ سورة قصص

۲. آیه ۸۱ سورة قصص

۳. اشاره به ماجرای سخن پیامبر به مردی که شتر خود را رها کرده بود و می‌گفت برای حفظ آن به خدا توکل کرده‌ام؛ رسول خدا به آن شخص فرمود: «أَعْقِلْهَا وَتَوَكَّلْ» یعنی: «شترت را ببند آنگاه توکل کن.» کنایه از اینکه کاری که وظیفه عقلی توست انجام بده و بعد به خدا توکل نما (نک: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۸۲)

تعالیم امامان علیهم السلام، حجت درونی پروردگار است^۱، این باشد که برای جلوگیری از سرقت اموال باید تدبیری بیاندیشی، روا نیست که با اتکا بر حفظ الهی، اموال خودت را که مایه قوام زندگی توست، به حال خود رها سازی. چون در این صورت، حجت خداوند {یعنی عقل} را معصیت کرده ای. به همین منوال اگر در رفتارهای روزمره‌ی ما خطر محتمل و جدی در ارتباط با بیمار شدن وجود داشته باشد، بی توجهی به آن احکام علمی و عقلی، سرپیچی از حکم حجت خدا و عین نافرمانی از دستور الهی است. بنابراین در موضوع توکل، باید همواره به سوء برداشتها و افراطها و تفریطها توجه داشت.

۳-۲-۴- حب و بغض در راه خدا

از «حب» و «بغض» که به معنای دوستی و دشمنی است در آیات و روایات فراوانی یاد شده است. بر مبنای آیات قرآن و روایات امامان علیهم السلام هدف اعلای خلقت، آمدن انسانهایی است که با آگاهی و آزادی و از روی محبت، خدا را انتخاب کرده و بندگی او را نمایند. باید به این نکته توجه داشته باشیم که آفرینش حق متعال برای جلب منفعت یا دفع ضرر نیست؛ زیرا این دو انگیزه نشانه نقصند. بلکه خداوند خلق نموده است تا رحمت خود را آشکار کند. چنانکه در قرآن کریم آمده است: «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ سوره هود) یعنی: «مردم همواره با هم اختلاف دارند مگر آنهایی که رحمت خداوند شامل حالشان شود و برای همین رحمت، آنها را خلق کرده است.» گفتنی است که خدای متعال دور رحمت دارد؛ یکی رحمت رحمانی

۱. اشاره به تعبیر امام کاظم علیه السلام در وصف عقل: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَنْبِيَاءُ عَ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»

است که عام است و آفرینش هر موجودی براساس آن است و دیگری رحمت رحیمی است که رحمتی جاودانه و مخصوص اولیاء و بندگان صالح خداوند است. قرآن کریم باز در همین زمینه بیان فرموده است: "وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ" (آیه ۱۵۶ سوره اعراف) یعنی: «و رحمت من همه چیز را فراگرفته و آن را برای اهل تقوا ثابت و همیشگی خواهم کرد.» در این آیه شریفه از ثبت و دوام رحمت الهی برای اهل تقوا سخن به میان آمده است. نکته مهم این است که ما اهداف آفرینش را باید در قرآن کریم به صورت همه جانبه در نظر بگیریم. در قرآن کریم در آیه ۱۲ سوره طلاق آمده است: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» یعنی: «خداست آنکه هفت آسمان و همانند آنها زمین بیافرید؛ فرمان او میان آسمان‌ها و زمین جاری است تا بدانید خدا بر هر چیزی قادر است و به علم بر همه چیز احاطه دارد.»

حرف "ل" در آیه فوق، در کلمه لتعلموا، لام تعلیل و برای بیان علت و سبب است. در این آیه شریفه سبب خلقت، این بیان شده است: "تا نسبت به خدای متعال علم و معرفت پیدا کنید" به عبارت دیگر خداوند موجودی را آفریده است تا عالم به او شود و او را بشناسد و اقتضای این علم و معرفت، تقواست. تقوا یعنی رعایت ادب حضور در پیشگاه حق متعال؛ از این رو در آیه دیگری فرموده است: «مَا خَلَقْتُ جِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (آیه ۵۶ سوره ذاریات) یعنی: «من انسان و جن را خلق نکردم مگر برای عبادت.» این آیات باید با هم در نظر گرفته شوند، تا هدف آفرینش آشکار شود. پس گام نخست، علم و معرفت است: "لتعلموا؛ وقتی عالم

۱. هفت در زبان عربی، به عنوان عدد کثرت هم استعمال می‌شود؛ در آن صورت معنای آیه‌ی شریفه این می‌شود که خداوند آسمانها و زمین‌های متعدد آفریده است...

شدیم که در محضر چه کسی هستیم، اگر رعایت آن محضر را، رعایت آن مشهد را بکنیم، رحمت خاص خداوند شامل حال ما خواهد بود. بنابراین ثمره معرفت می شود عبودیت و ثمره عبودیت می شود رحمت جاودانه (تا چه کسانی خداوند را با اختیار و از سر محبت انتخاب می کنند که آنها مشمول رحمت همیشگی خداوند قرار می گیرند).

خلاصه ی کلام اینکه، هر چه که در عالم هست، بر اساس رحمت رحمانی خلق شده است اما "رحمت رحمانی" برای عده ای ماندگار می شود که نام آن، "رحمت رحیمی" است و این برای اهل تقوا و مؤمنین است. اساساً این تولدها و مرگ ها برای پیدا شدن این افراد است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (آیه ۲ سوره دخان) یعنی: «خداوند کسی است که مرگ و تولدها را ایجاد کرده تا ببازماید شما را که کدامتان بهتر عمل می کنید»^۱

خداوند اراده کرده است که برای رحمت همیشگی و جاودانه خودش، افرادی باشند؛ کسانی که برای همیشه، مورد رحمت او هستند. آنها کسانی هستند که خداوند را با اختیار و از سر محبت انتخاب کرده اند و در آزمون دوستی خداوند سربلند بیرون آمده اند.

چنین است که امیر مؤمنان و امام صادق علیه السلام افضل عبادات را عبادت «محبّین» بیان فرمودند و این محبت را پایه و اساس اسلام معرفی کرده اند.^۲ علاوه بر این، لازمه چشیدن محبت خدا را چشم پوشیدن از محبوب های

۱. دقت شود که این آزمایش برای عالم شدن خداوند نیست؛ بلکه برای این است که انسانها خود بدانند که چه کسانی شایسته رحمت جاودانه هستند و حجت بر همگان تمام شود.

۲. نهج البلاغه / ۳۱۳

معارض دانسته اند.^۱ چنانکه آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام محبت خدا و محبت دنیا را معارض هم معرفی کرده اند. قرآن می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ»^۲ یعنی: «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، محبتشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان،) شدیدتر است.»

بنابراین انسان یک محبوب ندارد؛ بلکه محبوب‌های متعدّد داشته و از همین روست که مؤمنین را با «محبت شدید نسبت به خداوند» وصف فرمود و شرط رسیدن به نیکی را چشم پوشی از محبوب‌های دیگر بیان کرد: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»^۳ و انسان از بین این محبوب‌ها یکی را انتخاب می‌کند یا خدا را و یا مظاهر مختلف دنیا را. آن هم مظاهری که هریک به شکلی آذین شده‌اند و در نفس انسان جلوه‌گری می‌کنند. چنانکه در آیه ۱۴ سورة آل عمران آمده است: «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» یعنی: «محبت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند)، سرمایه زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست.»

۱. ، مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) ۲۲۴/۱۱

۲. آیه ۱۶۵ سورة بقره

۳. آیه ۹۲ سورة آل عمران

اگر انسان از چنبره این شهوات رهایی یابد و در سپهر مهر الهی بال گشاید، شیرینی محبت خدا را به کامش می ریزند و آن وقت می یابد که اکسیر محبت الهی قابل مقایسه با هیچ لذت دیگری نیست.

نکته دیگر اینکه قرآن و احادیث، علامات را برای محبت حقیقی خداوند بیان داشته اند که از جمله آنها تبعیت از پیامبر ﷺ، دوستی اهل بیت و پیامبر، دوستی دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداست. علت اینکه محبت اهل بیت ﷺ، به نحو خاصی مورد تأکید قرآن قرار گرفته است، غیر از موضوعیت آن^۱، ثمره بسیار مهم این ولایت است. در آیه ۲۳ سوره مبارکه شوری اجر رسالت پیامبر را محبت اهل بیت آن حضرت معرفی داشت و فرمود: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» و در آیه ۵۷ سوره مبارکه فرقان، این مهرورزی را راهی به سوی خدا بیان فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا» یعنی: «بگو: من در برابر آن (ابلاغ آیین خدا) هیچ گونه پاداشی از شما نمی طلبم؛ مگر کسی که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند» اگر این دو آیه را پرتوی یکدیگر در نظر آوریم، گویای این نکته خواهند بود که محبت اهل بیت ﷺ راهی به سوی خداست. در کنار این قرآن مجید درباره مسأله «برائت» از دشمنان خدا و رسول، می فرماید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»^۲ یعنی: «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان و اندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا

۱. که آزمون اصلی عبودیت خداوند، شناخت، پذیرش و محبت حجت اوست.

۲. آیه ۲۲ سوره مجادله

ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته است.» همین‌طور در آیهٔ اوّل از سورهٔ ممتحنه می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید، شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند.» همچنین از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که: «مَنْ أُوتِيَ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَتُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَتُعْطِيَ فِي اللَّهِ وَتَمْنَعَ فِي اللَّهِ» یعنی: «از محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان آن است که برای خدا دوست بداری و برای خدا دشمن بداری و برای خدا عطا کنی و برای خدا دریغ داری.»

امیرالمؤمنین علی (ع) نیز فرموده‌اند: «إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تُبْغِضِي وَدَكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا خَشِرَ مَعَهُمْ»^۲ یعنی: «بپرهیز از این که دشمنان خدا را دوست بداری یا این که دوستی خود را برای غیر دوستان خدا خالص گردانی؛ چراکه هر کسی که جماعتی را دوست داشته باشد، با همانها محشور خواهد شد.» این مطالب گویای آن است که از علامات دوستی راستین، دشمنی با دشمنان محبوب است.

نکتهٔ آخر توجه به نقش محبت و برائت در تربیت انسان است. به جرأت می‌توان گفت نیرویی که محبت خدا و اولیاء او در مسیر اصلاح و سازندگی انسان دارند، قابل مقایسه با هیچ انگیزش دیگری نیست. این حقیقتی است که دست اندرکاران امور دینی و مذهبی به خوبی لمس می‌کنند و هر کسی که اندک ذوقی از جام محبت خدا و اولیاء داشته، بر آن صحّه می‌نهد. واگویی‌ای

۱. الکافی ۲/ ۱۲۵

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۰۴

از این حقیقت را امام متقین امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مناجات شعبانیه به خدا عرضه داشته است: «إِلَهِي لَمْ يَكُنْ لِي حَوْلٌ فَأَنْتَقِلْ بِهِ عَنْ مَعْصِيَتِكَ إِلَّا فِي وَقْتٍ أَتَقَطِّعُنِي لِمَحَبَّتِكَ فَكَمَا أَرَدْتَ أَنْ أَكُونَ كُنْتُ»^۱ یعنی: «خدایا من آن نیروئی که بتوانم به وسیله آن از نافرمانیت کناره گیرم ندارم، مگر در آن وقت که تو با دوستیت بیدارم کنی و آن طور که می خواهی بشوم.»

۳-۲-۵- حُسن ظنّ به خدا

گمانِ خوب به افعالِ الهی داشتن، از دیگر صفات مؤمنین است که در احادیث مورد توجه قرار گرفته است؛ از جمله امام باقر علیه السلام می فرماید: «در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر خویش فرمود: سوگند به خدایی که جزا و شایسته‌ی پرستشی نیست، به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشد، مگر به سبب خوشبینی‌اش به خدا و امیداری‌اش به او و حسن خلقتش و خودداری از غیبت مؤمنین. به خدایی که جزا و شایان پرستشی نیست، خداوند هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار، عذاب نکند، مگر به سبب بدگمانی‌اش به خدا و کوتاهی کردن در امیدواری نسبت به او و بدخلقی و غیبت نمودنش و به خدایی که جزا و شایان پرستشی نیست، گمان هیچ بنده‌ای نسبت به خدا نیکو نشود، مگر اینکه خداوند نیز همراه گمان بنده‌ی مؤمن خود باشد (هرگونه به او گمان برد، خدا با او به همان شکل رفتار می‌کند) زیرا خدا کریم است و همه خیرات به دست اوست. او حیا می‌کند از اینکه بنده مؤمنش به او گمان نیک برد و او خلافِ گمان و امید بنده رفتار کند. پس به خدا خوشبین باشید و به سویش رغبت کنید.»^۲

۱. الإقبال / ۶۸۵

۲. الکافی / ۲/ ۷۲

همچنین امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرْجُوَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا تَخَافَ إِلَّا ذَنْبَكَ»^۱ یعنی: «حسن ظنّ به خدا این است که به غیر خدا امیدوار نباشی و از چیزی به جز از گناهت نترسی.»

از امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است که: «أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرًا وَإِنْ شَرًّا فَشَرًّا»^۲ یعنی: «به خدا خوش گمان باشید. زیرا خدای متعال می فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویشم، اگر گمان او خوب است، رفتار من خوب و اگر بد است، رفتار من هم بد خواهد بود.» این عبارات، بیانگر این حقیقت است که هر خیر و خوبی که برای انسان هست، از حسن ظنّ او به پروردگار سرچشمه می گیرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله این نیکبختی {یعنی خوش گمانی نسبت به خداوند} را از کرامت‌های الهی دانسته‌اند؛ آنچنانکه با وجود امیدِ بندگان به فضلِ خداوند و گمانِ خیری که به او دارند، کریم بودن پروردگار مانع از آن است که گمانِ خیر این بندگان را لباسِ واقعیت نپوشاند^۳. چنین بنده‌ای در خوشی و ناخوشی‌های زندگی، از خداوند شکایت نمی‌کند و احساسِ منفی نسبت به تقدیراتِ الهی ندارد.

۳-۲-۶- حیات

«حیات» در لغت به معنایِ تغییرِ حالتی است که از ترسِ مذمت در انسان ایجاد می‌شود و در رابطه با خداوند به معنایِ ترکِ یک عمل است. در قرآن کریم غیر از مواردی که برای خدای متعال استعمال شده است، در ماجرای دختر حضرت شعیب علیه السلام آمده است که وقتی از طرفِ پدر مأمور به دعوت از

۱. همان

۲. همان

۳. همان

موسی (علیه السلام) شد، با نهایت حياء حرکت می کرد و پیام پدر را ابلاغ کرد^۱. همچنین طی تذکراتی که خداوند به اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) داده، اشاره فرموده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اینکه به مهمانانش بگوید بعد از صرف طعام در منزل او، به خانه های خودشان بازگردند، حياء می کند^۲.

در روایات نیز به کرات به موضوع حياء اشاره شده است؛ چنانکه فقدان آن را فقدان ایمان دانسته اند^۳ و برترین «حياء» را «حياء از خداوند» معرفی کرده اند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «أَفْضَلُ الْحَيَاءِ اسْتِحْيَاؤُكَ مِنَ اللَّهِ»^۴ یعنی: «برترین شرم، شرم داشتنِ توست از خداوند».

با توجه به احادیث می توان این طور نتیجه گرفت که "حياء"، هم شکلی مذموم و ناپسند دارد و هم صورتی مدوح و پسندیده. حیائی که نشانه ی ایمان است و از اعتقادِ درونی آدمی ناشی می شود، حیای انسان از خدای متعال است این حياء است که وی را از آلودگی به سیئات حفظ می کند، لذا حیایی مدوح است. نیز حیایی که برخاسته از مناعتِ طبع انسان است و او را از رذالت ها و پستی ها باز می دارد، حیایی به جا و درخور ستایش است. اما حیایی که موجب ترک حقی می شود، حیائی ناپسند است؛ مصادیقی هم برای آن ذکر شده که از جمله آنها «خجالت داشتن از خدمت به مهمان» و «خجالت داشتن از برخاستن به احترام والدین و معلمین» و «خجالت از سؤال علمی کردن» است^۵.

۱. آیه ۲۵ سوره قصص

۲. آیه ۵۳ سوره احزاب

۳. وسائل الشیعة ۱۶۶/۱۲

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۵۷

۵. غرر الحکم و درر الکلم / ۶۹

۳-۲-۷- خوف و رجاء

یکی از حالات مؤمن این است که دائماً بین «خوف و رجاء» قرار دارد؛ یعنی بین ترس و امیدواری. در قرآن مجید آمده است: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ»^۱ یعنی: «برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ بهشتی است». و نیز می‌فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ - فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»^۲ یعنی: «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی بازدارد، قطعاً بهشت جایگاه اوست»

دقت شود که در این آیات، ترس از "مقام پروردگار" مطرح شده است؛ خدای مهربان ترسناک نیست؛ لذا وقتی گفته می‌شود: "از خدا بترس" یعنی مقام و شأن خداوند، اقتضائی و حرمتی دارد که باید آن را پاس بداری و باید نگرانِ رفتارِ در محضرِ او باشی.

در اینجا مثالی برای تقریب به ذهن می‌زنیم؛ در نظر بگیرید که عده‌ای از دانشجویان می‌خواهند ملاقاتی با استادی بزرگ و مطرح در سطح ملی و جهانی داشته باشند. وقتی این دانشجویان خدمت استاد می‌رسند، در آنجا اگر افرادِ عاقل و مؤدّبی باشند، یک سری امور را رعایت می‌کنند؛ مثلاً آدامس نمی‌چوند؛ هر حرفی را بر زبان جاری نمی‌کنند؛ چرا؟ آن استاد مگر چه نیازی به ادب آنها دارد؟ یا چه آسیبی به آنها وارد می‌کند؟ هیچ! واقعیت این است که خود آن استاد بزرگ، ترس ندارد؛ اما جایگاه علمی او اقتضائاتی دارد که ما را مراقب رفتارمان در حضور او می‌کند. از این رو نباید حرفی و کاری در حضور او انجام

۱. آیه ۴۶ سوره الرحمن

۲. آیات ۴۰ تا ۴۱ سوره نازعات

شود که مناسب آن شأن و مقام نیست. در عین حال ممکن است یک کودک دو ساله به هیچ وجه متوجه این آداب نباشد؛ چون فاقد آگاهی و معرفت است. بنابراین خوف و نگرانی، به تناسب رفتار ما با محضر حضرت دوست مربوط می شود. این نگرانی برخاسته از محبت است. مانند دو دوست که صمیمیت عمیقی میان آنها حاکم است و از این رو مراقبند که مبادا حرفی یا حرکتی که موجب نارضایتی دوستشان می شود یا با شئون او سازگار نیست، از آنها سربزند.

بر اساس آیات شریفه ی قرآن کریم، خوف و رجاء از صفات مؤمنین است و مایه سعادت و امنیت آنها می گردد.^۱ در همین زمینه، بیانات صریحی نیز از ائمه اطهار (علیهم السلام) مطرح شده که از رساترین آنها می توان به عباراتی که در نهج البلاغه آمده است، اشاره کرد: «يَدَّعِي بِرَعْمِهِ أَنَّهُ يَرْجُو اللَّهَ كَذَبَ وَالْعَظِيمُ مَا بَالُهُ لَا يَتَبَيَّنُ رَجَاؤُهُ فِي عَمَلِهِ فَكُلُّ مَنْ رَجَا عَرَفَ رَجَاؤَهُ فِي عَمَلِهِ وَكُلُّ رَجَاءٍ إِلَّا رَجَاءَ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّهُ مَدْخُولٌ وَكُلُّ خَوْفٍ مُحَقَّقٌ إِلَّا خَوْفَ اللَّهِ فَإِنَّهُ مَعْلُولٌ يَرْجُو اللَّهَ فِي الْكَبِيرِ وَيَرْجُو الْعِبَادَ فِي الصَّغِيرِ فَيُعْطِي الْعَبْدَ مَا لَا يُعْطِي الرَّبَّ فَمَا بَالُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاهُ يُقَصِّرُهُ عَمَّا يُصْنَعُ بِهِ لِعِبَادِهِ أَتَخَافُ أَنْ تَكُونَ فِي رَجَائِكَ لَهُ كَاذِبًا أَوْ تَكُونَ لَا تَرَاهُ لِلرَّجَاءِ مَوْضِعًا وَكَذَلِكَ إِنْ هُوَ خَافَ عَبْدًا مِنْ عِبِيدِهِ أَعْطَاهُ مِنْ خَوْفِهِ مَا لَا يُعْطِي رَبَّهُ فَجَعَلَ خَوْفَهُ مِنَ الْعِبَادِ نَقْدًا وَخَوْفَهُ مِنْ خَالِقِهِ ضَمَارًا وَوَعْدًا وَكَذَلِكَ مَنْ عَظُمَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَكَبُرَ مَوْفِعُهَا مِنْ قَلْبِهِ أَثَرَهَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى فَانْقَطَعَ إِلَيْهَا وَصَارَ عَبْدًا لَهَا.»^۲

۱. آیه ی ۵۷ سوره ی اسراء

۲. نهج البلاغه / ۲۲۵

یعنی: «فردی به گمان خود ادعا دارد که به خداوند امیدوار است. به خدای بزرگ قَسَم که دروغ میگوید! چرا امیدواری او در رفتارش آشکار نیست؟ واقعیت این است که هر کسی امیدوار باشد، امید او در رفتارش پیداست، جز امید به خدا که ناخالص است {و مردم حق این امید را ادا نمی کنند} و هر ترسی محقق می شود به جز ترس از خداوند که به خوبی در رفتارها پدیدار نمی شود. آن فرد مدّعی، در امور بزرگ {بهشت و زندگی ابدی} به خدا و در امور کوچک {دنیا و زندگی فانی} به بندگان امید بسته است. حق بندگان را ادا می کند و حق خدا را ادا نمی کند! چرا در حق خدای متعال کوتاهی می شود و کمتر از حق بندگان رعایت می گردد؟ آیا می ترسی در امیدی که به خدا داری دروغگو باشی؟ یا او را شایسته ای امید بستن نمی دانی؟ همچنین این فرد مدعی، اگر از بنده ای از بندگان خدا ترسناک باشد، حق او را چنان رعایت کند که حق پروردگار خود را آنگونه رعایت نمی کند! از این رو ترس خود را از بندگان آماده و نقد و ترس از خداوند را به صورت وعده ای انجام نشدنی در نظر می گیرد و اینگونه است حال کسی که دنیا در دیده اش بزرگ باشد و ارزش و اعتبار دنیا در دلش فراوان گردد که دنیا را بر خدا ترجیح داده و جز دنیا به چیز دیگری نپردازد و بنده دنیا گردد.»

وقتی این عبارات نهج البلاغه را می خواندم، تصویری را به خاطر آوردم که بسیار تکان دهنده بود. سحری از منزل به سمت فرودگاه حرکت می کردم تا به یکی از شهرستان ها مسافرت کنم. ساعت پرواز پنج صبح بود و می بایست یک ساعت قبل تر خود را به فرودگاه می رساندم؛ آن روزها به جهت نوسانات شدید در بازار ارز و طلا، قیمت سکه های طلایی که از بانکها خریداری می شد با قیمت بازار تفاوت بسیار زیادی داشت و به هر فردی با ارائه ی مدارک، چند سکه می دادند. مردم از بانکها سکه ها را می خریدند و می بردند در بازار

می فروختند که سودی کنند. اما چون تعداد سکه های روزانه بسیار محدود بود، آنهایی که زودتر به بانک مراجعه می کردند، می توانستند چند سکه بگیرند! در سرمای زمستان و تاریکی قبل از صبح، افراد زیادی را دیدم که پشت در بسته ی بانک نشسته اند و منتظرند تا با باز شدن بانک، سکه هایی تحویل بگیرند. آنجا یاد این عبارتِ امیرالمؤمنین علی علیه السلام افتادم که فرمود: «هرکسی امیدِ واقعی داشته باشد، امیدش در رفتارش آشکار خواهد شد.»

اینجا صف مدعیان از باورمندانِ حقیقی جدا می شود. آیا چنین ترجیحی که منجر به چشم پوشی از استراحتِ شبانه بشود، نسبت به دعوتِ سحرگانه ی خداوند داریم؟ کدام وعده را می توان به بزرگی آنچه خداوند برای نمازگزاران در سحر بیان کرده، سراغ گرفت؟: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (و بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) و پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند - هیچ کس نمی داند چه پادشاهی مهمی که مایه ی روشنی چشمهاست برای آنها نهفته شده؛ این پاداشِ کارهایی است که انجام می دادند.»

راستی اگرما به اندازه ی آن آدمهایی که در تاریکی و سرما، پشت در بانک منتظر بودند، وعده ی خداوند را باور می داشتیم، چنین راحت، فرصتِ نجوای سحرها را از دست می دادیم؟

به همین جهت، امیرمؤمنان علی علیه السلام کسانی را که ادعای امیدواری و ترس از خدا را دارند، ولی کاری در خور این ترس ها و امیدها نمی کنند، تکذیب می کند.

زیرا هر که امید به ثواب و رحمت خدا داشته باشد، در طاعت خدا تلاش چشمگیر دارد و ترس از عذاب خدا مانع بسیاری از معاصی در رفتار او می شود.

در همین زمینه از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که درباره آیه «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ» فرمود: «کسی که بداند خدا او را می بیند و آنچه می گوید، می شنود و از هر کار نیک و بدی که می کند، آگاه است و همین دانستن او را از کارهای زشت باز دارد، کسی است که از مقام پروردگارش خوف دارد و نفسِ خودش را از هوس باز داشته است.»^۱

نکته ی دیگر اینکه "خوف و رجاء" یا همان "نگرانی و امید" باید همراه با هم و به یک میزان در نفس باشد و فزونی یکی بر دیگری یا فقدان یکی از آنها، موجب انحراف است. به همین جهت ، ، امیر مؤمنان علی علیه السلام «فقیه کامل» را این چنین معرفی می فرماید: «الْفَقِيْهُ كُلُّ الْفَقِيْهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ»^۲ یعنی: «فقیه کامل کسی است که مردم را از آمرزش خدا مأیوس نسازد و از مهربانی او نا امیدشان نکند و از عذاب ناگهانی او وی ایمن شان ندارد.» همچنانکه ملاحظه می شود، این روایت نیز شاهد دیگری بر تعادل «ترس» و «امید» در نهاد مؤمنین راستین است.

۳-۲-۸- دعاء

«دعاء» از ریشه «دَعَوَ» و به معنای صدا زدن و فراخواندن است. به تصریح قرآن کریم، آنچه باعث توجه و عنایت پروردگار به بنده اش می شود، دعاست و اگر دعای بنده نباشد، خدا توجهی به انسان نخواهد داشت؛ در آیه ۷۷ از سوره

۱. الکافی / ۲ / ۷۰

۲. نهج البلاغه / ۴۸۳

فرقان آمده است: «قُلْ مَا يَعْبُؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» یعنی: «بگو پروردگارم برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد» همچنین قرآن، انسان را به دعای توأم با فروتنی فرمان داده^۱ و استجابت را قرین دعای بندگان دانسته است؛ چنانکه خداوند می فرماید: «إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۲ یعنی: «هنگامی که بندگان من، از تو در باره من سؤال کنند، (بگو:) من نزدیکم، دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم؛ پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، تا راه کمال را بیابند.» علاوه بر این آیات، در روایات نیز بیانات متعدد و متنوعی درباره دعا وارد شده است؛ همچنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دعا را «اصل و جان» عبادت بیان فرمود^۳.

در احادیث، شرایط، آداب و حالاتی برای دعا کردن بیان شده است؛ از جمله «اخلاص» که به معنای توجه کامل به خداوند و قطع امید از دیگران است. امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می فرماید: «إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَتَأَسَّ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُونُ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُ»^۴ یعنی: «وقتی یکی از شما می خواهد که هر چه از پروردگارش درخواست نماید، به او عطا کند، باید از مردم مأیوس شود و امیدی جز به خداوند نداشته باشد و چون خدای متعال این را در قلب آن شخص ببیند، هر چه از خدا بخواهد به او عطا کند.»

۱. آیه ۵۵ سوره اعراف

۲. آیه ۱۸۶ سوره بقره

۳. وسائل الشیعة ۲۸/۷

۴. امالی للمفید ۳۲۹

افزون براین، ازجمله آداب دعا کردن در روایات، عبارت است از: «امیدواری به اجابت» و «خشوع و فروتنی» آن طور که مسکین گرسنه‌ای تقاضای غذا می‌کند. این حالت را در نحوه دعای پیامبر ﷺ نقل نموده‌اند؛ چنانکه حضرت سجاد علیه السلام در بیان کیفیت دعای پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِذَا ابْتَهَلَ وَ دَعَا كَمَا يَسْتَطْعِمُ الْمُسْكِينُ»^۱ یعنی: «پیغمبر ﷺ به هنگام گرفتاری و ناراحتی، دست به دعا برمی داشت و مانند مسکین و گرسنه‌ای که از کسی طعام می‌طلبد، دعا می‌کرد و از خدا مسألت می‌نمود». مطابق اخبار تاریخی، دعای عرفه امام حسین علیه السلام نیز در صحرای عرفات با همین کیفیت برگزار شده است.

موضوعی که شایسته‌ی اشاره هست، عدم استجاب برخی از ادعیه است. علی علیه السلام «حکمت الهی» را یکی از دلایل عدم استجاب برخی از ادعیه بیان نموده؛ چنانکه فرموده است: «إِنَّ كَرَمَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَا يَنْقُضُ حِكْمَتَهُ فَلِذَلِكَ لَا يَقَعُ إِلَّا تَقَعُ [الْإِجَابَةُ فِي كُلِّ دَعْوَةٍ]»^۲ یعنی: «کریم بودن خداوند، حکمت او را برهم نمی‌زند؛ به همین سبب است که بعضی از دعاها مورد اجابت واقع نمی‌شود». مقصود امام علیه السلام می‌تواند این باشد که گاهی برهم زدن تقدیرات یک شخص، عاقبت خیری برای او به همراه ندارد. گرچه برای کوتاه مدت موجب خرسندی او می‌شود، اما در بازه‌ی زمانی طولانی‌تر، حسرت و خسارت برای او به همراه دارد. در دعای افتتاح می‌خوانیم: «وَلَعَلَّ الَّذِي أَنْبَأَ عَنِّي هُوَ خَيْرٌ لِّي لِعِلْمِكَ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ وَ چه بسا تاخیر در اجابت آن دعاها به صلاح من بود؛ چرا که توبه فرجام کارها دانایی.»

۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۷۴ / ۲

۲. غرر الحكم و درر الكلم / ۱۹۳

در بیاناتی دیگر، اهل بیت علیهم السلام، گناهان را یکی از موانع استجابت دعا معرفی کرده‌اند؛ هم چنانکه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دعای کمیل آمده است: «اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس الدعاء»^۱ یعنی: «بارالها، بر من ببخش گناهانی را که دعای مرا زندانی کرده و مانع اجابت آن می‌شود» و نیز فرمود: «الْمَعْصِيَةُ تَمْنَعُ الْجَابَةَ»^۲ یعنی: «گناه، مانع اجابت دعاست».

نکته‌ی دیگر اینکه اگر بنده‌ای دعا کرد و دعایش مستجاب نشد، دعای او بی‌ثمر نخواهد بود؛ زیرا دعا کردن، خودش عبادت است؛ بلکه اصل و مغز عبادات است. به عبارت دیگر، نتیجه فوری، ملاک استجابت ادعیه نیست. در این باره بیانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مضمون نقل شده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَدْعُو اللَّهَ إِلَّا اسْتَجَابَ لَهُ إِمَّا أَنْ يُعَجِّلَ لَهُ فِي الدُّنْيَا أَوْ يُؤَجِّلَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ وَإِمَّا أَنْ يُكَفِّرَ عَنْهُ مِنْ ذُنُوبِهِ بِقَدَرِ مَا دَعَا مَا لَمْ يَدْعُ بِمَأْتَمٍ»^۳ یعنی: «دعا اصل عبادت است، و هر بنده مؤمنی که دعا کند و خدا را بخواند، خداوند دعای او را مستجاب می‌کند؛ {به این شکل که} یا در دنیا حاجت و نیاز او برآورده می‌شود، یا اجابت آن دعا به تأخیر می‌افتد و در آخرت به او اجر و پاداش داده می‌شود، یا اینکه به مقدار آن دعا از گناهان او پاک می‌گردد؛ البته مادامی که دعایش، درخواست گناه نباشد (یعنی این برکات دعا برای کسی است که موضوع دعایش، غیر مشروع نباشد.)» این حدیث نبوی صلی الله علیه و آله بیانگر آن است که دعای انسان، اگرچه که نتیجه فوری نداشته باشد، ولی قطعاً دارای تأثیر است؛ چه بسا که تأثیرات آن از نتیجه مد نظر دعاکننده به‌تر و عظیم‌تر باشد.

۱. مفاتیح الجنان / ۱۱۵

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۹۳

۳. عدة الداعي / ۴۱

۳-۲-۹- ذکر و حضور قلب

ذکر در لغت به معنای «به یاد آوردن بعد از فراموشی» است؛^۱ در قرآن کریم و احادیث اهل بیت علیهم السلام، ذاکر بودن به عنوان وصفی از اوصاف دوستان خدا بیان شده است. از طرفی "ذکر" در برخی از آیات، به عنوان وصفی از اوصاف قرآن کریم استعمال شده است؛ مانند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۲ یعنی: «ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است را برای آنها روشن سازی و شاید که بیاندیشند.»

در آیاتی هم کلمه‌ی "ذکر"، درباره‌ی پیامبر و اهل بیت ایشان استفاده شده مانند: «فَذُكِّرْ لِلَّهِ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ»^۳ یعنی: «خداوند چیزی که مایه تذکر است بر شما نازل کرده؛ رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می‌کند» و درباره‌ی اهل بیت علیهم السلام آمده است: «فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۴ یعنی: «اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید.» بر اساس آموزه‌های دینی، رسالت اصلی انبیاء و اوصیاء الهی علیهم السلام متذکر ساختن مردم به مبدء و معاد است. از همین روست که قرآن کریم، خودش "ذکر" است، پیامبر صلی الله علیه و آله ذکرست و آل پیغمبر علیهم السلام نیز اهل الذکر هستند. علاوه بر این، با توجه به آیات شریف قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام می‌توان «ذکر» را در ارتباط با سه موضوع بیان نمود:

اولاً "ذکر"، در رابطه با فرائض دینی همچون نماز که هدف و غایت آنها

۱. لسان العرب / ۴ / ۳۰۸

۲. آیه ۴۴ سوره نحل

۳. آیات ۱۰ و ۱۱ سوره طلاق

۴. آیه ۷ سوره انبیاء

متذکر شدن انسان به خالق خویش است. قرآن کریم صریحاً دستور به نماز را جهت «یاد کردن» از خدای متّان بیان فرموده است: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۱ یعنی: «برای یاد کردن از من نماز را برپای دار» و روایات را متذکر این موضوع شده اند که از نمازها آن مقداری پذیرفته می شود که نمازگزار در آن حضور قلب داشته و متذکر خدا باشد. پیامبر اکرم ﷺ در این باره می فرماید: «مَنْ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسُهُ فِيهِمَا بِشَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ»^۲ یعنی: «هر کس دو رکعت نماز بگذارد و چیزی از کارهای دنیا را از خاطر نگذراند، خدا گناهان وی را می آمرزد» همچنین امام باقر علیّه السلام فرموده است: «إِذَا قُمْتَ فِي الصَّلَاةِ فَاعْلَمَنَّكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى صَلَاتِكَ فَإِنَّمَا يُحْسَبُ لَكَ مِنْهَا مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ وَلَا تَعَبْتَ فِيهَا بِيَدِكَ وَلَا بِرَأْسِكَ وَلَا بِلَحْيَتِكَ وَلَا تَحَدِّثْ نَفْسَكَ وَلَا تَتَنَاءَبَ وَلَا تَتَمَطَّ وَلَا تُكْفِرْ فَإِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ الْمَجْهُوسُ»^۳ یعنی: «در حال نماز، به معنی و حقیقت نماز توجه کن چرا که از هر نمازی، آن مقدار را به حساب می آورند که با تمام دل و جان به آن توجه کرده ای. در هنگام نماز، با دست و سر و ریش خود بازی مکن. با خودت فکر مکن. دهن دره مکن. کش و واکش مکن. دستهایت را بر روی سینه مگذار که این شیوه مجوسیان است.»

ثانیاً "ذکر"، در رابطه با یاد آوردن خداوند به هنگام مواجهه با معاصی است. یادآوری اینکه او در این لحظه شاهد و ناظر رفتارهاست. امام صادق علیّه السلام در این زمینه فرموده است: «مَنْ أَشَدَّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ لَا أَعْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذَكَرَ

۱. آیه ۱۴ سوره طه

۲. بحار الأنوار / ۸۱ / ۲۴۹

۳. الکافی / ۳ / ۲۹۹

اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَحَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا^۱ یعنی: «سخت‌ترین چیزی که خدا بر خلقش واجب ساخته، بسیار یادکردنِ خداست مقصودم گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر نیست، اگر چه این هم از جمله ذکر است، بلکه مقصود یاد آوردن خداست در آنچه حلال و حرام فرموده که اگر اطاعت از واجباتِ خداست عمل کند و اگر معصیت است، ترک نماید.»

ثالثاً ذکر و یادآوری «مرگ و معاد» است که ثمره آن زهد و توجه به آخرت است؛ چنانکه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) مرگ را برای پند دادن کافی دانست و فرمود: «کفی بالموت واعظاً»^۲ در سیره آن بزرگوار نقل شده است که روزی جنازه‌ای را تشییع می‌کرد و شنید که مردی می‌خندد؛ امام (علیه السلام) فرمود: «گویی مرگ بر غیر ما نوشته شده و حق بودن آن، بر دیگران {غیر از ما} واجب گردیده و گویا این مُردگان، مسافرانی هستند که به زودی باز می‌گردند، در حالی که بدن هایشان را به گورها می‌سپاریم و میراثشان را می‌خوریم. گویا ما پس از مرگ آنان، جاودانه‌ایم! چنین است که اندرز هر پند دهنده‌ای از زن و مرد را فراموش می‌کنیم و خود را نشانه‌ی تیرهای بلا و آفات قرار دادیم.»^۳ از این جهت است که یاد مرگ، یادآورِ نابودی لذات دنیوی است. لذاتی که انگیزش‌های انسان در کار برای دنیا بودند و نگاه به فناء این لذات، انسان را مشتاق و مشغول به سرای ابدی خویش می‌سازد. بنابراین «ذکر موت» امری سازنده در زندگی انسان محسوب می‌شود.

۱. الکافی / ۲ / ۸۰

۲. تحف العقول / ۳۵

۳. نهج البلاغه / ۴۹۰

۳-۲-۱۰- رضا و قناعت

«رضا» در لغت نقیض «سخط» است و سخط را «خشم و غضب» توضیح داده اند.^۱ بنابراین «رضا» به معنی «خشنودی» است. همچنین قناعت را در معنای «به سهم خود راضی بودن» بیان کرده اند.^۲ رضا و قناعت به عنوان اوصافی از «اولیاء الله» در آیات و روایات مطرح شده اند؛ از باب نمونه در آیه ۵۹ سوره توبه آمده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»^۳ یعنی: «اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: «خداوند برای ما کافی است و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می بخشند؛ ما تنها رضای او را می طلبیم. (برای آنها بهتر است)» همچنین درباره نیک فرجامی بندگان آمده است: «جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَ رَبَّهُ»^۴ یعنی: «پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ همیشه در آن می مانند! (هم) خدا از آنها خشنود است و (هم) آنها از خدا خشنودند؛ این مقام والا برای کسی است که از پروردگارش بترسد.»

در آیات قرآن کریم و روایات معصومان علیهم السلام «رضایت»، امری دو جانبه میان خدا و بندگان معرفی شده است؛ چنانکه اهل بهشت از خدا راضی هستند و خدا نیز از آنها راضی است «رضی الله عنهم و رضوا عنه». آنها در این دنیا نیز

۱. لسان العرب / ۱۴ / ۳۲۳

۲. النهاية فی غریب الحدیث / ۱۴ / ۳۲۳

۳. آیه ۵۹ سوره توبه

۴. آیه ۸ سوره بینه

چنین بوده‌اند. از همین جهت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علامت رضایت خداوند از بنده‌اش را در رضایت آن بنده از مقدرات خوشایند و ناخوشایند خداوند دانسته است.^۱ امام صادق علیه السلام در همین باره فرمود: «مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيُسْرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْيُسْرِ مِنَ الْعَمَلِ»^۲ یعنی: «هر که به معاش اندک خدا راضی گردد، خدا هم به عمل اندک او راضی شود.» این شواهد حاکی از آن است که اهل رضا و قناعت در دنیا و آخرت سعادتمند هستند؛ زیرا با راضی شدن به تقدیرات خدا، او را نیز از خویش راضی نموده‌اند. علاوه بر این، از آفات حرص و طمع خود را خلاص کرده‌اند و بنابر تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله، با داشتن شرط رضایت‌مندی به آنچه در این دنیا نیز آرزو داشتند خواهند رسید.^۳

نکته بعدی این است که حضرت امیر علیه السلام، "رضا" را رأس طاعت بیان فرموده‌اند^۴ و این مطلب بسیار مهم و دقیقی است. در حقیقت سر نهادن بنده به اوامر و نواهی الهی آنگاه به کمال خود می‌رسد که ریشه در رضایت بنده به مقدرات خداوند داشته باشد؛ چه در امور تکوینی و چه در امور تشریعی. با این توضیح که مشیت و اراده الهی در امور تکوینی مانند مرگ و حیات است و وظیفه بنده در مقابل خواست تکوینی خداوند، تسلیم و خشنودی است؛ و مشیت و اراده الهی در امور تشریعی عبارت است از امر و نهی او که رضایت بنده از خدا در اطاعت او از این اوامر و نواهی جلوه گرمی شود.

درسیره پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام «رضایت از تقدیرات الهی» جلوه‌ی خاصی

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۰۴

۲. الکافی / ۲ / ۱۳۸

۳. ثواب الأعمال / ۱۸۵

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۰۳

دارد؛ در سیره رسول خدا ﷺ آمده است که آن حضرت هیچگاه درباره کاری که صورت پذیرفته بود، نمی فرمود: «ای کاش غیر از آن اتفاق می افتاد»^۱ همچنین در همین زمینه، قتیبه اَعشی روایت نموده است: «خدمت حضرت صادق رتم تا پسر آن جناب را که مریض بود، عیادت کنم. امام علی را جلوی درب ایستاده دیدم که خیلی محزون و غمگین است عرض کردم فدایت شوم بچه چطور است؟ فرمود: «گرفتارِ درد خویش است.» بعد داخل منزل شد؛ ساعتی گذشت؛ بعد بیرون آمد صورتش می درخشید و حزن و اندوه نداشت. من امیدوار شدم که بچه خوب شده باشد، عرض کردم: آقا بچه چطور است؟ فرمود از دنیا رفت. عرض کردم: وقتی زنده بود شما غمگین و محزون بودید ولی حالا اثری از آن اندوه نیست با اینکه او مرده است! فرمود ما خانواده ای هستیم که قبل از مصیبت، زاری می کنیم وقتی قضای خدا انجام شد، تسلیم هستیم و راضی به قضای اوئیم^۲.» این عملکرد گویای این واقعیت است که معصومین علیهم السلام خود پیشگامان رضایت از تقدیرات الهی بوده اند.

۳-۲-۱۱- زهد

لغت پژوهان در تعریف کلمه «زهد» نوشته اند: «الزهد ضد الرغبة والحرص علی الدنيا»^۳ یعنی: «زهد بی رغبتی و نداشتن آرزو به دنیا است.» نکته دقیق که در استعمال این کلمه در متون عربی وجود دارد، این است که این بی رغبتی به جهت کمی یا کوچکی آن چیزی است که نسبت به آن زهد می ورزند؛ به تعبیر دیگر، وقتی گفته می شود: کسی نسبت به چیزی «زهد ورزید» یعنی آن

۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۱۸۵/۲

۲. الکافی / ۲۲۵/۳

۳. لسان العرب / ۱۹۷/۳

را حقیر شمرد و به همین سبب به آن بی‌رغبت شد. از این رو، کلمه‌ی زهد را به حقیر و قلیل ترجمه می‌کنند.^۱ نمونه دیگر برای آشنایی با معنای لغوی کلمه زهد، عبارت حضرت امیر علیه السلام در خطبه ششقیه و درباره دنیا است: «لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ»^۲ یعنی: «دنیاي شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی ارزش تر است.» در این جمله از کلمه زهد برای نشان دادن حقارت و پستی دنیا استفاده شده است. بنابراین کلمه زهد به معنای بی‌رغبتی و بی‌میلی است که ناشی از حقارت و قلّت چیزی است که در برابر آن زهد می‌ورزند.

کلمه «زهد» فقط در یک موضع از آیات قرآن کریم استعمال شده است و آن مربوط به داستان حضرت یوسف علیه السلام است که برادران او با بی‌رغبتی و برای دور کردن او از پدر، وی را به بیست درهم فروختند.^۳ قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخِيسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ»^۴ یعنی: «و او را به قیمت ناچیزی در مقابل چند درهم فروختند و نسبت به او بی‌رغبت بودند.» قرآن تنها در این آیه، کلمه زهد را برای فهماندن بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی برادران یوسف علیه السلام نسبت به او به کار برده است و در آیات دیگر استفاده‌ای از کلمه زهد نکرده است. اما امیرمؤمنان علی علیه السلام با تعریفی که از زهد داشته‌اند، توجه ویژه قرآن را به این موضوع نشان داده‌اند. ایشان در تعریف زهد می‌فرمایند: «الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا

۱. همان

۲. نهج البلاغه / ۴۹

۳. الصّافی / ۱۱ / ۳

۴. آیه ۲۰ سورة يوسف

بِمَا آتَاكُمْ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ»^۱ یعنی: «همه زهد» در دو کلمه از قرآن فراهم است: خدای متعال می فرماید «تا بر آنچه از دستتان رفته افسوس نخورید و به آنچه به شما رسیده شادمان مباشید و آن کسی که برگزشته افسوس نخورد و به آینده شادمان نباشد، زهد را کاملاً در بر گرفته است.»

با توجه به اینکه زهد بی رغبتی و بی اعتنائی نسبت به دنیا و اشتیاق نسبت به آخرت است، می توان آیات متعددی از قرآن کریم را در این زمینه مورد بررسی قرارداد؛ در قرآن مجید بهره دنیا، بهره ای ناچیز تلقی و به روی آوردن نسبت به آخرت ترغیب شده است؛ چنانکه آمده است: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى»^۲ یعنی: «بگو سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزکار باشد، بهتر است.» همچنین می فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِی الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۳ یعنی: «این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست؛ و زندگی واقعی، سرای آخرت است، اگر می دانستند.» نیز به این صورت از گمراهی دنیا دوستان سخن گفته است: «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۴ یعنی: «آنها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و مردم را از راه خدا باز می دارند و می خواهند راه حق را منحرف سازند، آنها در گمراهی دوری هستند.» علاوه بر این، در قرآن، به تزیین مظاهر دنیا نیز اشاره

۱. نهج البلاغه / ۵۵۳

۲. آیه ۷۷ سوره نساء

۳. آیه ۶۴ سوره عنکبوت

۴. آیه ۳ سوره ابراهیم

شده چنانکه در آیه ۱۴ سوره آل عمران آمده است: «زَيْنَ اللَّائِسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» یعنی: «محبّت امور مادی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت، در نظر مردم جلوه داده شده است؛ (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند؛ ولی) اینها بهره‌ی زندگی پست (مادی) است؛ و سرانجام نیک (و زندگی) والا (و جاویدان)، نزد خداست»

در قرآن کریم، تصریحاتی نیز به آخرت گرایی دیده می‌شود؛ مثلاً در آیه ۱۹ سوره اسراء می‌فرماید: «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» یعنی: «و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند- در حالی که ایمان داشته باشد- سعی و تلاش او، (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد». نیز فرموده است: «ثُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۱ یعنی: «شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید؛ ولی خداوند، سرای دیگر را (برای شما) می‌خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است.»

باید توجه داشت که بنابر تصریح اهل بیت علیهم‌السلام "زهد" به معنای "تحریم حلال و ضایع نمودن اموال" نیست بلکه "زهد"، عدم اتکاء و دلبستگی به دنیا است.^۲ تعبیر حضرت امیر علیه‌السلام در این باره بسیار دقیق است؛ آن حضرت فرموده است: «بصیران از دنیا توشه می‌گیرند و کوران برای دنیا».^۳ مراد از عدم اشتغال این است که اهل بصیرت، کارهای روزمره را برای دنیا انجام نمی‌دهند؛ حتی

۱. آیه ۶۷ از سوره انفال

۲. الکافی ۵/ ۷۰

۳. نهج البلاغه / ۱۹۱

خواب و خوراکشان در راستای امر آخرتشان انجام می شود.^۱ در همین زمینه باید به آیه ۷۷ سوره قصص اشاره شود؛ قرآن می فرماید: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» یعنی: «در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب و بهرات را از دنیا فراموش مکن» شاید این گمان برای عده ای ایجاد شود که این آیه آخرت گرایی را با دنیا گرایی تجویز نموده است. اما رجوع به روایات این توهّم را برطرف می کند؛ همچنانکه در احادیث ملاحظه می شود، هر چقدر که انسان به دنیا نزدیک شود از آخرت دور می شود؛ و بالعکس. پس معنی (ولا تنس نصیبک من الدنيا) چیست؟ تبیین امیرمؤمنان علی (علیه السلام) درباره این آیه شریفه هماهنگی آن را با دیگر آیات و روایات نشان می دهد؛ ایشان می فرماید: «وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» قَالَ لَا تَنْسَ صَحَّتَكَ وَقُوَّتَكَ وَفَرَاعَكَ وَشَبَابَكَ وَنَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ^۲ یعنی: «فراموش مکن که از تندرستی و توانگری و آسودگی و رهایی و خوشی و نشاط خود در جهت آبادی آخرت استفاده نمایی.» بنابراین مراد از نصیب در آیه شریفه «مهلت و امکاناتی» است که هر انسانی برای ساختن آخرت خویش در دنیا دارد و نباید از آنها غافل شود.

زهد نسبت به دنیا، از چنان اهمیتی برخوردار است که مولای متقیان علی (علیه السلام) در واپسین لحظات حیات جسمانی خود که می بایست خطرترین وصایا را بیان کند، به فرزندان خویش وصیت می کند: «أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَآلَا تَبْغِيَ الدُّنْيَا وَإِنْ بَعَثَكُمْ وَلَا تَأْسَفُوا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُيِّعَ عَنْكُمْ»^۳ یعنی: «شما را سفارش

۱. مراجعه کنید به بحث نیت در همین کتاب

۲. الأمالی للصدوق / ۲۲۸

۳. نهج البلاغه / ۴۲۱

می‌کنم به رعایت تقوای الهی و این که دنیا را نخواهید، هر چند دنیا از پی شما آید و دریغ مخورید بر چیزی از آن که به دستتان نیاید.»

آن حضرت، دنیا را طلاق داده زیرکان دانسته و بغض دنیا را نهایت حکمت بیان فرمود و خرید آخرت را با دنیا پرسودترین تجارت معرفی فرمود.^۱

علی (علیه السلام)، شادی و غم را شایسته‌ی امور اخروی مطرح کرد: «فَلْيَكُنْ سُورُوكَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِكَ وَلْيَكُنْ أَسْفُكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا»^۲ یعنی: «شاد باش به آنچه از آخرت به دست آورده‌ای و اندوهناک باش بر آنچه از آخرت از دست داده‌ای». همچنین درباره‌ی عدم جمع «آخرت گرایی» و «دنیا گرایی» فرمود: «إِنَّ مَثَلَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ كَرَجُلٍ لَهُ امْرَأَتَانِ إِذَا أَرْضَى إِحْدَاهُمَا أَشْخَطَ الْآخَرَى»^۳ یعنی: «مثل دنیا و آخرت مانند مردی است که دو زن داشته باشد، هرگاه یکی از آنها را خشنود گرداند، دیگری را خشمگین می‌کند!» و درباره‌ی پستی دنیا فرمود: «مَنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا وَلَا يُتَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا»^۴ یعنی: «در خواری دنیا نزد خدا همین بس که جز در دنیا او را نافرمانی نکنند و جز با وانهادن دنیا به پاداشی که نزد خداست، نرسند.» از همین رو دوستی خدا را در رهایی از دنیا خواهی دانست.^۵

سراسر زندگی پیامبر و اهل بیت عظیم الشان او مجلای زهد در دنیا است؛ از آن درسهای جاوید نمونه‌هایی ذکر می‌شود:

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۴۲

۲. نهج البلاغه / ۳۷۸

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۴۰

۴. ، مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۱۳۷/۱

۵. الکافی / ۱۳۰/۲

ابن مسعود می گوید: «رسول خدا ﷺ روی حصیری خوابیده بود. وقتی برخاست حصیر در بدنش تأثیر گذاشته بود. اصحاب گفتند: کاش می فرمودی فرشی برای توپهن می کردیم و کاری انجام می دادیم. فرمود: مرا با دنیا چه کار؟ من در دنیا مانند سواری هستم که زیر سایه ی درختی نشسته سپس آن را رها کرده و می رود.»^۱

امیرمؤمنان علی (ع) می فرمود: «وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ مِذْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَلَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ أَلَا تَنْبِذُهَا عَنْكَ فَقُلْتُ اغْرُبْ عَنِّي فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ الشَّرِيَّ»^۲ یعنی: «به خدا که این جامه ی پشمین خود را چندان پینه کردم که از پینه کننده خجالت می کشم. یکی به من گفت: «آن را دور نمی افکنی؟» گفتم: از من دور شو زیرا که در صبحگاهان، رهروان شب ستایش می شوند.»

در بیان سیره امام رضا (ع) آمده است که: «كَانَ جُلُوسُ الرِّضَاعِ فِي الصَّيْفِ عَلَى حَصِيرٍ وَفِي الشِّتَاءِ عَلَى مِشْحٍ وَلُبْسُهُ الْغَلِيظَ مِنَ الثِّيَابِ حَتَّى إِذَا بَرَزَ لِلنَّاسِ تَزَيَّنَ لَهُمْ»^۳ یعنی: «حضرت رضا (ع) در تابستان روی بوریا و در زمستان روی پلاس می نشست و لباس خشن می پوشید؛ مگر موقعی که میان جمعیت می رفت که خود را برای آنها می آراست.»

امام سجاد (ع) دوستی دنیا را رأس همه زشتی ها بیان نمود و در تشریح آن وابستگی به شهوات جنسی، دوستی ریاست، دوستی استراحت، دوستی سخن گفتن، دوستی سروری و ثروت را از شاخه های دوستی دنیا معرفی فرمود. این حدیث که منطبق است با آیاتی که در این بخش ذکر گردید، گویای آن است که

۱. بحار الأنوار / ۷۰ / ۶۸

۲. نهج البلاغه / ۲۲۷

۳. عیون أخبار الرضا (ع)، ۲ / ۱۷۹

دوستی دنیا در رفتارهایی منعکس می‌شود؛ اموری چون: شهوت رانی، ریاست طلبی، ثروت خواهی، راحت طلبی، برتری جویی و سخن گفتن برای فخر فروشی. البته نباید تصور شود که محبت به همسر، مصداق «دنیا دوستی» است؛ زیرا در روایات، محبت ورزیدن به همسر، از جمله صفات مؤمنین بیان شده است^۱ بلکه تعبیر «حُبِّ النِّسَاء» در این حدیث، اشاره به افسارگسیختگی شهوانی دارد که از شعبات دنیا خواهی است. لازم به ذکر است که طبق روایات، یکی از ثمرات زهد «استقرار حکمت الهی» در قلب و جاری شدن آن بر زبان است^۲. از این روست که پیامبر اکرم صلی الله علی وآله به ابوذر توصیه می‌فرمایند که به سخن عالم زاهد گوش بده و از او علم و حکمت را فراگیر^۳.

حضرت امیر علیه السلام همین موضوع را این گونه بیان فرموده: «إِذَا هَرَبَ الرَّاهِدُ مِنَ النَّاسِ فَاطْلُبْهُ وَإِذَا طَلَبَ الرَّاهِدُ النَّاسَ فَاهْرُبْ مِنْهُ»^۴ یعنی: «هرگاه زاهد از مردم بگریزد پس او را جویا باش و هرگاه زاهد، {تعریف و تمجید} مردم را جویا باشد پس از او فرار کن!» این سخن گویای این مسأله هست که برخی با تظاهر به زهد، قصد جلب نظر مردم را دارند؛ پس از این گروه باید بر حذر بود؛ به همین جهت، بالاترین درجه‌ی زهد را پنهان نمودن آن بیان فرمودند: «أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ»^۵ همچنین از روایات استفاده می‌شود که «زهد» انسان در دنیا، چیزی از رزق و روزی او کم نخواهد کرد و بالعکس حرص او در طلب دنیا، چیزی به رزق مقدّر او نخواهد افزود. حضرت امیر علیه السلام در این زمینه فرموده است: «مَنْ طَلَبَ

۱. وسائل الشیعة / ۲۰ / ۲۲

۲. الکافی / ۲ / ۱۲۸

۳. الأمالی شیخ طوسی، ۵۳

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۷۶

۵. نهج البلاغه / ۴۷۲

الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا^۱ یعنی: «هرکسی که دنیا را طلب کند، مرگ او را طلب می‌کند تا این که او را از دنیا بیرون ببرد و هر که آخرت را طلب کند، دنیا او را طلب می‌کند تا این که رزق و روزی او را به طور کامل به او بدهد.»

بنابراین، زهد انسان نسبت به دنیا، او را از رزقِ مقسوم، محروم نمی‌سازد و حسرت ابدی برای کسانی است که فرصت ساختنِ سرایِ باقی را برای سرایِ فانی، تباه کنند: «عَجِبْتُ لِعَامِرٍ دَارَ الْفَنَاءِ وَ تَارِكٍ دَارَ الْبَقَاءِ^۲»

۳-۲-۱۲- سخاء و کرم

سخاء به معنی بخشندگی و کرم به معنی شرافت نفس است؛ چنانکه لغت شناسان گفته‌اند: «السَّخَاءُ: الجود» و «الکرم: شرف الرجل»^۳ که تبلور آن در احسان و بخشش به هم نوعان است. به نظر دانشمندان علم اخلاق، سخاوت، فضیلتی است که در حقیقت، راه اعتدال، میان افراط اسراف و تفريط بخل است^۴. کلمه «سخاء» در قرآن استعمال نشده است؛ ولی از ریشه «کرم» کلماتی در قرآن مجید به کار رفته است از جمله واژه «کریم» به عنوان یکی از صفات الهی بیان شده است. مانند این آیه: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ»^۵ یعنی: «ای انسان! چه چیزتورا در برابر پروردگار کریمت مغرور

۱. غر الحکم و درر الکلم ۱۹۲/

۲. نهج البلاغه، ۴۹۱: «در شگفتم از آنکه خانه‌ی فانی را آباد می‌کند و خانه‌ی باقی را رها کرده است.»

۳. لسان العرب ۳۷۳/۱۴ و ۵۱۳/۱۲

۴. معراج السعادة / ۲۴۲

۵. آیه ۶ سورة انفطار

ساخته است؟^۱ همینطور به عنوان وصفی از اوصاف قرآن به کار رفته است: «إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ»^۲ و نیز برای انبیاء و فرشتگان مطرح شده است؛ چنانکه در آیتی آمده است: «وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ»^۳ یعنی: «ما پیش از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغشان آمد.» و «إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ»^۴ یعنی: «بی شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده... والامقام و نویسندۀ (اعمال نیک و بد شما)»

روایات این موضوع بیانگر آن است که بهترین سخاوت، سخاوتی است که برطرف کننده نیازهای افراد باشد.^۵ براساس روایات، «سخاء و کرم» آن است که قبل از عرض حاجت صورت پذیرد؛ زیرا بعد از بیان نیاز توسط سائل، کمک به او به خاطر شرم و ترس از مذمت شدن خواهد بود.^۶

این فضیلت اخلاقی آثار بسیار مهمی در حیات انسان دارد که شریف ترین آنها دوستی خداست.^۷ در کنار آن، محبت و دوستی اطرافیان، زهد، عزت نفس و پوشش عیب ها را می توان از احادیث مربوط به این موضوع برداشت کرد. ضمن آنکه در احادیث مزبور، دو آفت برای سخاء و کرم مطرح شده است: ۱- منت گذاشتن ۲- اسراف در بخشش^۸

نکته دیگر اینکه، از تعاریف «سخاء» در روایات، «بی نیازی جستن و چشم

۱. آیه ۷۷ سوره واقعه

۲. آیه ۱۷ سوره دخان

۳. آیات ۱۰ و ۱۱ سوره انفطار

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۸۱

۵. نهج البلاغه / ۴۷۸

۶. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۱۷۰/۱

۷. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۷۹

طمع نداشتن» به اموال مردم است؛ چنانکه حضرت امیر علیه السلام فرمود: «سَخَاءُ النَّفْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ أَكْثَرُ أَفْضَلُ { مِنْ سَخَاءِ الْبَدَلِ }» یعنی: «سخاوت نفس از آنچه در دستهای مردمان باشد (یعنی طمع نکردن در اموال آنان) از سخاوتِ بخشش برتر است.» و نیز فرمود: «إِنَّ السَّخِيَّ مَنْ جَادَ بِمَالِهِ تَبَرُّعًا وَ كَانَ كَفَّ عَنْ أَمْوَالِ النَّاسِ مُتَوَرِّعًا.»^۱ یعنی: «بخشنده کسی است که مال خود را سخاوتمندانه و بی چشمداشتی می بخشد و از {دستبرد زدن به} اموال مردم، به جهت تقوا خودداری می کند.» این موضوع به آن جهت است که سخاوت، برخاسته از زهد و چشم پوشی انسان از مظاهر دنیوی است.^۳

در سیره امامان علیهم السلام شواهد متعددی هست که بیانگر کمال سخاوت در رفتار آن بزرگواران است. امیرالمؤمنین علیه السلام برترین سخاوت را ايثار دانسته اند^۴ و خود آن جناب، پیش از این عرصه بود؛ آن چنانکه بعد از بخشش طعام خود و خانواده اش به مستمندان، آیاتی از کلام وحی در شأن ایشان نازل شد؛ مانند آیه «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»^۵ یعنی: «و آنها، فقیران را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند»^۶ و نیز آیات آغازین سوره «انسان» که به شهادت مفسرین شیعه و سنی درباره آن حضرت و خانواده گرامی اش نازل شده است.^۷

۱. بحارالانوار / ۷۲ / ۱۰۸

۲. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۱ / ۶۱

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۷۹

۴. همان / ۳۹۶

۵. آیه ۹ سوره حشر

۶. البرهان فی تفسیر القرآن / ۵ / ۳۴۱

۷. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التاویل / ۴ / ۶۷۱ و تفسیر

قمی / ۲ / ۳۹۹

همچنین در سیره آن حضرت از «ابی البوار» روایت شده است که: «در یکی از روزها، حضرت امیر علیه السلام به اتفاق غلامش نزد من آمد و دو عدد پیراهن کرباس از من خریداری کرد و به غلامش فرمود: هر کدام از این دو عدد پیراهن را که می خواهی برای خودت انتخاب کن. غلام به اختیار خود یکی از دو پیراهن را انتخاب کرد و دیگری را علی علیه السلام برداشت و پوشید.»

در نامه امام رضا علیه السلام به فرزند گرامی خویش یعنی امام جواد علیه السلام آمده است: «يَا أَبَا جَعْفَرٍ بَلَّغْنِي أَنَّ الْمَوْلِيَّ إِذَا رَكِبَتْ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ فَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلِ مِنْهُمْ لِنَلَايَنَالُ مِنْكَ أَحَدًا خَيْرًا وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُنْ مَدْخُلُكَ وَمَخْرَجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ فَإِذَا رَكِبْتَ فَلْيَكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ»^۱ یعنی: «ای اباجعفر، شنیده ام غلامان، وقتی می خواهی خارج شوی از درب کوچک تو را بیرون می برند، این کار به جهتِ بخلی است که آنها دارند، تا کسی از تو بهره ای نبرد. تو را سوگند می دهم به حقی که بر تو دارم مبادا بعد از این خارج یا داخل شوی مگر از درب بزرگ؛ هر وقت می خواهی سوار شوی به همراه خود طلا و نقره داشته باش؛ هر کس تقاضائی کرد به او چیزی بده از عموهایت هر کدام تقاضای کمک کردند مبادا کمتر از پنجاه دینار بدهی.»

اینها گوشه ای از عملکرد امامان علیهم السلام است که جملگی معناکننده فضایی چون «سخاوت و کرامت» است.

۳-۲-۱۳- سکوت و سخن به جا

یکی دیگر از فضایل اخلاقی که جایگاه بسیار مهمی در خودسازی دارد،

۱. بحار الانوار / ۴۱ / ۱۶۲

۲. الکافی / ۴ / ۴۳

سکوت در مقابل گناهان زبان و سخنان بیهوده و نیز تفکر قبل از سخن گفتن است. خدای متعال در کتاب مجیدش خطاب به بندگان خویش فرموده است: «قُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا»^۱ یعنی: «به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین باشد! چرا که (شیطان با سخنانی)، میان آنها فتنه و فساد می‌کند؛ همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است.»

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»^۲ یعنی: «ایمان بنده‌ای استوار نگردد تا اینکه دل او استوار شود و دل او استوار نشود تا وقتی که زبان او استوار گردد.» این حدیث نشانگر موضوعیت داشتن «کنترل زبان» در تربیت نفس است.

همچنین قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام مخاطبین را متوجه این حقیقت می‌کنند که سخنان آنها جزئی از رفتارشان محسوب می‌شود؛ خداوند در آیه ۱۸ سوره ق می‌فرماید: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» یعنی: «انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد، مگر اینکه همان دم، فرشته‌ای مراقب و آماده برای انجام مأموریت (و ضبط آن) است.» بنابراین عقل حکم می‌کند که قبل از هر سخنی درباره آن تفکر شود تا اگر منفعت آخرتی یا سودی برای معاش در آن وجود داشت، برزانش جاری سازد و الا سکوت او برای او بهتر است.

حضرت امیر علیه السلام در این باره فرمود: «مَنْ رَأَى مَوْضِعَ كَلَامِهِ مِنْ عَمَلِهِ قَلَّ كَلَامُهُ

۱. آیه ۵۳ سوره اسراء

۲. نهج البلاغه / ۲۵۴

إِلَّا فِيمَا يَغْنِيهِ^۱ یعنی: «هر که سخنش را در شمارِ کارهایش بداند، سخن گفتنش کم می‌شود، مگر در باره‌ی آنچه برایش سودمند باشد.» به همین جهت، گفته‌اند که زبانِ انسانِ عاقل، در پشتِ قلبش هست^۲.

از آنجا که بخش مهمی از گناهان به واسطهٔ زبان و گفتار انسان انجام می‌شود و سکوت مانع از وقوع این دسته از گناهان است امیرمؤمنان علی علیه السلام سکوت و کنترل زبان را موجب خشم شیطان بیان فرمود^۳.

امام صادق علیه السلام نیز در همین زمینه فرمود: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ يُكْتَبُ مُحْسِنًا مَا دَامَ سَاكِتًا فَإِذَا تَكَلَّمَ كُتِبَ مُحْسِنًا أَوْ مُسِيئًا^۴» یعنی: «بنده مؤمن تا زمانی که خاموش باشد، نیکوکار نوشته می‌شود و چون سخن گوید: نیکوکاریا بد کردار نوشته می‌شود.»

علاوه بر این، سکوت، ثمراتِ خیری برای انسان به بار می‌نشانند از جمله: حفظ از لغزش‌ها، کسب وقار و متانت، ایجاد فرصتی مناسب برای تفکر و نیز جلب محبت مردم. چنانکه امام رضا علیه السلام بعد از ذکرِ فوائدِ سکوت، آن را مایهٔ هر خیری بیان فرمود^۵.

از طرف دیگر، با توجه به روایات، سکوت می‌تواند کاستی‌ها و آفاتی نیز داشته باشد مانند: سکوت بدون تفکر^۶، سکوت توأم با غم و ناراحتیِ ظاهری

۱. الکافی / ۲ / ۱۱۶

۲. نهج البلاغه / ۴۷۶

۳. الأمالی للمفید / ۱۱۸

۴. ثواب الأعمال / ۱۶۴

۵. الکافی / ۲ / ۱۱۳

۶. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۱۷

و سکوت برای جلب توجه دیگران؛ هم چنانکه حضرت امیر علیه السلام سکوت متّین را این طور توصیف فرموده است: «إِنْ صَمَتَ لَمْ يُعْمَمَهُ صَمْتُهُ وَإِنْ نَطَقَ لَمْ يُقْلَ خَطَأً... وَيَسْأَلُ لِيُفْهَمَ لَا يُنْصِتُ لِيُعْجَبَ بِهِ وَلَا يَتَكَلَّمُ لِيَفْخَرَ عَلَى مَنْ سِوَاهُ» یعنی: «مؤمن اگر خاموش باشد، در خاموشی، اندوهگین نیست و اگر گویا شود جز حرفِ راست نگوید... خاموشی او برای جلب توجه دیگران نسبت به خویش نیست که (او را بزرگ و صاحب ظرفیت بپندارند) و سخنرانی او برای فخر فروشی بر دیگران نیست.»

براین اساس، خاموشی و سکوتی به عنوان فضیلت اخلاقی محسوب می شود که یا در برابر گناهان زبان صورت پذیرد و یا اینکه توأم با تفکر و عاری از گرفتگی چهره و فخر فروشی باشد.

۳-۲-۱۴- شجاعت

اهل لغت در توضیح «شجاعة» نگاشته اند: «شدة القلب فی الباس: استحکام و صلابت قلب در دشواریها»^۲ خواه در صحنه نبرد باشد؛ خواه در هر سختی دیگر. علمای علم اخلاق، شجاعت را حدّ اعتدالی برای قوه غضبیه انسان دانسته اند که از افراط یعنی "تهوّر و بی باکی" و تفريط یعنی "جبن و ترس" به دور است و تعادلی در آدمی ایجاد می کند که در وقت لزوم، غضب نموده و در موقعیتی دیگر، آنجا که باید حلم ورزد را شناخته و براساس آن عمل می کند.^۳ در حقیقت، شجاعت کمالی است که اعتدالی با اتکاء به خداوند برای انسان ایجاد می کند؛ اعتدالی که قوت قلب را در سختیها و شدائد برای آدمی به همراه دارد. بنابراین

۱. صفات الشیعه / ۲۵

۲. العین / ۱/ ۲۱۲

۳. معراج السعادة / ۲۸

دلیری و بی‌باکی آنگاه یک فضیلت اخلاقی محسوب می‌شود که اساس آن را «اعتماد بر خدا» تشکیل دهد؛ و الا نام آن را «تهور» می‌گذارند که نه تنها فضیلتی نیست؛ بلکه از رذائل اخلاقی محسوب می‌شود.

کلمه شجاعت در قرآن کریم استعمال نشده است؛ اما آیاتی از قرآن کریم به شجاعت اهل ایمان به خاطراتکاء و توکل به خدا و ترس و جُبْن منافقین اشاره دارد؛ چنانکه در آیه ۱۷۳ آل عمران می‌فرماید: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» یعنی: «اینها کسانی بودند که بعضی از مردم به آنان گفتند: [لشکر دشمن] برای حمله به شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید، اما این سخن، برایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست»

و درباره عملکرد منافقین فرموده است: «إِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»^۱ یعنی: «به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه) اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی حفاظ است!»، در حالی که بی حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.»

در روایات شجاعت به عنوان زینتی برای مؤمنین مطرح شده است.^۲ همچنین درسیره معصومین (علیهم‌السلام) شواهدی از دلاوریها و رشادهای آن پیشوایان هست که

۱. آیه ۱۳ سوره احزاب

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۵۹

بیانگر حقیقت این فضیلت اخلاقی است. چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام که خود مظهر شجاعت و دلاوری است و از ناحیه کفار و مشرکین به «الموت الاحمر: مرگ سرخ» ملقب گشته بود^۱ درباره شجاعت پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «كُنَّا إِذَا اخْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِّنَّا أَقْرَبَ إِلَى الْعُدُوِّ مِنْهُ»^۲ یعنی: «چون کارزار دشوار می شد، ما به پناه رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفتیم؛ در آن حالت هیچیک از ما نزدیکتر از ایشان به جبهه دشمن نبود.» دلاوریهای علی علیه السلام در جنگ بدر و احد که سران کفر را به دوزخ واصل فرمود، شهره عام و خاص است.^۳ همچنین نبرد با «عمرو بن عبدود» پهلوان نامور عرب و «مرحب» جنگجوی نامی یهودیان خیبر و هلاکت آن دو به دست حضرتش از صفحات زرین جانفشانیهای آن امام عظیم الشان است.^۴

علی علیه السلام به فرماندارش در بصره مرقوم داشته است: «اگر تمام عرب به من حمله ور شوند، از آنها نخواهم گریخت»^۵.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع لِمَ لَا تَشْتَرِي فَرَسًا عَتِيقًا قَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَأَنَا لَا أَفْرُقُ مِمَّنْ كَرَّ عَلَيَّ وَلَا أَكِرُّ عَلَى مَنْ فَرَمَنِي»^۶ یعنی: «به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند چرا اسب تندرویی برای خویش تهیه نمی کنی؟ فرمود نیازی به آن ندارم؛ زیرا از هر که به من حمله کند، نمی گریزم و هر کسی از من فرار

۱. بحار الانوار / ۴۱ / ۶۲

۲. نهج البلاغه / ۵۲۰

۳. الاستیعاب / ۲ / ۶۲۲ و الإرشاد، ۱ / ۹۱

۴. تاریخ یعقوبی / ۲ / ۵۰ و البدایة و النهایة / ۴ / ۱۶۴

۵. بحار الانوار / ۴۱ / ۶۷

۶. أمالي للصدوق / ۱۷۰

کند، تعقیبش نمی‌کنم.» بیانات و عملکرد معصومین علیهم‌السلام حاکی از آن است که سبب شجاعت بنده مؤمن، ایمان وی به این حقیقت است که هیچ قدرتی نیست مگر از جانب خدا: «لا حول ولا قوة الا بالله» و قدرت پروردگار بر همه چیز مسلط است: «یدالله فوق ایدیهم» و لذا کسی که خود را کارگزار خدا می‌بیند و برای خدا کار می‌کند از هیچ خطری دلهره ندارد و تنها توجهش به خداست. به همین سبب، شجاعت او در مسیر «جهاد فی سبیل الله» نمایانگر می‌شود و نه برای ظلم به نفس و به بندگان؛ همچنانکه حضرت امیر علیه‌السلام، زکات شجاعت را «جهاد در راه خدا» دانست^۱ و در حدیث نبوی، آفت شجاعت «ظلم به بندگان خدا» بیان شده است.^۲

۳-۲-۱۵- شکر

شکر در اصل به معنی اظهار نمودن و آشکار کردن است. چنانکه لغت شناسان در توضیح آن نوشته اند «الشُّكْرُ: عِزْفَانُ الْإِحْسَانِ وَ نَشْرُهُ»^۳ یعنی: «شکر، شناخت نیکی و آشکار نمودن و نشردادن آن است.» و از این جهت در معنای سپاس‌گزاری به کار می‌رود که انسان شاکر با «قلب» و «کلام» و با «کردار» خود نشان می‌دهد و آشکار می‌کند که این نعمات از خداست و با این کار از او سپاس‌گزاری می‌کند.

در قرآن کریم، آیات فراوانی در موضوع «شکر» به چشم می‌خورد؛ همچنانکه خداوند درباره لقمان حکیم می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۳۳

۲. تحف العقول / ۶

۳. لسان العرب / ۴/ ۴۲۳

يَشْكُرُ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ^۱ یعنی: «ما به لقمان حکمت دادیم؛ (و به او گفتیم): شکر خدا را به جای آور؛ زیرا که هر کسی شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده و آن کسی که کفران کند، (زیانی به خدا نمی‌رساند)؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.»

و درباره خشنودی خویش از شکر نمودن بندگان آمده است: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»^۲ یعنی: «اگر کفران کنید، خداوند از شما بی‌نیاز است و هرگز کفران را برای بندگان نمی‌پسندد و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می‌پسندد.»

همچنین هدف از نعماتی چون حیات، شنوایی و بینایی را شکر نمودن بیان فرمود^۳ و نیز شکر بندگان را مایه فزونی نعمات برشمرد^۴ و البته شاکرین را اندک دانست^۵.

با توجه به روایات امامان علیهم‌السلام، اساس شکر، معرفت و توجه قلبی به نعمت‌هاست؛ یعنی در نزد نفس این «توجه و اعتراف» به وجود بیاید که این نعمتها از خداست. به همین جهت است که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَدَّى شُكْرَهَا»^۶ یعنی: «هر که خدا به او نعمتی دهد و او آن را در دلش بفهمد، شکرش را ادا کرده است.»

۱. آیه ۱۲ سوره لقمان

۲. آیه ۷ سوره زمر

۳. آیه ۷۸ سوره نحل

۴. آیه ۷ سوره ابراهیم

۵. آیه ۱۳ سوره سبأ

۶. الکافی ۲ / ۹۶

بررسی روایات حاکی از آن است که "شکر" دارای مراتبی است؛ مرتبه قلبی، مرتبه زبانی و مرتبه جوارحی. مرتبه قلبی در حدیث امام صادق علیه السلام مورد اشاره قرار گرفت که توجّه درونی به نعمت و صاحبِ نعمت است.؛ همان حضرت بر زبان راندن جمله "الحمد لله" را مرتبه‌ی "شکرِ زبانی" دانسته اند.^۱

و نیز در توضیح مرتبه سّوم {شکر جوارحی} فرموده است: «شُكْرُ التَّعَمُّةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ»^۲ یعنی: «شکر نعمت، دوری از محرمات است.» پیداست که این مرتبه شکر، مربوط به همه جوارح انسان می‌شود؛ چنانکه از حضرت امیر علیه السلام نیز روایت شده است که: «شکر المؤمن يظهر في عمله»^۳ یعنی: «شکر مؤمن در عمل او ظاهر می‌شود.»

افزون بر این امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای توجّه به هر نعمتی یک ملاک بسیار مهم بیان فرموده است و آن توجّه به «فقدان آن نعمت» یا «ضدّ آن نعمت» است.^۴ یعنی توجّه به اینکه نبود آن نعمت چه پیامدهایی برای انسان به دنبال دارد. با این «توجّه» معلوم می‌شود که بالاترین نعمت الهی، ایمان است؛ زیرا نبود آن، حسرت ابدی را برای آدمی به همراه دارد.

همچنین در آیات و روایات تصریح شده است که تداوم و ازدیادِ نعمتها، بستگی به شکرگزاری دارد.^۵ در این باره می‌توان به این ماجرا اشاره کرد که برای برخی از اصحاب امامان علیهم السلام که از نعماتی برخوردار بودند، این سؤال مطرح شده

۱. الکافی / ۲ / ۹۶

۲. همان / ۲ / ۸۰

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۷۹

۴. نهج البلاغه، ۲۰۵

۵. مستدرک الوسائل / ۱۲ / ۳۷۰

بود که مبادا بهره مندی ما از نعمات الهی، از باب استدراج^۱ باشد؛ این بود که یکی از آنها به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «من از خدای متعال، ثروت خواستم به من عطا کرد و باز از او فرزند خواستم، به من عطا فرمود و از خدا خواستم به من منزل دهد، عطایم نمود. می ترسم از اینکه اینها استدراج باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ مَعَ الْحَمْدِ فَلَا: به خدا سوگند که با شکر، خطری برای نعمتها نیست»^۲.

در سیره ائمه اطهار علیهم السلام نیز شواهدی هست که برآموزش «شکرگزاری» به اصحاب دلالت می کند؛ از باب نمونه می توان به این ماجرا اشاره نمود: «مِسْمَع بن عبد الملك می گوید: در منی خدمت ابو عبد الله امام صادق علیه السلام نشسته بودیم و انگور تناول می کردیم. سائلی آمد و درخواست کمک کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: این خوشه انگور را به او بدهید. مرد سائل گفت: نیازی به خوشه انگور ندارم، اگر درهمی باشد می پذیرم. امام علیه السلام گفت: خداوند خودش وسعت نعمت به تو بدهد. آن مرد سائل رفت، اما بعد از لختی بازگشت و گفت: همان خوشه انگور را بدهید. ابو عبد الله چیزی به او نداد و گفت: خداوند وسعت و نعمت ارزانی دارد. دیری نگذشت که سائلی دیگر آمد و امام علیه السلام سه حبه انگور برداشت و در دست او گذاشت. مرد سائل سه حبه را گرفت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. خدا را سپاس که به من روزی داد. امام علیه السلام فرمود: قدری صبر کن. و بعد هر دو دست خود را پراز انگور نمود و به سائل داد. سائل

۱. استدراج یکی از سنت های الهی است که درباره ی آنان که کفران نعمت می کنند، رخ می دهد و معنای آن نزدیک شدن تدریجی و گام به گام به عذاب الهی در پوشش بهره مندی و برخوردار از نعمت هاست؛ به گونه ای که در لحظه ی عذاب، آن شخص غافلگیر می شود.

انگور را گرفت و گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حضرت صادق علیه السلام به او فرمود: باز هم صبر کن. بعد به غلام خود گفت: آیا چیزی در کیسه داری؟ غلام پولهای کیسه را بیرون آورد و ما تخمین زدیم که در حدود بیست درهم باشد. امام علیه السلام پولها را گرفت و به سائل داد. سائل پولها را گرفت و گفت: الحمد لله. خدایا این نعمت از تو است از تو که شریک و همتا نداری. باز امام علیه السلام فرمود: قدری تأمل کن. بعد پیراهن خود را از تن خود بیرون آورد و به سائل داد و گفت: این پیراهن را بپوش. سائل پیراهن را گرفت و پوشید و گفت: خدا را شکر که بر تن عریان من لباس پوشید، و گویا گفت: ای ابو عبد الله! خداوند به تو جزای نیک دهد و غیر از این دعائی نکرد و رفت. بعدها ما با خود فکر کردیم که اگر باز هم ادامه می داد، ابو عبد الله الصادق پیوسته به جهت شکرگزاری آن شخص از خداوند، بر عطای خود می افزود.^۱

در این ماجرا بخشش متوالی به آن فرد شاکر و بازپس گیری از کسی که ناشکری نمود، بیانگر تعلیم فضیلت «شکرگزاری» توسط آن امام همام است. ضمن آنکه علاقه وافر آن حضرت را به شنیدن «حمد و سپاس خداوند» نشان می دهد.

نکته آخر اینکه، شکر به خدا اختصاص دارد؛ اما گاهی با توجه به فرمان الهی به «واسطه های فیض ربوبی» نیز متعلق می شود. به طور مثال، از واسطه های فیض خداوند، پدر و مادر انسان است که خداوند در قرآن کریم به شکرگزاری از آنها امر نموده است.^۲ از همین رو امام رضا علیه السلام فرمود: «هرکسی که از بندگان نعمت دهنده، سپاس گزاری نکند، شکر خدای را به جای نیآورده است.»^۳

۱. الکافی ۴/ ۴۹

۲. آیه سوره ۱۴ لقمان

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲/ ۲۴

۳-۲-۱۶- صبر و حلم

صبر از نظر لغوی به معنای «بازداشتن و نگهداشتن» است؛ هم چنانکه اهل لغت گفته‌اند: «أَصْلُ الصَّبْرِ الْحَبْسُ وَكُلُّ مَنْ حَبَسَ شَيْئاً فَقَدْ صَبَرَهُ» یعنی: «اصل صبر، بازداشتن است و هرکسی که چیزی را نگه دارد، در مورد آن صبر کرده است» و در مورد انسان، به معنی نگهداشتن نفس از انجام یک فعل و شکیبایی ورزیدن است. همچنین برخی از لغت پژوهان «حلم» را مترادف با «صبر» بیان داشته‌اند. علاوه بر آن، این معنی را برای آن مطرح نموده و نگاشته‌اند: «الحلم: اناة والعقل»^۲؛ «اناة» در لغت به معنی «حرکت کند» است^۳ و «عقل» به معنی نگهداشتن به کار می‌رود. مثلاً وقتی گفته می‌شود: «اعتقل لسانه» یعنی: «زبانش را نگاه داشت»^۴. بنابراین «حلم»، به معنای بازداشتن و نگهداشتن و متضاد «عجله» است.

خداوند در قرآن مجید، انبیاء و اولیاء خود را به صفات «صبر» و «حلم» ستوده است^۵. همچنین به اهل صبر بشارت داده است که خدا با آنان است^۶ و خوش آمدگویی فرشتگان بهشتی به اهل ایمان چنین است: «سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»^۷

۱. لسان العرب / ۴ / ۴۳۸

۲. لسان العرب / ۱۲ / ۱۴۶

۳. المفردات في غريب القرآن / ۱ / ۹۶

۴. لسان العرب / ۱۱ / ۴۵۹

۵. آیه ۱۱۴ سوره توبه

۶. آیه سوره ۱۵۳ بقره

۷. آیه ۲۴ سوره رعد: سلام بر شما به سبب صبر و استقامتان؛ چه نیکوست سرانجام آن سراسری جاویدان).

اهل بیت علیهم السلام که خود اسوه های بی مانند صبر و حلم بوده اند، صبرا «رأس ایمان» و ثواب آن را برترین ثوابها دانسته^۱ و در بیان انواع صبر فرموده اند: «الصَّبْرُ صَبْرَانِ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَسَنٌ جَمِيلٌ وَأَحْسَنُ مِنْ ذَلِكَ الصَّبْرُ عِنْدَ مَا حَزَمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ»^۲ یعنی: «صبر بر دو گونه است، صبر در هنگام مصیبت که نیکوست و بهتر از آن، صبر در مقابل حرام است.»

در حقیقت جان مایه و اساس عبادات را صبر تشکیل می دهد؛ زیرا انجام واجبات و ترک محرمات توأم با تحمل سختیهاست؛ از طرفی این گوهر صبر است که در مصائب و سختیهای زندگی، ایمان و رضای انسان را به تقدیرات الهی بروز و ظهور می دهد.

بر اساس آیات قرآنی و روایات اهل بیت علیهم السلام «صبر» که مایه ی نجات و خوشبختی و سبب محبت خداست، از دل «یقین» می جوشد. یعنی صابرين کسانی هستند که از یقین بهره مند هستند و چون یقین، دارای مراتب مختلفی است، صبر نیز امری ذو مراتب است. یقین انسان در صبر بر مصائب و بلايا، از آن رونمایان می شود که نشانگر رضایت او به تقدیر الهی و ایمان به خیر خواهی خدا برای بندگان مؤمنش به شمار می رود.

همچنین وقتی انسان، نفس خویش را از انجام شهواتی که به آنها میل دارد و خدا انسان را از آن نهی کرده، باز می دارد و از طرف دیگر سختی عبادات را بر جان می خرد و تحمل می کند، در حقیقت یقین او به رحمت و عذاب خداست که جلوه گرمی شود. از این روست که امیر مؤمنان می فرماید: «الصبر

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۸۲

۲. الکافی / ۲ / ۹۰

ثمره یقین^۱ یعنی: «صبر، میوه درخت یقین است.»

سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) در تعزیت و تسلیت به عزاداران نیز توصیه به «صبر» بوده است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای تسلیت گویی به اشعث که فرزند خود را از دست داده بود فرمود: «يَا أَشْعَثُ إِنَّ تَحْزَنَ عَلَيَّ ابْنِكَ فَقَدْ اسْتَحَقَّ مِنْكَ ذَلِكَ الرَّحْمُ وَإِنْ تَصْبِرْ فَعَلَى اللَّهِ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ خَلَفَ يَا أَشْعَثُ إِنَّ صَبْرْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا جُورُ وَإِنْ جَزَعْتَ جَرَى عَلَيْكَ الْقَدَرُ وَأَنْتَ مَا زُورُ»^۲ یعنی: «اشعث! اگر بر پسر ت اندوهگینی، سزاواری به خاطر پیوندی که با او داری و اگر شکوبا باشی هر مصیبت را نزد خدا پاداشی است. اشعث! اگر شکیبایی پیش گیری حکم خدا برتورفته است و مزد داری و اگر بی تابی کنی تقدیر الهی بر تو جاری است و گناهکاری.»

در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، «حلم» به عنوان زینتِ «علم» معرفی شده است؛ به عبارت دیگر اگرچه که «حلم» نیز نوعی صبر و نگه داشتنِ نفس است، ولی حوزه آن با حوزه صبر تفاوت دارد. چنانکه اشاره شد، صبر در انجام واجبات و ترک محرمات و در برابر مصائب بروز می یابد؛ اما حلم، غالباً مقابل جهل افراد نادان جلوه گرمی شود.

به همین جهت در احادیث امامان (علیهم السلام)، انسان با حلم کسی معرفی شده است که آزار و اذیت جاهلان را تحمل می کند^۳. ممکن است از این تحمل، تلقی ضعف و ذلت شود؛ از همین رو آفتِ حلم را ذلت بیان داشته اند^۴. اما در حقیقت

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۸۰

۲. نهج البلاغه / ۵۲۷

۳. شرح غرر الحکم / ۱۰۵/۳

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۸۷

«تَحْتَمِلُ» انسان با حلم، از سرعجز و زبونی وی نیست؛ بلکه با وجود قدرت و امکان انتقام گیری، عفو و گذشت را پیشه خود می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَإِذَا قَدَرَ أَنْتَقَمَ إِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا وَكَانَ الْجَلْمُ غَالِبًا عَلَى كُلِّ أَمْرِهِ»^۱ یعنی: «بردبار کسی نیست که به سبب عجز و ناتوانی، خاموش شود و هرگاه توانا گردد، انتقام کشد؛ بلکه بردبار کسی است که هرگاه توانا باشد درگذرد و در هرکاری بردباری بر او غالب باشد.» این نوع برخورد با جاهلان، در رفتار امامان (علیهم السلام) به کرات نقل شده است؛ چنانکه درباره امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) آمده است که: «مردی بود در مدینه از اولاد عمر بن خطاب و حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) را می‌آزرد و هرگاه آن حضرت را می‌دید به او دشنام می‌داد و به علی (علیه السلام) ناسزا می‌گفت. روزی برخی از یاران و همنشینان آن حضرت عرض کردند: اجازه فرمائید ما این مرد تبه‌کار بد زبان را بکشیم؟ حضرت به سختی با این کار مخالفت کرد و آنان را از انجام این عمل بازداشت و از حال و روزگار آن مرد را پرسید؛ به آن جناب عرض کردند: جایی در اطراف مدینه به کشت و زرع مشغول است، حضرت سوار شده به مزرعه‌ی آن مرد آمد و هم چنان که سوار الاغش بود، وارد کشت و زرع او شد. آن مرد فریاد زد: کشت و زرع ما را پامال نکن. حضرت همچنان سواره پیش رفت تا به نزد او رسید و پیاده شد و نزد آن مرد نشست و با خوشروئی شروع به شوخی و خنده با او کرد و به او فرمود: چه مبلغی خرج این کشت و زرع کرده‌ای؟ گفت: صد دینار. فرمود: چه مبلغی امید داری که از آن عایدت گردد؟ گفت: من علم غیب ندارم (که چه اندازه عاید می‌شود)! حضرت فرمود: من گفتم: چه مبلغ امید داری به تو برسد (و

نگفتم: چه مبلغ به تو خواهد رسید) گفت: امید دارم دویست دینار از این مزرعه عاید من شود. حضرت کیسه‌ای در آورد که سیصد دینار در آن بود و فرمود: این را بگیر و کشت و زرع تونیز به همین حال برای تو باشد و خدا آنچه امید داری از آن عایدت گرداند. راوی گوید: آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و درخواست نمود که امام از بی ادیها و بدزبانیهای او درگذرد. موسی بن جعفر علیه السلام لبخندی زد و باز گشت (این جریان گذشت تا اینکه روزی) حضرت به مسجد رفت و آن مرد هم نشسته بود. همین که نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: «خدا بهتر می داند که رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد» رفقای آن مرد پرسش ریخته و گفتند: داستان چیست؟ تو که به گونه‌ای دیگر، درباره‌ی این مرد سخن می گفتی؟ (و هرگاه او را می دیدی دشنام و ناسزا می گفتی چه شد که اکنون یکسره عوض شدی و او را مدح و ستایش می کنی؟) گفت: مطلب صحیح همین است که اکنون گفتم و جز این چیز دیگری نمی گویم و شروع کرد به دعا کردن درباره موسی بن جعفر علیه السلام. آنان با او به بحث و گفتگو پرداختند و او به همان گونه پاسخشان را می داد. همین که حضرت به خانه بازگشت به آن کسانی که از ایشان اجازه‌ی کشتن آن مرد را خواسته بودند فرمود: کدام يك از این دوراه بهتر بود؟ آنچه شما می خواستید یا آنچه من انجام دادم؟ من کار او را با آن مقدار پولی که می دانید سرو سامان داده و با آن کار، خود را از شر او آسوده ساختم.^۱ عملکرد امام کاظم علیه السلام در برابر آن فرد، بیانگر حلم حقیقی است؛ یعنی: عفو و گذشت با وجود قدرت و امکان انتقام؛ زیرا صحابه امام علیه السلام در صدد قتل آن مرد بودند؛ ولی آن حضرت ایشان را از این عمل بازداشت، و با رفتار حلیمانه خویش، اسباب هدایت او را فراهم کرد.

۳-۲-۱۷- نظم

نظم در لغت به معنای "جمع کردن" است؛ جمع کردنی روشمند. چنانکه لغت شناسان گفته‌اند: «النَّظْمُ: التَّأْلِيفُ وَنَظْمْتُ اللَّوْثُ أَيْ جَمَعْتُهُ فِي السِّلْكِ»^۱ یعنی: «نظم به معنای جمع کردن است و وقتی گفته می‌شود: مرواریدها را منظم کردم یعنی آنها را به یک رشته درآوردم.» در یک مجموعه‌ی منظم همه چیز در جای خودشان قرار گرفته و جمع شده‌اند؛ به همین جهت، شعرا کلام منظوم می‌گویند؛ زیرا هر کلمه در جای خویش قرار گرفته و مجموع کلمات، معنای مورد نظر را القاء می‌کنند. از همین رو نظم و انضباط، معنایی نزدیک به هم دارند. زیرا انضباط نیز از ضبط و به مفهوم جمع کردن است. «نظم و انضباط» از مهمترین توصیه‌های اهل بیت علیهم‌السلام به دوستان و شیعیانشان بوده که در قالب روایات و سیره آن بزرگواران جلوه گراست. چنانکه آخرین وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزندان و اهل بیت خویش در کنار توصیه به تقوی، سفارش به نظم در امور بوده است. ایشان در آن لحظات بیان فرمود: «أَوْصِيكُمْ بِجَمِيعِ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِكُمْ»^۲ یعنی: «شما را و تمام فرزندان و خاندانم را و کسانی را که این وصیت به آنها می‌رسد، به رعایت تقوای الهی و نظم در امور زندگی، سفارش می‌کنم.» در کنار این مکتوب، رهنمودهای معصومین علیهم‌السلام را در باب نظم می‌توان در قالب عناوین زیر مطرح کرد:

۳-۲-۱۷- آینده نگری و برنامه ریزی (خزم)

درباره آینده نگری و برنامه ریزی بیاناتی از معصومین علیهم‌السلام روایت شده است؛

۱. لسان العرب / ۵۷۸/۱۲

۲. نهج البلاغه / ۴۲۱

از جمله رسول خدا ﷺ در پاسخ به فردی که از ایشان درباره «حزم» سؤال کرد، فرمود: «تُشَاوِرُ امْرَأً ذَا رَأْيٍ ثُمَّ تُطِيعُهُ»^۱ یعنی: «آینده نگری این است که با صاحب نظران مشورت نمایی و از آنها پیروی کنی.»

علی علیه السلام نیز درباره آینده نگری و حزم فرمود: «ثَمَرَةُ الْحَزْمِ السَّلَامَةُ» یعنی: «حاصل دوراندیشی، سلامت است.» و نیز فرمود: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ»^۲ یعنی: «پیروزی به دور اندیشی است و دور اندیشی در به کار انداختن رأی و به کار انداختن رأی در نگاهداشتن اسرار است.» همچنین آینده نگری را در نگریستن به عواقب امور و نیز آمادگی برای انجام کارها بیان فرمود^۳. بنابراین، روایات بیان می‌کند که آینده نگری و مشورت با صاحبان خرد و تجربه، انسان را از لغزش‌ها حفظ می‌کند و امکان برنامه‌ریزی برای امور را به وی می‌دهد.

۳-۲-۱۷-۲- نظم اقتصادی

اقتصاد به معنی میانه روی است^۴ و عنوانی کلی برای اعتدال در تمامی عرصه‌های زندگی است؛ اما به طور مطلق برای نظم و انضباط مالی استعمال می‌شود.

در این باره، بیاناتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است؛ مانند این روایت که: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا خَيْرُ الْأَفْتِصَادِ وَحُسْنُ التَّدْبِيرِ وَجَنَّبَهُ سُوءُ التَّدْبِيرِ وَالْإِسْرَافِ»^۵ یعنی: «چون خدا خیربنده‌ای را بخواهد، میانه روی و حسن

۱. تحف العقول / ۴۶

۲. نهج البلاغه / ۴۷۷

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۷۴

۴. مجمع البحرين / ۱۲۷/۳

۵. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۵۳

تدبیر را به او الهام می‌کند و از تدبیر بد و اسراف دورش می‌دارد» همچنین آن حضرت اقتصاد را باعث بهره‌مندی حدّ اکثری از منابع دانسته^۱ و آن را نیمی از هزینه زندگی معرّفی فرمود^۲. این تعبیر اشاره به آن دارد که «اعتدال و برنامه‌ریزی در هزینه کردن‌ها» می‌تواند قدرت مالی انسان را افزایش دهد و نیمی از مخارج زندگی، با وجود اقتصاد و صرفه‌جویی، تأمین می‌شود.

برآیند روایات این است که فقدان اقتصاد در زندگی، انسان را دچار مشکلات مالی فراوان می‌کند و مشکلات مالی، مانع حرکت وی به سوی کمال خواهد شد. بنابراین اقتصاد در زندگی از لوازم نیل به کمال است. همچنین در روایات اقتصاد را بیشتر در مقابل اسراف و تبذیر بیان نموده‌اند^۳.

ناگفته نماند که در روایات، برای اقتصاد، آفتی نیز مطرح شده که عبارت است از «بخل»؛^۴ یعنی چنانچه در اقتصاد، افراط صورت گیرد، رذیلۀ «بخل» چهره می‌نماید.

۳-۲-۱۷-۳- نظم و مدیریت زمان:

مدیریت زمان عبارت است از استفاده بهینه از سرمایه «وقت». در مدیریت زمان دو گزاره باید مدّ نظر قرار گیرد:

الف- توجه به گوهر ارزشمندی به نام زمان

ب- اولویت بندی کارها^۵

۱. همان

۲. مستدرک الوسائل / ۱۳ / ۳۵۳

۳. همان / ۱۳ / ۳۵۴

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۹۲

۵. مدیریت زمان / ۲۱

این دو گزاره که امروزه در کتابهای مربوط به دانش مدیریت زمان مطرح می‌شود، در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام مورد تأکید قرار گرفته است؛ همچنانکه در بیانات حضرت امیر علیه‌السلام آمده است: «إِنَّ أَوْقَاتَكَ أَجْزَاءُ عَمْرِكَ فَلَا تُنْفِدْ لَكَ وَقْتًا إِلَّا فِيمَا يَنْجِيكَ»^۱ یعنی: «وقتهای تو بخشهای عمر تو هستند؛ پس لحظه‌ای را جز در آنچه موجب رستگاریت شود مصرف نکن.»

همچنین درباره تقسیم کارها در زمان معین فرمود: «إِنَّ لِكُلِّكَ وَ نَهَارَكَ لَا يَسْتَوْعِبَانِ لِجَمِيعِ حَاجَاتِكَ فَأَقْسِمُهَا بَيْنَ عَمَلِكَ وَ رَاحَتِكَ»^۲ یعنی: «شب و روز تو، همه حاجتهایت را فرا نمی‌گیرند؛ پس آنها را بین کارها و استراحت خود قسمت کن.» نیز فرمود: «مَنْ اشْتَغَلَ بِغَيْرِ الْمُهْمِّ ضَيَّعَ الْأَهَمَّ»^۳ یعنی: «آنکه به چیزهای غیر مهم خود را مشغول دارد، کارهای مهمتر را از دست می‌دهد.» چنانکه ملاحظه می‌شود این بیانات، گویای اهمیت «اولویت بندی» در انجام کارهاست که یکی از ارکان مهم مدیریت زمان محسوب می‌شود.

۳-۲-۱۸- آراستگی ظاهری:

اهل بیت علیهم‌السلام آراستگی ظاهری را برای خویشان، خانواده و مردم رعایت می‌نمودند و آن را به عنوان یکی از حقوق مخاطبین خود مورد توجه قرار می‌دادند. این آراستگی، در مواضع مختلفی از جمله به هنگام نماز، در منزل و به وقت دیدار دوستان و آشنایان و عامه‌ی مردم انجام می‌شده است؛ چنانکه در سیره نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که: «أَنَّهُ صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وآلِهِ‌وَسَلَّمَ كَانَ يَنْظُرُ فِي الْمِرْآةِ وَ يُرْجِلُ جُمَّتَهُ وَ

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۱۵۹

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ۳۱۴ / ۲۰

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۷۷

يَمْشِيْطُ وَرَبَّمَا نَظَرَفِي الْمَاءِ وَسَوَى جُمَّتَهُ فِيهِ وَلَقَدْ كَانَ يَتَجَمَّلُ لِأَصْحَابِهِ فَضْلاً
عَلَى تَجَمُّلِهِ لِأَهْلِهِ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ عَبْدَهُ إِذَا خَرَجَ إِلَى إِخْوَانِهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُمْ
وَيَتَجَمَّلَ^۱ یعنی: «رسول خدا ﷺ عادتش این بود که به آینه نگاه و موی سرش
را صاف می کرد و شانه می زد. و چه بسا این کار را در برابر آب انجام می داد و
موی سر خود را درست می کرد؛ نه تنها برای خاندان خود، بلکه برای اصحاب
خویش نیز خود را آراسته می کرد و می فرمود: خدا دوست دارد که بنده اش وقتی
برای دیدن برادران از خانه بیرون می رود، خود را آماده کرده و زینت کند.» همین
طور درباره امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است که: «كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ
ع قَاوُزَةٌ مِشْكٌ فِي مَسْجِدِهِ فَإِذَا دَخَلَ لِلصَّلَاةِ أَخَذَ مِنْهُ فَتَمَسَّحَ بِهِ»^۲ یعنی:
«حضرت زین العابدین شیشه ای از مشک در جا نماز داشت هر وقت به نماز
می ایستاد از آن مشک استفاده می کرد.»

در سیره امام رضا (علیه السلام) نیز آمده است: «كَانَ جُلُوسَ الرِّضَاعِ فِي الصَّيْفِ عَلَى
حَصِيرٍ وَفِي الشِّتَاءِ عَلَى مِسْحٍ وَلُبْسُهُ الْعَلِيْظَ مِنَ الثِّيَابِ حَتَّى إِذَا بَرَزَ لِلنَّاسِ
تَزَيَّنَ لَهُمْ»^۳ یعنی: «در تابستان، فرش حضرت رضا (علیه السلام) حصیر و بوریا بود و در
زمستان روی نمدمی نشست و پیراهنی زبرو خشن می پوشید، مگر آن زمانی که
می خواست پیش مردم آید که در آن وقت لباس زیبا و بهتری می پوشید.»

حسن بن جهم روایت کرده است: «خَرَجَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ ع فَوَجَدْتُ مِنْهُ
رَائِحَةَ التَّجْمِيرِ»^۴ یعنی: «حضرت رضا (علیه السلام) از منزل خارج شد و بوی خوش بخور

۱. مکارم الاخلاق / ۳۴ و بحار الانوار / ۲۴۹/۱۶

۲. الکافی / ۵۱۵/۶

۳. وسائل الشیعة، ۵۳/۵

۴. الکافی / ۵۱۸/۶

از آن جناب ساطع بود.» ملاحظه می شود که پوشیدن لباس مناسب و پاکیزه و شانه زدن به موها و مرتب نمودن محاسن و نیز استعمال عطر، به فراوانی در سیره پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام ذکر شده است.

علاوه بر اینها رعایت بهداشت فردی نیز از دیگر شاخصه های اخلاقی معصومین علیهم السلام است. اموری مانند: استحمام و شستن بدن، مسواک زدن و نیز توصیه هایی درباره پرهیز از پر خوری، از جمله مسائل بهداشتی مورد تأکید روایات است.^۱ آنچنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «رَكْعَتَانِ بِالسَّوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سَوَاكِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ بِالسَّوَاكِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ»^۲ یعنی: «به جا آوردن دو رکعت نماز با مسواک زدن دندانها، بهتر از خواندن هفتاد رکعت نماز بدون انجام این کار است.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: اگر برای امتم دشوار نبود، آنها را به مسواک زدن با هر نمازی مأمور می کردم.» همچنین ائمه اطهار علیهم السلام پر خوری را موجب بروز بیماریها و نیز قساوت قلب بیان فرموده اند.^۳

۱. بحار الانوار / ۶۳ / ۴۲۵

۲. الکافی / ۳ / ۲۲

۳. مستدرک الوسائل / ۱۶ / ۲۲۱

- ۴-۱- (فصل اوّل) حقوق و مناسبات همسران
- ۴-۲- (فصل دوّم) مناسبات والدین و فرزندان
- ۴-۳- (فصل سوّم) صلّه رحم

بخش چهارم
اخلاق خانوادگی

مقدمه

بخش مهمی از آموزه‌های قرآن و عترت علیه السلام به توصیه‌هایی دربارهٔ مناسبات اعضای خانواده مربوط است. این مطالب از آن جهت که به روابط بین افراد خانواده اختصاص دارد و از آن رو که در حوزه‌ای محدود ترنسبت به سایر نهاد‌های اجتماعی است، از اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی تمایز می‌یابد.

آنچه که یک خانواده را تشکیل می‌دهد، افرادی هستند که نسبت‌های ویژه‌ای با یکدیگر دارند که عبارتند از همسران، والدین، فرزندان و خویشاوندان.

آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام با در نظر داشتن این مناسبات، به بیان حقوق متقابل هریک از اعضای خانواده پرداخته است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۴-۱- حقوق و مناسبات همسران

قرآن کریم تاکید ویژه‌ای به تشکیل خانواده دارد؛ چنانکه در آیاتی صراحتاً به ازدواج توصیه شده است. برای مثال در آیه ۳۲ سوره نور، خداوند ضمن ترغیب «بی همسران» به ازدواج، به بی‌نیاز شدن آنها وعده داده است. همچنین قرآن کریم از هدیه‌ای الهی برای همسران خبر داده است. این موهبت عظیم که اساس

هر خانواده‌ای را تشکیل می‌دهد، موَدّت و دوستی بین زن و مرد است.^۱ همین محبّت و الفت است که در آغاز، خانواده‌ای را می‌سازد و همسران را در تحمّل سختیها و مشکلات زندگی مدد می‌رساند. از طرف دیگر، قرآن دستور ویژه‌ای برای عفو و گذشت همسران داده است. در آیه ۱۴ سوره تغابن بعد از اشاره به اختلافات بین همسران و نیز بین والدین و فرزندان آمده است: «إِنْ تَعَفُّوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» یعنی: «اگر عفو کنید و چشم‌پوشید و ببخشید، (خدا شما را می‌بخشد)؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است». «عفو» و «صفح» و «غفر» هر سه به معنای بخشیدن و گذشت کردن است. این نوع فرمان که با سه لفظ مختلف و در کنار یکدیگر آمده است، در آیات قرآنی بی‌نظیر است و اهمیت مدارا و عفو و بخشش را برای خانواده‌ها مشخص می‌کند. هرانسان غیر معصوم، کاستیها و خطایابی دارد. اگر قرار باشد که همسران برای هریک از این کمبودها با اشتباهات، یکدیگر را توبیخ یا تنبیه کنند، موجودیت خانواده مورد تهدید جدّی قرار می‌گیرد. به همین سبب، آیه مزبور که فرمانی منحصر به فرد است، گذشت و نادیده گرفتن را به این شکل توصیه نموده است.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز توجه ویژه‌ای به مدارای با همسر شده است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باره می‌فرماید: «أَوْصَانِي جَبْرِئِيلُ ع بِالْمَرْأَةِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي طَلَقُهَا إِلَّا مِنْ فَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ»^۲ یعنی: «آنقدر جبرئیل درباره‌ی مدارا با «همسر» سفارش کرد تا اینکه گمان کردم طلاق دادن زن، جز به سبب فحشای آشکار، جایز نیست».

یکی از تعبیرات زیبای قرآن درباره‌ی همسران، تعبیر «لباس» است. خداوند،

۱. آیه ۲۱ سوره روم

۲. الکافی ۵/ ۵۱۲

زن و شوهر را لباس همدیگر معرفی فرموده است: «هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ»^۱ یعنی: «آنها لباس شما هستند و شما نیز لباس آنها هستید.» توجه به کارکرد و فواید لباس، نشان دهنده برخی از وظایف زن و شوهر در قبال یکدیگر است. به طور مثال، لباس، انسان را از خطراتی حفظ می‌کند و نیز عیب‌های آدمی را می‌پوشاند و مایه زیبایی انسان می‌شود. به همین ترتیب می‌بایست، هریک از همسران مایه صیانت همسر خود از خطرات، پوشاننده زشتی‌ها و عیب‌های او و نیز اسباب آراستگی وی باشد.

جهت‌گیری روایات این موضوع نیز برخاسته از آیات قرآنی است؛ همچنانکه پیامبر اسلام ﷺ خانواده را محبوب‌ترین و عزیزترین بنا در اسلام معرفی فرمود^۲. امام باقر علیه السلام نیز دو رکعت نماز افراد متأهل را بهتر از هفتاد رکعت نماز افراد غیر متأهل بیان کردند^۳.

همان حضرت درباره محبت و الفت همسران فرمود: «هرکسی که از دوستان ما باشد به همسرش بیش تراظهار محبت می‌کند»^۴. همچنین ابراز محبت به همسران را از اخلاق پیامبران بیان داشت^۵.

در برخی از روایات دستورات کاربردی و عملی برای تقویت پایه‌های مهرورزی همسران دیده می‌شود. چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا أَحَبَبْتَ رَجُلًا فَأَخْبِرْهُ بِذَلِكَ فَإِنَّهُ أَثْبَتُ لِلْمَوَدَّةِ بَيْنَكُمَا»^۶ یعنی: «هرگاه دوستی و محبت

۱. آیه ۱۸۷ سوره بقره

۲. بحار الانوار / ۱۰۰ / ۲۲۲

۳. من لایحضره الفقیه، ۳ / ۳۸۴

۴. الجواهر السنیه / ۲۰ / ۲۲

۵. الکافی / ۵ / ۳۲۰

۶. همان / ۲ / ۶۴۴

کسی را در دل داری، با خبرش کن که پایه دوستی میان شما استوارتر خواهد گشت. «از همین جهت رسول اکرم ﷺ فرمود: «قَوْلُ الرَّجُلِ لِلْمَرْأَةِ إِنِّي أُحِبُّكَ لَا يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِهَا أَبَدًا»^۱ یعنی: «این سخن مرد که به همسرش می‌گوید «تورا دوست دارم»، هرگز از قلبش خارج نخواهد شد. این بیان، بر تحکیم پایه‌های خانواده به واسطه «ابراز محبت» اشاره دارد.

محور دیگر احادیث این موضوع، به تعاملات همسران اختصاص دارد. این روایات خود به موضوعات محدودتری تقسیم بندی می‌شوند که در ادامه ملاحظه می‌گردد.

۴-۱-۱- بردباری و خوش رفتاری همسران

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به مانند قرآن کریم، تأکیدات فراوانی نسبت به بردباری و گذشت، ملاحظه می‌شود. از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است که: «هر زنی که در برابر بد اخلاقی‌های شوهرش بردباری کند، خداوند ثواب آسیه را به وی عطا خواهد کرد»^۲ و در مقابل نیز فرمود: «هر مردی که همسر بد اخلاقش را تحمل کند، خداوند متعال در برابر هر بار که صبر کند به اندازه صبر حضرت ایوب به او پاداش عطا خواهد کرد»^۳.

همچنین در اشاره به علائم همسران بد اخلاق فرمود: «زن بد، عذر شوهرش را نمی‌پذیرد و خطاهایش را نمی‌بخشد»^۴.

۱. همان / ۵ / ۵۶۹

۲. بحار الانوار / ۱۰۰ / ۲۴۸

۳. مکرم الاخلاق / ۲۱۳

۴. بحار الانوار / ۱۰۰ / ۲۳۵

در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام نیز "بخشش اشتباهات زنان"، از حقوق آنها برگردن همسرانشان بیان شده است^۱. بنابراین مدارا و عفو و گذشت از مهمترین توصیه‌های معصومین علیهم السلام در حوزه اخلاق خانوادگی است.

موضوع دیگری که در روایات مطرح شده است، خوش رفتاری همسران با یکدیگر است. پاره‌ای از روایات در این زمینه، جنبه‌ی تشویق و ترغیب دارد و پاره‌ای صبغه‌ی تهدید و تحذیر. به طور مثال در روایات آمده است که: «مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: من همسری دارم که وقتی به منزل می‌روم به استقبال من می‌آید و وقتی بیرون می‌روم مرا بدرقه می‌کند و هرگاه مرا اندوهگین می‌بیند، می‌پرسد چه چیزی تورا غمگین ساخته؟ اگر برای روزی است که آن به عهده تو نیست و دیگری آن را به عهده گرفته (یعنی خداوند) و اگر راجع به امور آخرتی است، پس خداوند براندوخت بیافزاید (و بیشتر اتمام آبادی آخرت را داشته باشی). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری خداوند را کارگزارانی است و این زن یکی از آنان است و او نصف اجر شهید را خواهد داشت»^۲.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که وقتی سعد بن معاذ (از اصحاب رسول خدا) از دنیا رفت، جنازه‌ او را غسل داده و کفن نمودند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بدون عبا و کفش، جنازه‌ او را تشییع فرمود و با دست مبارک خویش جنازه‌ سعد را در قبر نهاده و او را تدفین کرد. در این هنگام مادر سعد برخاست و گفت: «ای سعد! بهشت گوارا باد بر تو!» رسول خدا فرمود: «آرام باش و با پروردگارت تندی مکن؛ زیرا سعد اکنون گرفتار فشار قبر شد. راوی می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و مردم نیز بازگشتند و به آن حضرت گفتند: یا رسول الله ما دیدیم برای

۱. من لایحضره الفقیه، ۲/ ۶۲۱.

۲. من لایحضره الفقیه، ۳/ ۳۹۰.

سعد چه کردی که با احدی نکردی؛ توبی رداء و کفش دنباله جنازه‌اش را رفتی. فرمود فرشته‌ها بی‌ردا و پای برهنه دنبال او بودند و من نیز مانند آنها حرکت کردم. گفتند راست و چپ تابوتش را گرفتی؟ فرمود دستم به دست جبرئیل بود و هر جا را می‌گرفت می‌گرفتم. گفتند: شما دستور غسلش را دادی و بر او نماز خواندی و او را به دست خود در گور نهادی و با این حال فرمودی که سعد فشار قبر دارد؟ فرمود: «آری، او با خانواده‌ی خود بداخلاقی می‌کرد»^۱

این روایات نشانگر اهمیت فوق العاده‌ی خوش رفتاری همسران با یکدیگر است. این امر چنان حساسیتی برخوردار است که فقدان آن موجب عدم مقبولیت سایر اعمال می‌شود. چنانکه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که: «هر زنی که با زبان، شوهرش را بی‌آزارد، خداوند از او توبه و کفاره و هیچ عمل خیر دیگری را نمی‌پذیرد تا آنکه شوهر خود را از خویش راضی کند؛ اگر چه روزها را روزه بگیرد و شبها را به عبادت پردازد، برده‌ها را در راه خدا آزاد کند و سوارانی در راه حق به جبهه‌های مسلمین بفرستد {با همه‌ی این خیرات چنانچه همسر خود را آزار دهد} در شمار اولین کسانی است که به آتش جهنم وارد می‌شود و همین عواقب برای مردی خواهد بود که به همسرش ستم می‌کند»^۲.

این هشدارهای سنگین، از آن روست که بد رفتاری و بد زبانی همسران، مایه‌ی از هم پاشیدگی خانواده‌ها می‌شود که مفاسد بسیار زیادی را در پی دارد.

۴-۱-۲- آراستگی همسران

ظاهر آراسته‌ی همسران برای یکدیگر، از توصیه‌های مکرر در روایات

۱. امالی للصدوق / ۳۸۵

۲. من لا یحضره الفقیه، ۴ / ۱۵

اهل بیت علیهم السلام است. ائمه اطهار، آراستگی را از حقوق همسران بیان کرده و آن را مایه «عفت» بیشتر آنها دانسته اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «بر مرد واجب است که غذا و لباس همسرش را تأمین کند و با صورت و قیافه بد براو ظاهر نشود.»^۱

همچنین فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که مطیع شوهر باشد، برای او آرایش کند ولی زینتش را برای بیگانگان ظاهر نسازد و بدترین زنان شما زنی است که در غیاب شوهر، {برای نامحرمان} زینت کند.»^۲

امام باقر علیه السلام نیز فرمود: «بر زن لازم است خودش را خوش بو کند؛ بهترین لباس هایش را بپوشد، به بهترین وجه زینت کند و با چنین وصفی به استقبال شوهرش برود».^۳

همچنین در سیره امام هفتم علیه السلام آمده است: «دَخَلَ الْحَسَنُ بْنُ الْحُجَّهِمِ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام - وَقَدْ اخْتَضَبَ بِالسَّوَادِ فَقَالَ إِنَّ فِي الْخَضَابِ أَجْرًا وَالْخَضَابُ وَالتَّهَيُّةُ مِمَّا يَزِيدُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي عِفَّةِ النِّسَاءِ وَلَقَدْ تَرَكْتُ نِسَاءَ الْعِفَّةِ بِتَرْكِ أَزْوَاجِهِنَّ التَّهَيُّةَ»^۴ یعنی: «حسن بن جهم به دیدار امام موسی بن جعفر علیه السلام آمد و آن حضرت محاسن خود را خضاب نموده بود؛ امام علیه السلام فرمود: در خضاب پاداشی است و خضاب و زینت کردن در بدن و لباس از جمله چیزهایی است که خداوند متعال به واسطه آن به عفت و صلاح زنان

۱. الکافی / ۵ / ۵۱۱

۲. بحار الانوار / ۱۰۰ / ۲۲۸

۳. همان

۴. من لا يحضره الفقيه، ۱ / ۱۶۳

می‌افزاید. از اسباب بی‌عفتی زنان این است که شوهرانشان، آراستگی ظاهر، زینت و نظافت بدن را رها کرده‌اند. «چنانکه در این روایات بیان شده است، ظاهر مناسب همسران، علاوه بر آنکه حق متقابل هریک از آنهاست، موجب پاکدامنی آنها نیز می‌شود.

۴-۱-۳- کمک‌رسانی در انجام امور خانواده

بخشی از روایات این باب مربوط است به توصیه‌های معصومین علیهم‌السلام به «انجام امور خانواده توسط همسران». در سیره اهل بیت علیهم‌السلام، تلاش برای رفع نیازهای خانواده، به وفور دیده می‌شود.^۱ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تقسیم بندی کارها برای حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا س، امور بیرون از خانه را به امیرمؤمنان علیه‌السلام و امور منزل را به حضرت فاطمه علیها‌السلام سپردند.^۲ همچنین در قالب احادیث متعددی، همکاری همسران را در انجام امور خانواده گوشزد نموده‌اند. از آن حضرت روایت شده است که: «هر زنی به منظور اصلاح امور خانه چیزی را از جایی بردارد و در جای دیگر بگذارد، خدا نظر رحمت بر او خواهد کرد و هرکسی که مور نظر خدا واقع شود، به عذاب الهی گرفتار نخواهد شد».^۳ این روایات نشانگر آن است که همکاری زوجین در امور منزل، نه تنها موجب قوام خانواده می‌شود، بلکه لطف و رحمت الهی را نیز بر کانون خانواده سرازیر می‌سازد و سعادت همسران را در پی خواهد داشت.

۴-۲- مناسبات متقابل والدین و فرزندان

مطالب مربوط به این قسمت، در ذیل سه عنوان "احسان و احترام به والدین"، "رعایت احترام میان فرزندان" و "رعایت حقوق فرزندان" ارائه می‌شود.

۱. بحارالانوار / ۱۶ / ۲۲۷

۲. قرب الإسناد / ۲۵

۳. بحارالانوار / ۱۰۰ / ۲۴۷

۴-۲-۱- احسان و احترام به والدین

می توان گفت که احترام و رعایت حقوق والدین از مشترکات همه ادیان و بلکه تمام آدمیان است. در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام، بارها به رعایت حرمت والدین و امداد آنها سفارش شده است؛ چنانکه بعد از معصومان علیهم السلام در مورد هیچ کسی چنین تأکیدی دیده نمی شود. در کنار آن و به تناسب، حقوقی هم فرزندان بر عهده والدین دارند که در احادیث به آنها اشاره شده است. در ادامه، آموزه های دینی در حوزه حقوق متقابل والدین و فرزندان بررسی می شود.

خدای متعال در قرآن کریم، احسان و احترام به والدین را در کنار مباحث مهمی چون توحید و عبودیت بیان فرموده است. در آیه ۲۳ از سوره اسراء آمده است: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» یعنی: «پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو.»

این همجواری، بیانگر اهمیت فوق العاده احترام گزاردن به پدر و مادر است. ضمن آنکه در آیه مزبور به حد و مرز احترام نیز اشاره شده است؛ چنانکه فرموده است به پدر و مادر خود «أف» نیز مگویید؛ یعنی نباید کوچکترین توهینی درباره والدین روا داشت. همچنین در آیه ۲۴ سوره اسراء با نوعی استعاره، به فروتنی و تواضع در مقابل والدین توصیه شده است: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» این آیه ی شریفه، بیان می دارد که انسان نباید برای پدر و مادرش گردنکشی کند، بلکه نهایت احترام را باید در برابر آنها به جا آورد

و در حق آنها دعا کند که: «خدایا همانگونه که آن دو، زمانی که من کودک بودم مرا با سرمهربانی بزرگ کردند، تو نیز رحمت خویش را شامل حال آنها کن.»

در منابع اسلامی، به پاره‌ای از وظایف والدین در مقابل فرزندان نیز اشاره شده است؛ مسائلی مانند نامگذاری مناسب فرزندان^۱، خیرخواهی و رفع حوائج مادی و دنیوی آنان^۲ و تعلیم و تربیت صحیح فرزندان^۳، از جمله اموری است که به طور مسبوط بیان شده است.

در احادیث امامان علیهم‌السلام، نیکی به پدر و مادر به عنوان بزرگترین فریضه معرفی شده است^۴. در برخی از روایات، با استناد به آیات قرآنی، این موضوع مورد تأکید قرار گرفته است. برای مثال می‌توان به این مورد اشاره کرد: «ابوولاد حناط گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم خدای متعال که می‌فرماید: «به پدر و مادر خود احسان کنید» این احسان چیست؟ فرمود: احسان این است که با آنها به خوبی رفتار کنی و آنها را مجبور نکنی که چیزی را که احتیاج دارند از تو بخواهند، اگر چه بی‌نیاز باشند (بلکه باید بدون اینکه آنها اظهار کنند، تو وظیفه خود را انجام دهی) مگر خدای متعال نمی‌فرماید: «هرگز به نیکی نخواهید رسید، مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید» سپس امام صادق علیه‌السلام فرمود: سخن خداوند که: «اگر یکی از ایشان یا هر دوی آنها پیر شدند، به آنها آف مگو و با آنها تندی مکن» یعنی اگر تو ناراحت کردی به آنها «آف» مگو و اگر تو را زدند با آنها تندی مکن و اینکه فرمود: «با آنها سخنی شریف و کریمانه بگو» یعنی اگر تو را زدند بگو: «خدا شما

۱. آیه ۳۶ سوره آل عمران

۲. آیه ۶۷ سوره یوسف

۳. آیه ۱۳ سوره لقمان

۴. غرر الحکم و درر الکلم ۳۰۶

را بیامزد؛ سخن شریف این است. و اینکه در قرآن فرمود: «از روی مهربانی برای آنها تواضع کن» یعنی دیدگانت را به آنها خیره مکن، بلکه با مهربانی و دلسوزی به آنها بنگر و صدایت را از صدای آنها بلندتر مکن و دستت را بالای دست آنها مگذار و {در راه رفتن} از آنها پیشی مگیر.^۱

همان حضرت درباره آیه (لَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍ) فرمود: «لوعلم الله لفظة أوجزني ترك عقوق الوالدین من أف لاتی به»^۲ یعنی: «اگر خداوند در منع نافرمانی والدین، لفظی کوتاه تر از این کلمه سراغ داشت، همان را بکار می برد.»

تعبیر "اف" در زبان عربی کلمه‌ای برای اظهار انزجار و ناراحتی است؛^۳ شاید بتوان گفت که معادل آن در زبان فارسی کلمه‌ی "آه" هست که در هنگام ناراحتی بر زبان رانده می‌شود.

در احادیثی هم در پاسخ به سؤالات مخاطبان، حقوق والدین و فرزندان مطرح شده است؛ مانند روایت امام هفتم از پیامبر ﷺ که مطابق آن فردی از پیامبر ﷺ سوال کرد: حق پدر بر فرزندش چیست؟ فرمود: «نام پدر را برای خود نگذارد و جلوتر از پدر حرکت نکند و قبل از او ننشیند و موجب ناسزا گفتن مردم به او نشود»^۴. که این مصادیق همگی نشانه‌هایی برای تعظیم و احترام به والدین است.

در سیره آن بزرگواران نیز احترام به والدین به وضوح دیده می‌شود. ایشان، هم خود احترام فوق العاده‌ای برای والدین خویش قائل و عامل بودند و هم به

۱. الکافی / ۲ / ۱۵۸

۲. تفسیر نور الثقلین / ۳ / ۱۵۱

۳. لسان العرب، ۷ / ۹

۴. الکافی / ۲ / ۱۵۸

دوستان خویش این مهم را گوشزد می‌کردند.

در سیرهٔ امام سجاد علیه السلام آمده است که آن حضرت با مادر خویش در یک ظرف غذا نمی‌خورد؛ وقتی از علت آن سؤال کردند، فرمود: «می‌ترسم به لقمه‌ای دست ببرم که مادرم قصد برداشتن آن را داشته باشد»^۱. این عملکرد، بیانگر اوج احترام به والدین است.

در روایتی دیگر ابراهیم بن مهزم می‌گوید: «شبی از نزد امام صادق علیه السلام خارج شدم و به منزل رفتم و بگو مگویی بین من و مادرم ایجاد شد؛ فردا که به نزد امام صادق علیه السلام رفتم، ابتدائاً به من فرمود: ای ابا مهزم! چرا با مادرت در سخن گفتن درستی کردی؟ نمی‌دانی که شکم او زمانی منزل تو بوده و دامن او گهواره‌ات بوده است؟ مگر نه اینکه سینه او ظرفی برای تغذیه تو بوده است؟ عرض کردم آری. فرمود: پس دیگر با او چنین سخن مگو»^۲.

۴-۲-۲- رعایت احترام میان فرزندان

در کانون خانواده علاوه بر والدین، احترام فرزندان بزرگتر نیز مورد تأکید امامان علیهم السلام قرار گرفته است؛ چنانکه در خانوادهٔ امیرمؤمنان علیه السلام این احترام ملاحظه می‌شود. نقل است که: «مَا تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ بَيْنَ يَدَيِ الْحَسَنِ إِعْظَامًا لَهُ وَلَا تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِعْظَامًا لَهُ»^۳ یعنی: «امام حسین علیه السلام در حضور امام حسن علیه السلام به احترام آن حضرت، سخن نمی‌گفت، همین طور محمد بن حنفیه در حضور امام حسین علیه السلام تکلم نمی‌کرد».

۱. خصال، ۲/ ۵۱۷.

۲. بصائر الدرجات / ۲۴۳.

۳. بحار الانوار / ۳۱۹/۴۳.

۴-۲-۳- رعایت حقوق فرزندان

در احادیث، حقوقی که فرزندان بر عهده والدین دارند نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ به طور مثال از نبی اکرم ﷺ خطاب به امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که: «يَا عَلِيُّ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَأَدَبَهُ وَيَضَعَهُ مَوْضِعاً صَالِحاً»^۱ یعنی: «حق فرزند به پدرش این است که برای او اسم خوب انتخاب کند، خوب تربیتش نماید و در کار شایسته‌ای مستقرش سازد.» در روایات دیگر، اموری چون تعلیم قرآن، تهیه رزق حلال، تزویج و تعلیم شنا و تیراندازی، به عنوان حقوق فرزندان بر عهده والدین بیان شده است.^۲

۴-۳- صلۀ رحم

«صلۀ رحم» از نظر لغوی، به معنای پیوستن با خویشان و نزدیکان است؛ چه خویشان «نسبی» مانند والدین، برادران و خواهران، عموها، عمه‌ها، دایی‌ها، خاله‌ها و فرزندان آنها و چه خویشان «سببی» که به واسطه ازدواج به عنوان فامیل و بستگان هر فرد شناخته می‌شوند. برقراری رابطه، رفت و آمد، کمک رسانی و حل مشکلات اقوام از جمله اموری است که مورد تأکید فراوان قرآن و روایات است که در ادامه شواهدی از آیات و روایات این موضوع، ارائه می‌شود.

در قرآن کریم، «صلۀ رحم» به تعبیر مختلفی مطرح شده است. در آیه ۲۱ سوره رعد آمده است: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» یعنی: «کسانی که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده، برقرار می‌دارند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی محاسبه (در قیامت) بیمناکند، (به سعادت همیشگی بشارتشان بده)

۱. من لایحضره الفقیه، ۴/ ۳۷۲

۲. نهج الفصاحة / ۴۴۷

ائمه اطهار علیهم السلام این آیه را بیانگر اهمیت صلّه رحم دانسته اند.^۱ شبیه به آن، در آیه ۲۷ سوره بقره نیز دیده می‌شود. با این تفاوت که در سوره بقره، خداوند متعال، به کسانی که «صلّه رحم» را رعایت نمی‌کنند، هشدار داده است. آن چنانکه قاطع رحم را مستوجب لعن خداوند معرفی فرموده است. این آیات نشانگر آن است که صلّه رحم موجب رضایت خداوند و سعادت انسان می‌شود.

در کنار این آیات و از خلال دیگر بیانات قرآن مجید می‌توان به اهمیت رسیدگی به نزدیکان و خویشاوندان پی برد. در آیتی مانند آیه ۹۰ سوره «نحل»، آیه ۲۶ «اسراء»، آیه ۲۲ «نور» و آیه ۳۸ سوره «روم»، کمک رسانی به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان توصیه شده است. نکته قابل توجه در این آیات، تقدم خویشاوندان نیازمند بر دیگران است که بیانگر اهمیت رسیدگی به بستگان محتاج می‌باشد.

شاهد دیگر بر این امر آن است که اولین دعوت علنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متوجه خویشاوندانش بود. آن حضرت در پی نزول آیه «و انذر عشیرتک الاقربین»^۲ ابتدا، از آنها دعوت نمود که به اسلام بگروند. همگی این آیات گویای ضرورت رسیدگی و ایجاد رابطه با خویشان و اقوام است.

در سخنان و نیز در سیره معصومین علیهم السلام، توصیه و توجه به صلّه رحم دیده می‌شود. از آنجا که صلّه رحم از دستورات الهی است، ائمه اطهار علیهم السلام اهتمام ویژه‌ای به آن داشته‌اند. آن چنانکه در بیانات و در رفتار ایشان به کرات ملاحظه می‌گردد. آن بزرگواران «صلّه رحم» را موجب رضای پروردگار، زیاد شدن رزق و روزی، طول عمر، پاک شدن اعمال و آسانی حساب در روز قیامت بیان فرموده‌اند.

۱. الکافی / ۳ / ۲۲۶

۲. آیه ۲۱۴ سوره شعراء

سلیمان بن هلال می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «قبیله‌ای هست که نسبت به یکدیگر احسان می‌کنند و صلّه رحم می‌نمایند، فرمود این است که اموالشان زیاد شود و تعدادشان افزایش می‌یابد و همواره چنین باشند تا از یک دیگر بپزند و چون از هم بریدند، آن فزونی از ایشان برداشته می‌شود»^۱.

این حدیث دلالت بر این دارد که صلّه رحم باعث ازدیاد در رزق و روزی می‌گردد. همچنین جهم بن حمید گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خویشاوندانی دارم که دین مرا ندارند آیا آنها بر من حقی دارند؟ فرمود: آری، چیزی باعث قطع شدن خویشاوندی نمی‌شود و اگر هم دین تو باشند دو حق پیدا کنند؛ حق خویشاوندی و حق اسلام^۲.

امام رضا علیه السلام نیز در همین زمینه می‌فرماید: «چه بسا که مردی تنها سه سال از عمرش باقی مانده است اما به خاطر صلّه رحم خداوند آن باقیمانده را تبدیل به سی سال می‌کند»^۳.

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: «صِلَةُ الْأَرْحَامِ تُزَكِّي الْأَعْمَالَ وَتُنْمِي الْأَمْوَالَ وَتَدْفَعُ الْبُلُوَى وَتُيسِّرُ الْحِسَابَ وَتُنْسِي فِي الْأَجَلِ»^۴ یعنی: «صلّه رحم باعث پاک شدن اعمال و زیاد شدن اموال و دفع بلاها و آسان شدن حساب قیامت و تأخیر در اجل می‌گردد». این حدیث، بیانگر بسیاری از آثار مثبت صلّه رحم است که در سطور قبل مورد اشاره قرار گرفت.

علاوه بر این در احادیث مربوط به صلّه رحم، عواقب نامطلوبی برای قطع

۱. الکافی / ۲ / ۱۵۴

۲. همان / ۲ / ۱۵۷

۳. همان / ۲ / ۱۵۰

۴. تحف العقول / ۲۹۹

رابطه با اقوام و کناره‌گیری از آنها بیان شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَحَبُّ رَبِّي جَبْرِئِيلُ عَ أَنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ يُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ مَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَ لَا قَاطِعٌ رَحِمٌ»^۱ یعنی: «جبرئیل به من خبر داده است که بوی بهشت از راهی به مسافت هزار سال به مشام می‌رسد ولی کسی که پدر و مادرش از او راضی نباشد و نیز کسی که قطع رحم کند بهره‌ای از آن نخواهد داشت.»

در بحث قرآنی صلۀ رحم، بیان شد که قطع رحم موجب لعن الهی است. لعن به معنی دوری از رحمت خداست.^۲ براین اساس، اگر صلۀ رحم مایه آن همه برکات می‌شود، در مقابل کسی که قطع رحم می‌کند، از رحمت خدا محروم می‌شود و عواقب بسیار بدی در انتظار وی خواهد بود. به همین جهت امام سجاد علیه السلام ضمن وصایای خود به فرزند گرامیشان امام باقر علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَ مُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ»^۳ یعنی: «از رفاقت با کسی که از اقوام خود بریده پرهیز؛ زیرا من او را در سه جای قرآن لعن شده یافتم.»

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قاطع رحم را محروم از بهشت بیان فرموده اند.^۴ بر این اساس و با توجه به تأکیدات فراوان قرآن و روایات بر هر مسلمانی لازم است که به صلۀ رحم توجه داشته و بر آن همت گمارد.

۱. معانی الاخبار/ ۳۳۰

۲. مجمع البحرین / ۳۰۹/۶

۳. الکافی / ۳۷۶/۲

۴. خصال، ۱۷۷/۱

۵-۱- (فصل اول) رذایل اخلاق اجتماعی

۵-۲- (فصل دوم) فضایل اخلاق اجتماعی

بخش پنجم
اخلاق اجتماعی

مقدمه

بخشی از آموزه‌های قرآن کریم و ائمه اطهار علیهم‌السلام که در قالب بیانات و سیره ایشان به دست رسیده است، مربوط می‌شود به نحوه تعامل و برخورد صحیح و خداپسندانه با مردم و سرفصلهایی چون آداب معاشرت، تکریم و احترام به مردم، ویژگیهای همنشینان، انفاق، عدالت و انصاف و وحدت و تعاون و... را شکل می‌دهد. هریک از این موضوعات اخلاقی که در نظر آورده شود به نوعی در تهذیب نفس افراد ریشه دارد. به طور مثال اگر کسی اهل انفاق و عدالت و انصاف هست، این فضایل اخلاقی وی، ظهور و بروزِ نفسِ مهذب اوست. بنابراین اخلاق اجتماعی از این جهت، ارتباط نزدیکی با اخلاق فردی دارد. به عبارت دیگر اخلاق اجتماعی حاکم نمی‌شود مگر اینکه تک تک افراد جامعه در ترکیه خویش تلاش کنند. اما موضوعات اخلاق اجتماعی از آن جهت نسبت به اخلاق فردی متمایز می‌شوند که در نحوه برخورد با دیگران نمود پیدا می‌کنند. از این روست که تحت عنوانی مستقل مطرح می‌شوند. نظر به تنوعی که عناوین اخلاق اجتماعی دارد، ذیل دو سرفصل کلی «فضایل» و «رذایل» بررسی می‌شوند. در بخش فضایل اخلاق اجتماعی، مهمترین توصیه‌های قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم‌السلام درباره برخورد صحیح مؤمنین با یکدیگر، مطرح می‌شود. همچنین در بخش رذایل

اخلاق اجتماعی به بعضی از پدیده‌های ناپسند اجتماعی که مورد تحذیر دین اسلام قرار گرفته است، پرداخته خواهد شد.

۵-۱-۱- رذایل اخلاق اجتماعی

همانطور که پیشتر اشاره شد، در آموزه‌های اسلامی پیرایش جان از آلودگی‌های اخلاقی مقدم بر آرایش آن به کمالات اخلاقی است. از این رو این بخش، با ذکر رذایل اخلاقی آغاز می‌شود. نمونه‌هایی از مهمترین رذایل اخلاقی از این قرار است:

۵-۱-۱- تکبر

«تکبر» از ریشه «کبر» است که به معنای «بزرگی» می‌باشد و در وزن «تفعّل» به معنای «بزرگ داشتن» یا «بزرگ پنداشتن» است.^۱ مانند واژه «تشبه» که خود را «شبه چیزی نمودن» معنا می‌دهد. کلمه هم ریشه «تکبر» که در قرآن کریم مکرر استعمال شده، «استکبار» است که به معنای «طلب نمودن بزرگی» است و همان مذمت و فرجام ناگواری که برای «تکبر» بیان شده برای «استکبار» نیز مطرح است.^۲ تکبر یک معنای مثبت و ویژه نیز دارد که مخصوص خداوند متعال است و لذا یکی از اسماء الهی «متکبر» است.^۳ اما غیر از خداوند این کلمه درباره هرکسی که به کار رود معنای مذمومی می‌دهد؛ لذا «تکبر» درباره مخلوقات، به عنوان یک رذیله اخلاقی محسوب می‌شود. بنابراین قرآن کریم و تصریح روایات تفسیری، نخستین گناهی که مخلوق در برابر خداوند انجام

۱. العین / ۵ / ۳۶۱

۲. آیه ۷۲ سوره اعراف

۳. آیه ۲۳ سوره حشر

داد، تکبر بود^۱ که مربوط به سرپیچی ابلیس از فرمان الهی مبنی بر سجده کردن بر آدم علیه السلام بود. قرآن کریم درباره این ماجرا بیان می‌دارد که علت عدم سجده ابلیس بر آدم علیه السلام تکبر وی بوده است^۲؛ از آن جهت که او خود را بهتر و بزرگوارتر از آدم علیه السلام می‌دانست؛ به همین سبب بر او سجده نکرد^۳. همین تکبر موجب خذلان و عذاب ابدی برای او گشت. همچنین در آیاتی دیگر، فرجام متکبرین را آتش جهنم بیان فرموده است^۴.

افزون اینکه در روایات تحذیرات و هشدارهایی جدی در رابطه با تکبر وجود دارد؛ چنانکه اشاره شد براساس روایات، نخستین گناهی که خدا با آن معصیت شد «تکبر» بود^۵ که ابلیس در موضوع سجده بر آدم مرتکب آن گشت؛ از همین رو امیرمؤمنان علی علیه السلام تکبر را بزرگترین دام ابلیس معرفی فرموده است^۶.

امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز در رهنمودهای خود به هشام بن حکم بیان داشته است: «يَا هِشَامُ إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ كِبَرٍ الْكِبَرُ رِذَاءُ اللَّهِ فَمَنْ نَازَعَهُ رِذَاءَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ^۷ یعنی: «هشام، از تکبر پرهیز؛ زیرا هر که به اندازه‌ی دانه‌ای در دل کبر داشته باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. کبر یا نیت، ردای خداست و هر که با خداوند برسر‌دایش ستیز کند، خداوند او را در آتش افکند.»

۱. البرهان فی تفسیر القرآن / ۱ / ۱۷۷

۲. آیه ۱۳ سورة اعراف

۳. آیه ۱۲ سورة اعراف

۴. آیه ۷۲ سورة زمر

۵. البرهان فی تفسیر القرآن / ۱ / ۱۷۷

۶. نهج البلاغه / ۲۹۴

۷. تحف العقول / ۳۹۶

نیز امام صادق علیه السلام در توضیح گناه کبر فرموده است: «الْكِبْرُ أَنْ تَغْمِصَ النَّاسَ وَتَشْفَةَ الْحَقَّ»^۱ یعنی: «تکبر این است که مردم را خوار شماری و حق را سبک شماری».

همچنین آن حضرت در روایتی دیگر، متکبرین را دورترین افراد از رحمت خدا بیان فرمود^۲. تذکر این نکته ضروری است که مراتب تکبر مختلف است؛ به این معنا که تکبر در مقابل فرمان الهی نسبت به «خودبزرگ بینی» متکبرین در برابر دیگران، گناه بسیار بزرگتری است. خصوصاً اینکه آن تکبر منجر به سرپیچی از اوامر خداوند شود.

علاوه بر این، احادیث علّت «تکبر» را ضعف نفس انسان متکبر و ذلّتی که وی در درون خود می بیند، بیان کرده اند^۳ همچنین فرجام کبرورزیدن را، آتش جهنم، دوری از رحمت خدا، از دست دادن جایگاه اجتماعی و ایجاد کینه و دشمنی در دیگران بیان نموده اند^۴. از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که: «بِالتَّكْبَرِ يَكُونُ الْمُتُّ»^۵ (آمدی ۳۱۰) یعنی: «تکبر موجب دشمنی می گردد».

آیات و روایات راه درمان تکبر را در توجّه درونی انسان به حقیقت خویش دانسته اند. به همین سبب در مواضع متعددی از قرآن کریم به ماجرای خلقت انسان از نطفه ای بی ارزش اشاره شده است و با این تذکر، استکبار ورزیدن او را زیر سوال برده است. به طور مثال در آیه ۷۷ از سوره «یس» می فرماید: «أَوَلَمْ

۱. الکافی / ۲ / ۳۱۰

۲. امالی للصدوق / ۳۰۶

۳. الکافی / ۲ / ۳۱۲

۴. بحار الانوار / ۷۰ / ۱۸۰-۲۴۰

۵. غرر الحکم و درر الکلم / ۳۱۰

يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ یعنی: «آیا انسان نمی داند که ما او را از نطفه‌ای بی ارزش آفریدیم؟ و او (به جای فروتنی) به مخاصمه‌ی آشکار با ما برخاست.»

در نهج البلاغه نیز آمده است: «مَا لِابْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ حَيِّفَةٌ»^۱ یعنی: «آدمی را با فخر فروشی چه کار؟ او که در آغاز نطفه ای گندیده و در پایان مرداری بد بو است.»

بنابراین، متذکر شدن انسان به ناچیزی خویش، راهی برای درمان تکبر در برابر پروردگار است. در حُطَب حضرت امیر علیه السلام تعریفی از اهل تقوا به میان آمده است که توجه به آنها، می تواند کمک شایانی به انسان نماید تا خود را بهتر و بزرگتر از دیگران نبیند. آن حضرت در خطبه‌ای که به توصیف اهل ایمان و تقوا پرداخته است، می فرماید: «كُلُّ سَعْيٍ أَخْلَصَ عِنْدَهُ مِنْ سَعْيِهِ وَ كُلُّ نَفْسٍ أَصْلَحَ عِنْدَهُ مِنْ نَفْسِهِ»^۲ یعنی: «(انسان مؤمن) کار و کوشش هر کسی را از عمل خود خالص ترمی داند و هر کسی را از خود بهتر و صالح تر می بیند.» اگر انسان با در نظر گرفتن پی آمدهای رذیله «تکبر» در صدد رسیدن به گوهر فروتنی هست، با تشبّه به مؤمنین توصیف شده در کلام علی علیه السلام امکان نیل به این کمال ارزشمند را برای خویش فراهم می کند؛ زیرا از آموزه‌های آن حضرت است که: «هیچ کسی خود را شبیه گروهی نساخت مگر اینکه در زمره آنها شد»^۳.

۵-۲-۱- دروغ

«دروغ» که ترجمه فارسی واژه «کذب» است به معنای بر زبان راندن و به طور

۱. نهج البلاغه / ۵۵۵

۲. الکافی / ۲۶/۲

۳. نهج البلاغه / ۵۰۶

کلی و انمود کردن امری برخلاف واقعیت آن است.^۱ با این توضیح که در حوزه دین و اخلاق، آن عملی به عنوان دروغ شناخته می شود که دو عنصر علم و عمد در آن لحاظ شده باشد. به تعبیر دیگر چنانچه فردی سخنی بگوید که برخلاف واقع باشد، اما در این خلاف گویی عمدی نداشته باشد یعنی به سبب جهل و سهو، کلامی برخلاف واقع بیان نماید، مرتکب گناه کبیره دروغ نشده است؛ از همین رو فقهاء، دروغ بستن به خدا، پیامبر اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام را تنها در صورتی مُبطل روزه می دانند که از روی عمد انجام پذیرد.^۲

در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام دروغ به عنوان یکی از بزرگترین گناهان معرفی شده است. قرآن کریم دروغگویی را از اوصاف اشخاص بی ایمان دانسته است^۳ و محرومیت از هدایت و رحمت خداوندی را از پی آمدهای دروغگویی بیان داشته است.^۴

همچنین در احادیث اهل بیت علیهم السلام، دروغ به عنوان کلید همه گناهان و موجب ویران شدن ایمان معرفی شده است.^۵ ضمن اینکه سبب دروغ گفتن را رذالت و حقارت نفس بیان نموده اند.^۶

اهل بیت علیهم السلام، دروغ را موجب مطرود شدن از درگاه الهی^۷، لعن فرشتگان^۸،

۱. قاموس قرآن / ۷ / ۹۷

۲. مسالک الافهام، ۲ / ۱۹

۳. آیه ۱۰۵ سوره نحل

۴. آیه ۲۸ سوره غافر و آیه ۶۱ سوره آل عمران

۵. بحار الانوار / ۶۹ / ۲۶۳

۶. الاختصاص / ۲۳۲

۷. مفاتیح الجنان / ۳۴۶

۸. مستدرک الوسائل / ۹ / ۸۶

محروم شدن از عبادات^۱ و نیز کاستی در رزق و روزی^۲ دانسته اند.

افزون براین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره عدم دوستی با فرد دروغگو می فرماید: «إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَيُبْعِدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ»^۳ یعنی: «از دوستی با دروغگو پرهیز که او شبیه سراب است، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور می نماید.» حضرت امیر علیه السلام در این حدیث، دروغگورا به سراب تشبیه کرده اند و این سخن بسیار رسا است؛ زیرا همچنانکه پیشتر اشاره شد «دروغ» عبارت است از: «اظهار امری برخلاف واقعیت آن»؛ درست به مانند سراب که نوید آبی در نزدیکی می دهد و وقتی به آن نگریسته می شود، آن را آب می پندارند، در حالیکه جز خشکی چیزی در کار نیست.

همان حضرت در تعبیر دیگری، انسانِ دروغگورا با شخصِ مُرده یکسان دانسته اند و در توضیح آن فرموده اند که وقتی به سخنِ انسانی نتوان اعتماد کرد، آن شخص، فرقی با یک جسد بی جان ندارد^۴.

نکته دیگر آنکه براساس روایات معصومین علیهم السلام شوخی کردن، مجوزی برای دروغ گفتن نیست. امام سجاد علیه السلام در این زمینه فرموده است: «اتَّقُوا الْكَذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جَدٍّ وَهَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ»^۵ یعنی: «از دروغ کوچک و بزرگ، چه شوخی و چه جدی

۱. التهذيب، ۲/ ۱۲۲

۲. التحفة السنية / ۳۲۳

۳. نهج البلاغه / ۴۷۶

۴. غررالحکم، ۲۲۰: «الکذاب والمیت سواء فإن فضيلة الحي علی المیت الثقة به فإذا لم یوثق بکلامه بطلت حیاته»

۵. ارشاد القلوب / ۱/ ۱۷۸

بپرهیزید زیرا که هرگاه کسی دروغ کوچک گفت، دروغ بزرگ گفتن هم برای او عادی می‌گردد.»

بنابراین، دروغ چه کوچک چه بزرگ، به شوخی یا به جدی، گناه است و می‌بایست که از آن اجتناب نمود. تنها در دو صورت است که می‌توان بنابر ضرورت، کلامی برخلاف واقع گفت که عبارتند از: "تقیه" و "اصلاح میان مردم". در ادامه به توضیح درباره این موارد استثنایی پرداخته می‌شود.

۱- تقیه:

این کلمه از ریشه «وقی» و به معنی محافظت و نگه داشتن است^۱ و در اصطلاح دینی به عدم بیانِ باور یا اظهار خلاف عقیده، برای مصون ماندن از آسیب دشمن اطلاق می‌شود^۲. یکی از مواردی که خداوند به مؤمنین اجازه داده است تا برخلاف واقعیات سخن بگویند، زمانی است که جان و مال ناموس آنها در خطرِ صدمات دشمن قرار گرفته باشد. در چنین حالتی، فرد مؤمن مجاز است که با حفظ اعتقاد قلبی خویش، مطالبی را برخلاف آن ایمان درونی، بر زبان آورد و یا اطلاعات نادرستی به دشمن بدهد. قرآن کریم درباره عدم دوستی با دشمنان اسلام می‌فرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً»^۳ یعنی: «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)؛ مگر اینکه از آنها بپرهیزید (و به خاطر هدفهای مهمتری تقیه کنید).

۱. المفردات في غريب القرآن / ۸۸۱/۱

۲. اعتقادات الامامیه، ۲/ ۱۳۷

۳. آیه ۲۸، سوره آل عمران

همچنین آیه ۱۰۶ سوره نحل درباره تقیه کردن «عمار یاسر» نازل شده است؛ وقتی عمار در معرض کشته شدن توسط مشرکان مکه قرار گرفت، سخنانی را از روی تقیه و برخلاف اعتقادات درونی خود اظهار کرد.^۱ خداوند در این آیه شریفه کار او را عملی مجاز و بی اشکال بیان فرموده است. حتی زمانی که انسان در معرض خطر جانی قرار دارد می تواند سوگندی برخلاف واقع نیز یاد کند. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: «إِذَا حَلَفَ الرَّجُلُ بِاللَّهِ تَقِيَّةً لَمْ يَضُرَّهُ»^۲ یعنی: «اگر کسی از روی تقیه قسم یاد کند، زبانی (گناهی) برای او ندارد.» با وجود این بهتر آن است که در این موارد ضروری تا حد ممکن «توریه»^۳ نمود و از دروغ گفتن اجتناب کرد.

۲- اصلاح میان مردم:

اگر انسان برای زدودن و رفع کدورت و کینه و ایجاد محبت و دوستی دروغ بگوید و از این طریق بین دو گروه و یا دو نفر صلح و آشتی برقرار کند، این نوع دروغ حرام نیست. به طور مثال اگر دو نفر یا دو گروه با هم قهر کرده باشند و فرد سوئی پیش یکی از آنها رفته و از قول یکی از طرف دعوا بگوید که فلانی در غیاب شما از شما تعریف و تمجید نموده و از اینکه با شما قهر نموده، اظهار ناراحتی می کرد (در حالیکه چنین سخنانی به هیچ وجه رد و بدل نشده است) و در نزد آن طرف دعوا نیز همین مطالب را بگوید تا آنها را با هم آشتی دهد، چنین دروغ گفتنی نه تنها مذموم و ناپسند نیست، بلکه مورد توصیه دین نیز هست.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن / ۵۱۵/۱۲

۲. بحار الانوار / ۴۱۱/۷۲

۳. یعنی بیان مطلبی به صورت دو پهلو که قابل تطبیق بر مصداق واقعی و غیر واقعی باشد.

در توصیه‌های پیغمبر اکرم به امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَبُّ الْكَذِبِ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي الْفُسَادِ»^۱ یعنی: «ای علی، خداوند متعال دروغی را که برای آشتی و اصلاح باشد، دوست دارد و از راست گفتنی که مفسده‌انگیز است، بیزار است.»

چنانکه امام صادق علیه السلام نیز فردی که با دروغ گفتن در پی اصلاح و آشتی میان مردم باشد را دروغگو و کذاب نمی‌دانند.^۲ باید توجه داشت که در این مورد استثنایی، منافع شخص دروغگو مطرح نیست؛ بلکه اصلاح و آشتی بین مسلمانان در میان است و این صلح و دوستی از چنان اهمیتی برخوردار است که برای نیل به آن جواز دروغ گفتن صادر شده است.

۵-۱-۳- تهمت و بهتان

از دیگران گناھانی که با دروغ گویی قرابت معنایی دارد، ردیله «تهمت زدن» است. تهمت و بهتان که گاه از آن به "افک" نیز یاد می‌شود عبارت است از آنکه کلام یا رفتار زشتی را بدون اینکه از فردی سرزنش، به او نسبت دهند. مثلاً گفته شود که فلانی مرتکب چنین گناه یا خطایی شده است، در حالیکه آن شخص چنین کاری را نکرده باشد. حال فرقی ندارد که این نسبت دروغ در حضور یا در غیاب آن فرد به وی نسبت داده شود؛ در هر دو صورت گناه بزرگ "تهمت" شکل پذیرفته است.

قرآن مجید در آیه ۵۸ سوره احزاب به این گناه اشاره و آن را گناهی بزرگ دانسته است. همچنانکه در آیه ۱۱۲ سوره نساء نیز به تقبیح و مذمت بهتان

۱. من لا یحضره الفقیه، ۴/ ۳۵۳

۲. الکافی / ۲ / ۳۴۲

پرداخته است. علاوه بر این در احادیث امامان علیهم السلام، تهمت زدن به مسلمانان به عنوان معصیتی عظیم معرفی شده است که آثار و عواقب ناگواری را به دنبال خواهد داشت. از باب نمونه امام صادق علیه السلام درباره فرجام تهمت زدن می فرماید: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انَّمَا الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمُتُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ»^۱ یعنی: «همین که مؤمن برادر (دینی) خود را تهمت بزند، همچون حل شدن نمک در آب، ایمان از دلش زدوده می شود.»

امام رضا علیه السلام نیز از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت فرموده است که: «مَنْ بَهَتَ مُؤْمِنًا أَوْ مُؤْمِنَةً أَوْ قَالَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ أَقَامَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى تَلٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَخْرُجَ مِمَّا قَالَهُ فِيهِ»^۲ یعنی: «کسی که در حق مرد مؤمنی یا زن مؤمنه ای چیزی بگوید که وی انجام نداده است یا اینکه صفت زشتی را که در او نیست به او نسبت دهد، خداوند او را بر تلی از آتش نگاه می دارد تا اینکه از آنچه در حق او گفته است، بیرون رود.» اشاره به اینکه تا پاک شدن از گناه "تهمت" در آتش معذب خواهد بود.

۵-۴- غیبت

«غیبت» بروزن «زینت» و به معنای بدگویی کردن از دیگران در نبود آنهاست و یکی از گناهان بزرگ مربوط به زبان است که جنبه ای اجتماعی دارد. فقها و دانشمندان علوم دینی با توجه به آیات و روایات برای گناه «غیبت» ویژگی هایی را بر شمرده اند که آن را از سایر گناهان متمایز می سازد. از جمله شرایط و قیود مربوط به غیبت عبارتند از اینکه: «شخصی که از او غیبت می شود، مسلمان

۱. الکافی / ۳۶۱/۲

۲. عیون اخبار الرضا، ۳۳/۲

باشد. دیگر اینکه افشا کردن عیبی پنهان در میان باشد؛ آنچنانکه غیبت شونده از اینکه مردم آن را بدانند ناراحت شود؛ پس اگر کسی گناهی را علناً انجام می‌دهد و ابایی از آگاهی مردم از آن ندارد، سخن گفتن از آن گناه، غیبت محسوب نمی‌شود؛ بلکه از جهت اشاعه فحشاء، گناه به شمار می‌رود.

همچنین اگر عیب و گناه مذکور، واقعیت نداشته باشد، بازگو کردن آن، مصداقِ تهمت و افتراء است که خودگناهی کبیره است و قبلاً مورد اشاره قرار گرفت.^۱

علمای علم اخلاق، عواملی را نیز به عنوان ریشه‌های غیبت مطرح کرده‌اند که از جمله می‌توان به «سوء ظن»، «حسد و رزی»، «بیان عیوب دیگران برای سر پوش نهادن به عیبهای خود»، «تحقیر دیگران برای بزرگ جلوه دادن خویشتن» اشاره کرد.^۲

قرآن به صراحت مؤمنان را از غیبت کردن نهی فرموده است؛ چنانکه در آیه ۱۲ سوره حجرات می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید و هیچ يك از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.»

مطابق روایات شأن نزول، این آیه در باره دو نفر از یاران رسول خدا ﷺ

۱. المکاسب ۱/ ۳۲۰

۲. معراج السعادة / ۳۴۰

نازل شده است که «سلمان فارسی» را غیبت کرده بودند. این دو نفر، سلمان را فرستاده بودند که برود از خدمت حضرت رسول ﷺ برای آنان غذا بیاورد؛ حضرت نیز سلمان را نزد «اسامه بن زید» که انباردار قافله بود فرستاده بود. اسامه به آنان می‌گوید: غذا تمام شده است و چیزی پیش من نیست، سلمان نیز دست خالی برمی‌گردد. آن دو نفر می‌گویند اسامه، بخل ورزیده است و پشت سر سلمان هم می‌گویند: اگر او را سرچاه پرآبی بفرستیم، خشک خواهد شد! آن گاه خودشان راه می‌افتند که نزد اسامه بروند با اینکه پیامبر ﷺ به آنان این اجازه را نداده بود. حضرت به آنان فرمود: چه شده است که می‌بینم دهانتان آلوده به گوشت است؟ گفتند: یا رسول الله ما امروز گوشتی دریافت نکردیم! فرمود: گمراه شده‌اید. شما داشتید گوشت سلمان و اسامه را می‌خوردید و در پی آن ماجرا، این آیه نازل شد^۱.

خطاب این آیه با مؤمنان است؛ زیرا در آغاز آیات عبارت «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» آمده است و این می‌تواند مؤید آن مطلب باشد که شرط وقوع غیبت مسلمان بودن غیبت شونده است. چنانکه تعبیر «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» نیز گویای همین موضوع است.

نکته دیگر اینکه آیه فوق، «غیبت» را به خوردن گوشت جسد برادر تشبیه کرده که حاوی نکات ظریفی است؛ از جمله اینکه غیبت شونده را تشبیه به «جسد» کرده است. از آن رو که «جسد» قادر به دفاع از خود نیست و در مقابل هیچ آسیب و صدمه‌ای، واکنشی از خود ندارد. به همین شکل، فردی که در جمعی حضور ندارد و مورد غیبت واقع می‌شود، قادر نیست تا از خود دفاع کند.

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن / ۹ / ۲۰۳

همچنین غیبت کردن از آن روبه خوردن «جسد» شبیه است که اگر آبروی مؤمنی ریخته شود به هیچ وجه قابل جبران نخواهد بود؛ هم چنانکه جراحات و زخم های اجسادِ مردگان، التیام نمی یابد.

در نکوهش غیبت، روایات متعددی نیز از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. این احادیث از تنوع خاصی برخوردار است. به این ترتیب که برخی از آنها به بیان معنای «غیبت»، برخی به اقسام آن و بخشی هم به بیان عواقب ناگوار «غیبت» اختصاص دارد.

چنانکه از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که: مَنْ ذَكَرَ رَجُلًا مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا عَرَفَهُ النَّاسُ لَمْ يَغْتَبْهُ وَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْ خَلْفِهِ بِمَا هُوَ فِيهِ مِمَّا لَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ اغْتَابَهُ وَمَنْ ذَكَرَهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بَهَتَهُ^۱ یعنی: «هر که پشت سر مردی چیزی را بگوید که در او هست و مردم می دانند که آن چیز در او هست، غیبت او را نکرده و هر که پشت سر کسی چیزی را بگوید که در او هست ولی مردم نمی دانند، غیبتش را کرده و هر که پشت سر کسی چیزی بگوید که در او نیست، به او بهتان زده است.»

و از امام صادق علیه السلام حدیثی به این مضمون در بیان غیبت نقل است: «الْغَيْبَةُ أَنْ تَقُولَ فِي أَخِيكَ مَا سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَمَّا الْأَمْرُ الظَّاهِرُ فِيهِ مِثْلُ الْحِدَّةِ وَالْعَجَلَةِ فَلَا وَابُّهُتَانُ أَنْ تَقُولَ فِيهِ مَا لَيْسَ فِيهِ»^۲ یعنی: «غیبت آن است که درباره ی برادر دینی ات، چیزی را بگویی که خدا بر او پوشانده است و اما چیزی را که در وجود او آشکار و ظاهر است مثل تندخویی و شتابزدگی، (گفتن آن)

۱. الکافی ۳۵۸/۲

۲. همان

غیبت نیست و بهتان آن است که درباره اش چیزی که در او نیست، بگوئی.^۱ از این روایات چنین استفاده می شود که وجودِ عیب در کسی به تنهایی نمی تواند جوازی برای غیبت کردن باشد. نمی توان در توجیه غیبت کردن گفت: «این مطالب که درباره فلان شخص گفتم واقعیت است و در او هست.» زیرا اگر عیب مذکور در وی نباشد مرتکب گناه سنگین تر «بهتان» شده است. آری، اگر انسانی متجاهر به «فسق» بود، یعنی از اینکه مردم عیب و گناه او را ببینند باکی نداشت، پشت سر چنین فردی سخن گفتن گناه نیست؛ زیرا او رضایت ضمنی خود را با فسقِ علنی خود ابراز داشته است. اما اگر مؤمنی مرتکب گناهی شد یا اینکه در او عیبی هست که خود متوجه آن نیست و راضی به بازگو کردن آن هم نیست، به هیچ عنوان نمی توان به بهانه اینکه «غیبت نیست، واقعیت است» پشت سر او عیب جویی کرد.

در روایات اهل بیت علیهم السلام، غیبت کردن، عملی حرام و موجب نابودی اعمال نیک^۱، از بین رفتن دین^۲، مانع قبولی اعمال و محرومیت از بهشت^۳ بیان شده است. از باب نمونه، در حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «روز قیامت فردی را می آورند و او را در برابر خداوند نگاه می دارند و نامه عملش را به او می دهند. او حسنات خود را در آن نمی بیند، می گوید: خدایا این نامه عمل من نیست؛ زیرا من طاعات خود را در آن نمی بینم! به او گفته می شود: پروردگار تو گمراه نمی گردد و چیزی را فراموش نمی کند، عمل توبه سبب غیبت کردن از مردم از بین رفته است. سپس فرد دیگری را می آورند و نامه عملش را به او

۱. بحار الانوار / ۷۲ / ۲۵۷

۲. الکافی / ۲ / ۳۵۶

۳. وسائل الشیعة، ۱۲ / ۲۸۸

می دهند، در آن طاعت‌های فراوانی می بیند، می گوید: خدایا این نامه عمل من نیست، زیرا من این طاعتها را نداشته‌ام! به او می گویند: چون فلان شخص غیبت تو را کرده بود، حسناتش به توداده شده است.^۱

یکی از جهاتی که پیشوایان الهی علیهم السلام درباره غیبت گوشزد نموده‌اند، این موضوع است که غیبت کردن، منحصر به زبان نیست؛ بلکه اظهار عیب و گناه مؤمن دیگر در غیاب او به هر طریقی اعم از گفتن، نوشتن، اشاره و کنایه، حرام و از مصادیق غیبت به شمار می رود.

عایشه می گوید: «دَخَلْتُ عَلَيْنَا امْرَأَةً فَلَمَّا وَلَّتْ أَوْمَأْتُ بِيَدِي أَنَّهَا قَصِيرَةٌ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ اغْتَبَتَهَا وَنَهَانِي عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ»^۲ یعنی: «زنی برما وارد شد و هنگامی که داشت می رفت، بادستم اشاره کردم که او قد کوتاه است، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: غیبتش را کردی و مرا از چنان کاری نهی کرد.» در این ماجرا عایشه، بادست به عیب آن زن اشاره کرده است و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متذکر شده که این اشاره، غیبت او محسوب می شود.

همچنین بر مبنای روایات، حرمت گوش دادن به غیبت، مانند حرمت غیبت کردن است چنانکه از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «السَّمْعُ لِلْغَيْبَةِ أَحَدُ الْمُعْتَابَيْنِ»^۳ یعنی: «شنونده غیبت، خود یکی از غیبت کننده هاست.» وظیفه فرد مؤمن در برابر غیبت کردن از مؤمنی که حاضر نیست، دفاع کردن از اوست.

۱. بحارالانوار / ۷۹ / ۲۵۹

۲. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۱۱۸ / ۱ و المحجة البيضاء ج ۵ / ۲۵۸

۳. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۲۱

امام باقر (علیه السلام) درباره اهمیت «ردّ غیبت از مؤمن» می فرماید: «مَنْ اغْتَيْبَ عَنْهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَنَصَرَهُ وَأَعَانَهُ نَصَرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَنْ اغْتَيْبَ عَنْهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ وَلَمْ يُعِنْهُ وَلَمْ يَدْفَعْ عَنْهُ وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى نَصْرَتِهِ وَعَوْنِهِ إِلَّا خَفَضَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۱ یعنی: «اگر نزد کسی نسبت به برادر دینی او بدگویی کنند و او به دفاع و یاری او برخیزد، خداوند در دو جهان او را یاری می کند و اگر نزد کسی نسبت به برادر ایمانی او غیبت کنند و او در صورت توانایی به دفاع از برادر دینی خود نپردازد، خداوند در دو سرا او را (در نظر مردم) ذلیل و خوار گرداند.» مرحوم شیخ انصاری در توضیح ردّ غیبت نگاشته است: ظاهراً ردّ غیبت، غیر از نهی از غیبت است؛ مقصود از ردّ غیبت این است که انسان از غیبت شونده دفاع کند و او را یاری نماید، به این معنی که اگر غیبت، مربوط به امور دنیوی باشد، باید با گفتن اینکه «اینها عیب نیست بلکه عیب آن چیزی است که خدای متعال از آن نهی فرموده است؛ مانند اینکه انسان پشت سر برادر دینی اش چیزی را به عنوان عیب مطرح کند که خداوند آنرا عیب ندانسته است؛ و اگر آن عیب مطرح شده، دینی باشد به گونه ای آن را توضیح دهد که وی را از انجام گناه تبرئه کند و اگر آن توضیح پذیرفته نشد، بگوید هر انسان غیر معصومی، ممکن است که دچار گناه شود، پس بهترین است که به جای عیب جویی از او، برایش استغفار کنیم.»^۲

در متون دینی، نکته دیگری نیز در زمینه غیبت به چشم می خورد و آن «استثنائات غیبت» است. به این ترتیب که در مواردی، غیبت مجاز شمرده شده است؛ مانند: «دادخواهی در نزد قاضی»، «استفتاء (پرسش از حکم شرعی)»،

۱. ثواب الاعمال / ۱۴۸

۲. مکاسب / ۱ / ۳۶۳

«غیبت جهت هشدار دادن از خطری که مسلمانی را تهدید می‌کند.»، «غیبت در مقام مشورت»، «غیبت بدعت‌گزار» و «غیبت انسان متجاهر به فسق»^۱.

با توجه به آیات و روایات متعددی که در نهی از غیبت وارد شده است، قطعاً اجتناب از غیبت در شمار مهمترین ابعاد تزکیه نفس قرار دارد و به تصریح احادیث، فردی که مرتکب آن شد لازم است تا به درگاه خدا استغفار نموده و از فرد غیبت شونده عذرخواهی نماید؛ زیرا در صورت عدم رضایت غیبت شونده، توبه غیبت کننده پذیرفته نمی‌شود. نبی اکرم ﷺ در این باره فرموده است: «صَاحِبُ الْغَيْبَةِ يَتُوبُ فَلَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَكُونَ صَاحِبُهُ الَّذِي يُجِلُّهُ»^۲ یعنی: «غیبت کننده توبه می‌کند و خدا توبه او را نمی‌پذیرد تا وقتی که غیبت شونده او را حلال کند.»

بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام چنانچه خبر این غیبت، به غیبت شونده نرسیده باشد، برای جلوگیری از بُروز فتنه و وقوع کینه، باید برای غیبت شونده استغفار کرد؛ یعنی کار خیری انجام داده و ثواب آن را به وی اهداء نماید و این کار را کفاره غیبت معرفی فرموده اند.^۳

۵-۱-۵- تحقیر و استهزاء

واژه «تحقیر» از ریشه «حَقَر» و به معنای کوچک کردن و کلمه استهزاء از ریشه «هَزَأَ» و به معنای مسخره کردن است.^۴ تحقیر و مسخره کردن دیگران به عنوان یکی از بزرگترین گناهان مربوط به زبان شناخته می‌شود و قرآن کریم به صراحت

۱. مکاسب / ۳۴۵/۱

۲. خصال، ۶۳/۱

۳. المحجة البيضاء، ۵/ ۲۷۳

۴. لسان العرب / ۱۸۳/۱

تمام، اهل ایمان را از مسخره کردن و تحقیر یکدیگر نهی فرموده است. در آیه ۱۱ سوره حجرات آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءِ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیبجویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید، بسیار بد است که برای کسی پس از ایمان اسمی ناشایست بگذارید؛ و آنها که توبه نکنند، ظالم و ستمگرند.»

موضوع مهمی که این آیه شریفه به آن اشاره دارد، ارتباط تحقیر و استهزاء است؛ زیرا مسخره کنندگان، سایر مؤمنین را در مرتبه پایین تری نسبت به خویش می‌بینند و با تحقیر، اقدام به مسخره کردن آنها می‌نمایند. خداوند متذکر شده است که «چه بسیار مسخره شوندگانی که بر مسخره کنندگان فضیلت و شرافت دارند.» و عمل تحقیر مؤمنین را عملی زشت معرفی کرده است.

همچنین در قرآن کریم، سبب جهنمی شدن عده‌ای از اهل دوزخ، این امر بیان شده است که آنها، بندگان خدا را در این دنیا مورد استهزاء و تمسخر خویش قرار می‌دادند.^۱ این پیامدهای ناگوار از آن روست که فرد مسخره کننده، برای خندانیدن و مجلس آرای، آبرو و شخصیت دیگران را خرج می‌کند. در حالیکه حفظ آبرو و مسلمان از مهمترین دستورات الهی است. رسول خدا ﷺ حرمت مؤمن را از حرمت کعبه بالاتر بیان فرموده است^۲ و درباره‌ی سوء عاقبت تحقیر

۱. آیه ۱۱ سوره مؤمنون

۲. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) ۵۲/۱۱

مؤمنین بیان داشته است: «مَنْ أَذَلَّ مُؤْمِنًا أَذَلَّهُ اللَّهُ»^۱ یعنی: «هرکسی مؤمنی را خوار کند خداوند او را خوار می‌نماید» و صراحتاً تحقیر مؤمنین را معادل جنگ با خدا دانسته‌اند؛ چنانکه با طرح این حدیثی قدسی آن را خاطرنشان ساخته است: «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَدْ نَابَذَنِي مَنْ أَذَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِن»^۲ یعنی: «آن کس که بنده مؤمن مرا خوار کند، آشکارا به جنگ با من برخاسته است.»

امام صادق علیه السلام نیز در همین زمینه فرموده است: «مَنْ حَقَّرَ مُؤْمِنًا مِسْكِينًا أَوْ غَيْرَ مِسْكِينٍ لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَاقِرًا لَهُ مَا قِتْلًا حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ مَحَقَّرَتِهِ إِيَّاه»^۳ یعنی: «هر که مؤمنی را تحقیر کند، چه (آن مؤمن) مستمند باشد یا غیر مستمند، پیوسته خدای متعال او را خوار و دشمن دارد تا آنگاه که از تحقیر آن مؤمن توبه نماید.» بنابراین نکته اساسی در حرام بودن استهزاء و تحقیر، خدشه دار شدن آبروی فرد مؤمن است که بر مبنای آموزه‌های دینی، حفظ و پاسداشت آن از اهمیت به سزایی برخوردار است.

۵-۱-۶- سخن چینی

یکی دیگر از گناهان زبانی که جنبه اجتماعی نیز دارد «سخن چینی و نمایی» است که به معنای نقل سخنان افراد مختلف در نزد دیگران و به منظور ایجاد اختلاف و دودستگی است. آیه اول سوره هُمَزَه در نکوهش و مذمت «سخن چینی» است. در این آیه، عاقبت بسیار بدی برای سخن چینان ترسیم شده است. قرآن کریم از فرد سخن چین با دو واژه «همزة» و «لمزة» یاد کرده است.

۱. امالی للطوسی / ۱۸۲

۲. الکافی / ۲ / ۳۵۲

۳. همان / ۲ / ۳۵۱

مفسرین «هُمَزَة» را به «عیب جویی در غیاب» فرد و «لَمَزَة» را به «عیب جویی در حضور» وی، توضیح داده اند.^۱

همچنین آیه یازدهم تا سیزدهم سوره «قلم»، نَمَامی و سخن چینی را از صفات زشت و مذموم معرفی کرده است. چنانکه رسول خدا ﷺ نیز فرد سخن چین را بدترین خلق خدا دانسته اند.^۲

امیرمؤمنان علی (ع) در همین باره می فرماید: «شِرَارُكُمْ الْمَشَاءُونَ بِالنَّمِيمَةِ الْمُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْأَحْبَةِ الْمُبْتَغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِب»^۳ یعنی: «بدترین افراد شما سخن چینیانی هستند که میان دوستان جدایی افکنند و در پی عیب جویی از پاکدامنان هستند.»

افزون براینها، در روایات، "عذابِ قبر" از سخت ترین پیامدهای سخن چینی بیان شده است.^۴ چنانکه، محرومیت از بهشت^۵، عدم استجابت دعاء^۶ و مسخ شدن در صحنه محشر^۷ به عنوان دیگر عواقب سخن چینی بیان گشته است.

این مجازات ها همه به آن سبب است که سخن چینی، موجب تفرقه و ایجاد دودستگی و دشمنی شده و اتحاد نهادهای اجتماعی را به شدت به مخاطره

۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن / ۱۰ / ۸۱۸

۲. خصال، ۱ / ۱۸۳

۳. الکافی / ۲ / ۲۲۵

۴. علل الشرایع، ۱ / ۳۰۹

۵. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۲ / ۲۵۷

۶. كشف الریبة / ۴۲

۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن / ۱۰ / ۶۴۳

می‌اندازد و به تعبیر احادیث، گناهی است که هیچگاه فراموش نمی‌شود و مایه دوری از خدا و از مردم می‌گردد.^۱

با توجه به این آثارِ شوم است که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده: «اَكْذِبِ السَّعَايَةَ وَالتَّمِيمَةَ بَاطِلُهُ كَانَتْ أَوْ [أَمَّ] صَحِيحَةُ»^۲ یعنی: «سخن چینی را رد و تکذیب کنید؛ خواه باطل باشد؛ خواه صحیح.» بنابراین لازم است تا برای جلوگیری از رواج سخن چینی در جامعه اسلامی، فرد سخن چین را فارغ از درستی یا نادرستی سخنانش، تکذیب نمود تا از نیل به مقصود خویش ناکام ماند.

۵-۱-۷- فحّاشی و ناسزاگفتن

یکی دیگر از گناهان زبان "فحّاشی" است. "فحش" در لغت به معنای کلام یا فعلِ قبیح و زشت است که مترادف‌هایی چون "سب" و "بذاء" دارد.^۳ فارغ از تعالیم دینی، برخی از اعمال، به حکم عقل و وجدان نیز قبیح هستند. یعنی قُبَح آنها به واسطه عقل مکشوف می‌گردد و احکام شرعی، در این مسائل به اصطلاح، احکامی ارشادی هستند که جنبه تذکّر دارند و نه تعلیم؛ زیرا عقل بی‌واسطه به زشتی آنها پی می‌برد. براین اساس، ناسزاگفتن، زیرپا گذاشتنِ حکم دین و عقل است. زیرا شرعاً و عقلاً معلوم گشته است که بر زبان راندن این امور، زشت و قبیح است. از این رو در سیره و فرمایشات معصومین علیهم السلام فحّاشی، به عنوان امری غیراسلامی و مذموم معرفی شده است. چنانکه در حدیثی آمده

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۲۲

۲. همان

۳. لسان العرب / ۶ / ۳۲۵

است: «إِنَّ الْفُحْشَ وَالتَّفَحُّشَ لَيْسَا مِنْ خَلَائِقِ الْإِسْلَامِ»^۱ یعنی: «فحش و تفحش از خصلتهای مسلمانی نیستند.» مراد از «تفحش» در این حدیث می‌تواند این باشد که کسی عادت به فحش دادن ندارد، ولی با این وجود هر از گاهی، سخنان زشت از دهانش خارج می‌شود و خود را شبیه بدزبانها می‌کند و نیز می‌تواند به معنی گوش دادن به ناسزاگویی دیگران باشد.^۲

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است: «کسی که مردم از زبانش بترسند از اهل جهنم است.» و نیز فرمود: «بدترین مردم کسی است که مردم برای احتراز از ناسزاگفتنش، او را گرمی دارند.»^۳

همچنین در خطبه متقین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پرهیز از «فحش و ناسزا» را از ویژگی‌های اهل ایمان بیان فرموده است.^۴

چنانکه در بحبوحه جنگ صفین، آنگاه که علی علیه السلام شنید دسته‌ای از اصحابش به معاویه و اهل شام، فحش و کلمات زشت می‌گویند فرمود: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَائِينَ وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَّرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَ أَضَوَّبَ فِي الْقَوْلِ وَأَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ اخْقِصْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ وَاهْدِهِمْ مَنْ صَلَّيْتَهُمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقُّ مَنْ جِهْلُهُ وَيَرْعَوْيَ عَنِ الْعِيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ»^۵ یعنی: «من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید. اگر کردارشان را تعریف و حالات آنان را بازگو

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۲۳

۲. شرح غرر الحکم / ۲ / ۴۹۷

۳. من لا يحضره الفقيه، ۴ / ۳۵۳

۴. نهج البلاغه / ۳۰۵

۵. نهج البلاغه / ۳۲۳

می‌کردید، حرف صحیح و مقبولی بود. خوب بود به جای دشنام دادن به آنان می‌گفتید: خدایا، خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن، تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند، و آنان که با حق می‌ستیزند پشیمان شده به حق باز گردند.»

این کلام امام علیه السلام برای دلالت دارد که کلمات زشت و قبیح را حتی برای دشمنانِ حربی نیز نباید بر زبان راند؛ بلکه باید اشکالات اعتقادی و رفتاری آنها را ذکر کرد و برای هدایت آنها دعا کرد.

نکته دیگری که لازم به ذکر است، تفاوت «سب و ناسزا» با «لعن و نفرین» است؛ «لعن» نوعی دعا کردن است؛ به عبارت دیگر وقتی کسی لعنت می‌شود، در حقیقت از خداوند درخواست می‌شود که وی را از رحمتِ خویش به دور دارد^۱ و فرد لعنت کننده با این کار برائت و بی‌زاری خودش را از لعنت شونده، اظهار می‌کند. روایات گویای آن است که لعنت کردنِ مؤمنان، از گناهان بزرگ به شمار می‌رود؛ ولی در مورد افرادی از کافران و منافقان جایز است.^۲ چنانکه در قرآن مجید، کسانی که موجب آزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شوند، مستحق لعنت خداوند معرفی شده‌اند.^۳ بر این اساس می‌توان گفت که در این آیات و روایات، «لعن» به عنوان «شعار برائت» مطرح شده است.

۵-۲- فضایل اخلاق اجتماعی:

نمونه‌هایی از فضایل اخلاق اجتماعی که در آیات و روایات اسلامی مطرح

۱. المفردات فی غریب القرآن / ۷۴۱/۱

۲. التهذیب، ۱۱۲/۶

۳. آیه ۵۷ سوره احزاب

شده، از این قرار است:

۵-۲-۱- آداب دیدار و ملاقات با مردم

در تعالیم اخلاقی دین اسلام، اموری به عنوان آداب ملاقات و دیدار با دوستان و با مردم بیان شده است که در ادامه این نوشتار در سه عنوان مجزا بررسی می‌شوند.

۵-۲-۱-۱- سلام کردن

سلام یکی از اسماء الهی است که برگرفته از مصدر «سلامت» است. ابلاغ «سلام» به معنای تأمین است.^۱ به عبارت دیگر، سلام، نشانه آن است که از جانب سلام کننده، هیچ گونه آسیبی متوجه مخاطبین نیست و آنها از طرف او در امنیت و سلامت خواهند بود. به نظر می‌رسد، از همین روست که به خداوند سلام نمی‌شود. زیرا خطری و تهدیدی متوجه او نمی‌شود تا با سلام کردن، به او ابلاغ امنیت شود.

اما خداوند هم سلام است^۲ و هم سلام دهنده^۳ و فرشتگان مقرب او نیز اهل سلام هستند^۴.

در سیره انبیاء و اولیاء الهی نیز سلام دادن به دیگران، از آداب بوده است. قرآن کریم، تحیت اهل بهشت را «سلام» بیان کرده است.^۵ چنانکه در روایات نیز

۱. مجمع البحرین / ۶ / ۸۴

۲. آیه ۲۳ سوره حشر

۳. آیه ۳۳ سوره مریم

۴. آیه ۶۹ سوره هود

۵. آیه ۱۰ سوره یونس

به عنوان یکی از اخلاق مؤمنین بیان شده است و آن را مایهٔ خشنودی خداوند و ثواب و اجر از جانب او معرفی کرده اند.^۱

همچنین امام صادق علیه السلام، سلام کردن به هنگام دیدار و ملاقات را از علائم "تواضع و فروتنی" بیان فرموده است. آن حضرت از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آغاز به سلام کردن، مستحب است؛ ولی جواب سلام، واجب است.^۲ در سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که از خصایل آن حضرت این بود که حتی به خردسالان ابتدا به سلام می کرد و می فرمود: «این کار را ترک نخواهم کرد تا بعد از من، مسلمانان آن را ادامه دهند»^۳

۵-۲-۱-۲- مصافحه و معانقه:

از دیگر توصیه هایی که در احادیث دربارهٔ آداب دیدار مطرح شده است مصافحه و معانقه است. مصافحه به معنای دست به هم دادن و رساندن کف دستها به هم^۴ و معانقه به معنای دست در گردن انداختن و به آغوش کشیدن است.^۵ از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: «إِذَا التَّقَيْتُمْ فَتَلَفَّوْا بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَافُحِ وَإِذَا تَفَرَّقْتُمْ فَتَفَرَّقُوا بِالِاسْتِغْفَارِ»^۶ یعنی: «وقتی با هم ملاقات می کنید به یکدیگر سلام کرده و مصافحه نمایید و وقتی از یکدیگر جدا می شوید، با آمرزش خواهی برای همدیگر جدا شوید.»

۱. الکافی / ۲ / ۶۴۵

۲. الکافی / ۲ / ۶۴۵

۳. الامالی للصدوق / ۷۱

۴. المفردات في غريب القرآن / ۲ / ۴۰۴

۵. مجمع البحرين / ۵ / ۲۰۸

۶. مجموعة ورام (تنبيه الخواطر) / ۲ / ۱۹۸

امام باقر علیه السلام نیز درباره فضیلت مصافحه مؤمنین فرمود: «إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا فَتَصَافَحَا أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمَا بِوَجْهِهِ وَتَسَاقَطَتْ عَنْهُمَا الذُّنُوبُ كَمَا يَتَسَاقَطُ الْوَرَقُ مِنَ الشَّجَرِ»^۱ یعنی: «وقتی دو مؤمن همدیگر را ببینند و مصافحه کنند، خدای متعال به آنها رو آورد و گناهانشان چون برگ درخت (در پاییز) بریزد.»

این امر در سیره امامان علیهم السلام نیز آشکار است. چنانکه ابو عبیده می گوید: «من هم کُجاوه امام باقر علیه السلام بودم و اول من سوار می شدم و سپس آن حضرت، وقتی در کجاوه قرار می گرفتیم حضرت به من سلام می کرد و مانند مردی که رفیقش را به تازگی ندیده احوال پرسى و مصافحه می فرمود و هنگام پیاده شدن، او پیش از من پیاده می شد؛ و وقتی بر زمین قرار می گرفتیم، سلام می کرد و مانند کسی که رفیقش را به تازگی ندیده، احوال پرسى می نمود. من گفتم یابن رسول الله! شما کاری می کنی که هیچ کس از مردم نزد ما نمی کند و اگر یک بار هم انجام دهد، زیاد است؟ فرمود: مگر ثواب مصافحه را نمی دانی؟ وقتی دو مؤمن به هم بر می خورند و یکی به دیگری دست می دهد، همواره گناهان آن دو می ریزد، چنانکه برگ از درخت می ریزد و خدا به آنها توجه می فرماید تا از یک دیگر جدا شوند»^۲.

امام صادق علیه السلام دست دادن را موجب از بین رفتن کینه ها و کدورت ها بیان فرموده است^۳. علاوه بر اینها در بعضی از روایات، از حدود دست دادن نیز سخن به میان آمده است؛ به طور مثال در سؤالی که هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام پرسیده، آن حضرت فرموده اند که حدّ دست دادن «یک گردش به

۱. الکافی / ۲ / ۱۸۰

۲. همان

۳. بحار الانوار / ۴۱ / ۷۳

دور درخت» است.^۱ یعنی اگر چه به مقدار گردش به دور درختی از یکدیگر جدا شوند، مستحب است که با یکدیگر مصافحه کنند.

در باب معانقه نیز از امام ششم حضرت صادق علیه السلام نقل است که: «هرگاه دو مؤمن دست در گردن یکدیگر اندازند رحمت خدا آنها را فرا گیرد و چون یکدیگر را در آغوش گیرند و از آن جز رضای خدا نخواهند و غرض دنیوی نداشته باشند، به آنها گفته شود: آمرزیده شدید، عمل را از سر گیرید. (کنایه از اینکه تمام گناهان گذشته شما بخشیده شد)»^۲.

به نظر می‌رسد این تأکیدات فراوان درباره مصافحه و معانقه از آن روست که این اعمال، موجب تحکیم روابط مؤمنین و افزایش دوستی و محبت آنها و ازاله دوستگی‌ها و کدورت‌ها می‌گردد که از مهمترین توصیه‌های دینی است.

۵-۲-۱-۳- خوش رویی و حُسنِ خلق:

از مهمترین آموزه‌های اخلاق اسلامی، توصیه به «خوش رویی و حُسن خلق» در برخورد با مردم است. خدای متعال حُسنِ خلق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را عطیه‌ای الهی معرفی کرده و چنانکه پیشتر نیز اشاره شد، تصریح کرده است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله تند خو و خشن بود، مردم از گرد او پراکنده می‌شدند^۳.

همچنین در روایات نبوی، این دو فضیلت اخلاقی به عنوان مهمترین عامل بهشتی شدن امت اسلام بیان شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ثواب حُسنِ خلق را معادل اجرِ روزه داران و شب زنده داران مطرح کرده اند^۴.

۱. الکافی / ۲ / ۱۸۰

۲. همان / ۲ / ۱۸۴

۳. آیه ۱۵۹ سوره آل عمران

۴. الکافی / ۲ / ۱۰۱

امام صادق علیه السلام درباره حُسن خلقِ نبی اکرم صلی الله علیه و آله به بحر سقاء فرمود: «ای بحر! خوش خلقی مایه آسانی امورات و شادی می بخشد. آیا می خواهی داستانی را که همه اهل مدینه می دانند برایت نقل کنم؟ بحر گفت: آری. امام علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نشست بود که کنیز یکی از انصار آمد و خود او هم ایستاده بود، کنیز گوشه جامه پیغمبر را گرفت، پیغمبر صلی الله علیه و آله به خاطر آن زن برخاست، ولی او چیزی نگفت، پیامبر صلی الله علیه و آله هم به او چیزی نفرمود. تا اینکه سه بار این کار کرد، پیغمبر در مرتبه چهارم برخاست و کنیز پشت سرش بود. آنگاه کنیز، رشته ای از جامه حضرت برگرفت و برگشت. مردم به او گفتند: خدا تو را چنین و چنان کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را سه بار نگهداشتی و چیزی به او نگفتی و او هم به تو چیزی نفرمود، از پیغمبر چه می خواستی؟ کنیز گفت: ما بیماری داریم، اهل خانه مرا فرستادند که رشته ای از جامه پیغمبر بگیرم تا بیمار از آن شفا جوید، و وقتی خواستم رشته را بگیرم، مرادید و برخاست. من از پیامبر شرم کردم که رشته را بگیرم در حالی که مرا می بیند و نمی خواستم در گرفتن رشته، با او مشورت کنم، تا (در مرتبه چهارم) برگرفتم.»^۱ این ماجرا حاکی از صبوری و خوش اخلاقی فوق العاده ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

روایات ائمه اطهار علیهم السلام نیز مملوّ است از تأکیدات فراوان آن بزرگواران درباره خوش رویی در برخورد با مردم. امام باقر علیه السلام نقل می کند که فردی از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که او را نصیحت کند رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن نصایح خویش به آن شخص فرمود: «لَقَّ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ»^۲ یعنی: «برادرت را با چهره باز ملاقات کن.»

۱. همان

۲. تحف العقول / ۴۱

امام صادق علیه السلام در پاسخ فردی که از حدّ و اندازهٔ حُسن خلق پرسیده بود، فرمود: «حدّ حسن خلق این است که فروتنی کنی و خوش سخن باشی و برادرت را با خوش رویی ملاقات کنی^۱». این سؤال و پاسخ، در حقیقت تعریفی از حُسن خلق به دست می‌دهد. به عبارت دیگر خوش اخلاق به کسی می‌گویند که فروتن، خوش سخن و خوش رو باشد و چهره‌ای دَرهم و گرفته در ملاقاتِ با دیگران نداشته باشد.

چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در توصیف اهل ایمان فرمود: «الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ وَيَشْتَأُ السُّمْعَةَ»^۲ یعنی: «شادی مؤمن در چهره او و اندوه وی در دلش پنهان است، سینه‌اش از هر چیزی فراخ‌تر و نفس او از هر چیزی خوارتر است. برتری جویی را زشت، و ریاکاری را دشمن می‌شمارد.» این عبارات پیوستگی تواضع و خوش رویی و حسن خلق را مانند حدیث قبل بیان می‌دارد.

شایان ذکر است که در برخی از احادیث تقَرّب به خداوند، ورود به بهشت و جلب محبت مردم، به عنوان آثار دنیوی و اخروی خوش رویی و حسن خلق مطرح شده است^۳.

۵-۲-۲- مزاح

«مزاح» به معنای «شوخی کردن»، از جمله اموری است که با حفظ شرایط، مورد توصیهٔ دین قرار گرفته است. «مزاح» که در برخی از تعبیر دینی با لفظ

۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) / ۲ / ۱۸۸

۲. نهج البلاغه / ۵۳۳

۳. الکافی / ۲ / ۱۰۴

"مداعبه" نیز از آن یاد شده، یکی از علائم حُسن خُلق به شمار می‌رود. چنانکه امام صادق علیه السلام به یونس شیبانی فرمود: «إِنَّ الْمَدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا الشُّرُورَ عَلَى أَخِيكَ وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَهُ»^۱ یعنی: «شوخی کردن، از نشانه های خوش خلقی است و تو با اینکار برادرت را خوشحال و مسرور می‌کنی و رسول خدا صلی الله علیه و آله با افراد شوخی می‌کرد و می‌خواست که آنها را شاد و مسرور کند.»

همچنین در روایتی از فضل بن ابی قرة از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ظَمًا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ قُلْتُ وَمَا الدُّعَابَةُ قَالَ الْمَزَاحُ^۲ یعنی: «در هر انسان مؤمنی، «دُعابه» هست - راوی گوید: گفتم: «دُعابه» چیست؟ فرمود: شوخی.»

در کنار اینها، روایات دیگری به چشم می‌خورد که از مزاح و شوخی نهی فرموده‌اند؛ برای مثال از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ وَلَا تُمَارِهِ»^۳ یعنی: «هرگاه شخصی را دوست داری، با او شوخی و ستیزه مکن.»

همچنین در احادیث دیگری مزاح و شوخی موجب بی‌آبرویی، از دست دادن وقار، زوال نور ایمان و ایجاد کینه در دلها بیان شده است.^۴

به نظر می‌رسد که این تعارض ظاهری، با رعایت شرایطی که برای مزاح و شوخی مطرح شده است، برطرف می‌شود. این شرایط که در بعضی از روایات

۱. الکافی ۲/ ۶۶۳

۲. معانی الاخبار/ ۱۶۴

۳. الکافی ۲/ ۶۶۴

۴. الکافی ۲/ ۶۶۴ و تحف العقول ۳۷۹

مورد اشاره قرار گرفته، عبارت است از اینکه مزاح و شوخی بدون ناسزا گفتن و تمسخر یا هر گناه دیگری صورت پذیرد. بدیهی است که مزاح همراه با ارتکاب هریک از این سیئات، از بین رفتن ایمان، وقار و آبرو و ایجاد کینه در دیگران را به دنبال خواهد داشت.

امام باقر علیه السلام در این زمینه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ الْمُدَاعِبَ فِي الْجَمَاعَةِ بِلَا زَفْتٍ»^۱ یعنی: «خدای متعال آن کسی که در میان جمعی شوخی کند دوست دارد در صورتی که فحشی در میان نباشد.»

نیز معمر بن خلاد از امام کاظم علیه السلام پرسید: «مردی در میان جمعی است و سخنی به میان آید و آنها شوخی می‌کنند و می‌خندند (آیا گناهی مرتکب شده‌اند)؟ فرمود: اگر [حرف و حرکتِ رکیکی] نباشد، شوخی کردن اشکالی ندارد؛ و گمانم این است که مقصود حضرت، فحش بود (یعنی در صورتی که به فحش و هرزه گوئی نکشد و در آن مزاح، کلام زشتی نباشد، اشکالی ندارد) سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گونه بود که عرب بیابانی نزدش می‌آمد و هدیه ای برایش می‌آورد و همان جا می‌گفت: بهای هدیه ما را بده! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خندید و هر زمان که اندوهگین می‌شد، می‌فرمود: آن عرب بیابانی چه شد؟ کاش نزد ما می‌آمد.»^۲

دقت در نمونه مزاحی که امام هفتم علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرموده است گویای این امر است که آن مزاح، ضمن مسرور ساختن، به هیچ وجه دچار آفاتى که برای شوخی کردن، ذکر شد، نبوده است.

دلیل دیگر برای اینکه مزاح مورد تأکید روایات، مزاحی مشروط است،

۱. الکافی ۲/ ۶۶۳

۲. الجواهر السنیه ۱۲/ ۱۱۲

اینکه در احادیثِ تحذیر از شوخی، مزاح را دشنام کوچک معرفی فرموده اند.^۱ همچنین آن را در کنار ستیز ذکر نموده اند^۲ و ثمرهٔ آن را ایجاد کینه و دلخوری دانسته اند^۳ که همگی این موارد در صورتی محقق می‌شود که در طئی شوخی و مزاح، فردی به وسیلهٔ مزاح کننده، مورد تحقیر و تمسخر قرار گیرد و چنانکه شوخی و مزاح، عاری از این آفات باشد، به عنوان یکی از علائمِ حُسن خُلُق مورد توصیهٔ پیشوایان دینی قرار گرفته است.

۵-۲-۳- ضیافت و اطعام

از جمله اخلاقِ حسنه‌ای که در سیره و گفتار انبیاء و امامان علیهم‌السلام مشهور است، مهمان‌نوازی و احسان به دوستان است؛ چنانکه قرآن کریم به اخلاق حضرت ابراهیم علیه‌السلام و نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه و آله و سلم در این زمینه اشاره فرموده است.^۴ رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم مهمان را راهنمای بهشت دانسته اند.^۵ حضرت امیر علیه‌السلام نیز اطعام را مایهٔ حیاتِ روح و به عنوان جانِ انسان معرفی کرده اند^۶ و نیز فرمود: «اگر خدا مردمی را دوست بدارد به آنها هدیه‌ای می‌دهد. از آن حضرت پرسیدند: آن هدیه چیست؟ فرمود: آن هدیه، مهمان است که رزق و روزی خود را می‌آورد و گناهان میزبان را می‌برد».^۷

۱. الکافی / ۲ / ۶۶۵

۲. همان / ۲ / ۶۶۴

۳. تحف العقول / ۳۷۹

۴. آیات ۲۶ سورهٔ ذاریات و ۵۳ سورهٔ احزاب

۵. بحارالانوار / ۷۲ / ۴۶۱

۶. همان / ۷۲ / ۴۵۶

۷. مستدرک الوسائل / ۱۶ / ۲۵۸

در همین زمینه حسین بن نعیم می‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «من همیشه تعدادی از دوستان و نزدیکان خویش را مهمان سفره خویش می‌کنم، امام علیه السلام به او فرمود: فضیلت آنها، بیشتر از فضیلت توست؛ عرض کردم: قربانت کردم غذای خود را به آنها می‌دهم و آنها را روی فرشم می‌نشانم و باز فضیلت آنها از من بیشتر است؟ فرمود: آری هرگاه به منزلت می‌آیند، موجب آمرزش تو و همسرت می‌شوند و وقتی از منزلت بیرون می‌روند، گناهان تو و همسرت را بیرون می‌برند (یعنی میزبانی از آنان باعث آمرزش گناهان شما می‌شود)»

علاوه بر اینها در احادیث امامان علیهم السلام اموری نیز در آداب مهمانداری بیان شده است. از آن جمله پذیرفتن دعوت دوستان به مهمانی و بدرقه مهمان تا درب خانه‌ی میزبان است.^۱

همچنین امام صادق علیه السلام در بیان سیره رسول خدا می‌فرماید: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمی را مهمان خویش می‌کرد و با آنها غذا می‌خورد، اولین کسی بود که دست به طعام می‌برد و آخرین کسی بود که دست می‌کشید تا همه بخورند».^۲ این روشی که رسول اکرم داشته‌اند برای آن بوده است که مهمانشان از شروع به غذا خوردن یا ادامه‌ی آن، خجالت نکشد.

در سیره علی علیه السلام آمده است که آن حضرت دستان مهمان خویش را خود می‌شست.^۳

همچنین ابو عبد الله بغدادی نقل کرده است که: «مهمانی برای حضرت

۱. بحار الانوار / ۷۲ / ۴۵۰

۲. المحاسن / ۲ / ۴۴۹

۳. بحار الانوار / ۴۱ / ۵۶

رضا علیه السلام آمد آن جناب با او نشسته بود و صحبت می کردند؛ شب بود و چراغ، کم نور شد؛ مهمان دست دراز کرد تا درستش کند؛ ولی حضرت رضا علیه السلام مانع شد و خود مشغول اصلاح چراغ گردید تا درست شد. آنگاه فرمود ما خانواده ای هستیم که مهمان خود را به خدمت نمی گماریم.^۱ این روش گویای آن است که پیشوایان به نحوی با مهمان خویش برخورد می کردند که به هیچ وجه اسباب خجالت و ناراحتی آنها فراهم نشود و فراتر از این میزبانان را متوجه حرمت عظیم مهمان خویش می کند؛ تا همواره متذکر برکات دنیوی و اخروی مهمانان باشند و خویش را و امدار و منت پذیر مهمانان خود بدانند.

۵-۲-۴- صداقت

صداقت به معنای راستی و مطابقت با واقعیت است؛ چنانکه در آیاتی از قرآن کریم به همین مفهوم استعمال شده است؛ مانند آیه ۲۷ سوره یوسف علیه السلام که درباره پاکدامنی آن حضرت، شاهی را به این صورت نقل می فرماید: «وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ» یعنی: «(شاهدگفت:) و اگر پیراهنش از پشت پاره شده باشد، آن زن دروغ می گوید، و او {یوسف علیه السلام} از راستگویان است.» براساس این آیه، صداقت، همان مطابقت با واقعیت است؛ زیرا پاره شدن پیراهن یوسف علیه السلام از پشت سر، به عنوان شاهی برای صدق مدّعی او مطرح شده است.

همچنین در قرآن کریم، از «صداقت»، به عنوان یکی از صفات الهی یاد شده است.^۲ (ن. ک: آیه ۸۷ سوره نساء)؛ از طرفی، قرآن کریم، مؤمنین را فرمان داده است

۱. الکافی / ۶ / ۲۸۳

۲. آیه ۸۷ سوره نساء

که همیشه با «صادقین» باشند. به تصریح برخی از روایات تفسیری^۱ اطلاقی که در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^۲ هست، گویای آن است که «الصَّادِقِينَ» مورد اشاره در این آیه تنها «معصومین علیهم السلام» هستند که در تلقی حقایق و نیز در گفتار و رفتار، مطابق واقع عمل می‌کنند. علاوه بر این، در روایات امامان علیهم السلام نیز تأکیدات فراوانی بر «صدقت» شده است؛ چنانکه از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که: «الصِّدْقُ رُوحُ الْكَلَامِ»^۳ یعنی: «راستی، جانِ سخن است». به عبارت دیگر، همانطور که جسم بی‌روح، فاقد حیات است، کلام غیرِ صادق نیز بی‌اثر و فاقد ارزش است.

آن حضرت، همچنین در تعریف «صدق» فرموده است: «الصِّدْقُ مُطَابَقَةُ الْمُنْطَقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ»^۴ یعنی: «راستی موافقتِ گفتار است با وضعِ الهی» اگر این حدیث در کنار آیاتی که صداقت را از صفات الهی دانسته و نیز فرمان به معیت با صادقین (یعنی معصومین) داده است، در نظر گرفته شود، نشان دهنده این است که یکی از جلوه‌های «صدقت»، در تبعیت از حقایق و حیانی تعریف می‌شود. بنابراین کلامی که با آموزه‌های الهی مطابقت ندارد، نمی‌تواند «صادق» باشد.

افزون بر این، در احادیث، نجات را در صداقت بیان کرده‌اند.^۵ این «نجات»،

۱. مجمع البیان / ۵ / ۱۲۲

۲. آیه ۱۱۹ سوره توبه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی را رعایت کنید و با صادقان باشید.»

۳. مستدرک الوسائل / ۱۱ / ۳۱۸

۴. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۱۷

۵. همان / ۲۱۸

هم نجات اخروی و هم نجات دنیوی را شامل می شود؛ زیرا صداقت، مایه تبعیت انسان از حق می گردد و همین تبعیت از حق سعادت اخروی را برای او به همراه دارد. همچنین صداقت و پرهیز از کذب، موجب آن است که انسان، برای کتمان حقایق، نیازی به ترفندها و دروغهایی که عرصه را براو تنگ ترمی کند، نداشته باشد. بنابراین موجب نجات دنیوی او نیز هست.

۵-۲-۵- نرم خویی و مدارا

نرم خویی، از دیگر صفاتی است که در دین اسلام به عنوان فضیلتی اخلاقی بیان گشته است. خدای متعال درباره اخلاق حسنه نبی اکرم ﷺ می فرماید: «فَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۱ یعنی: «به برکت و رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند.» در این آیه، نرم خویی آن حضرت، از مواهب الهی بیان شده است.

شاید این تصوّر وجود داشته باشد که "نرم خویی" صفتی ذاتی و غیراکتسابی است؛ پس نمی توان در پی کسب آن بود. توضیحی که روایات راجع به نرم خویی می دهند، چیزی برخلاف این گمانه است. چنانکه اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که: «إِنَّ الْخُلُقَ مَيْحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نِيَّةٌ فَقُلْتُ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ فَقَالَ صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُورٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَصَاحِبُ النِّيَّةِ يُصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهَوَا أَفْضَلُهُمَا»^۲ یعنی: «خلق خوب، بخشش و موهبت خداست، خدای متعال آن را به

۱. آیه ۱۵۹ سوره آل عمران

۲. الکافی / ۲ / ۱۰۱

خلق خود می‌بخشد. برای عده‌ای ذاتی و طبیعی است و برای عده‌ای دیگر به تصمیم، اراده و اکتساب است. من گفتم: کدام از این دو بهتر است، فرمود: آنکه طبع و ذات او بر خوش خلقی است، بر آن واداشته شده است و نمی‌تواند به غیر از آن انجام دهد؛ اما آنکه به قصد و کسب، خوش خلقی می‌کند، باید به خوبی بر طاعت صبر کند و رنج بکشد، پس او بهتر است.»

بنابر فرمایش امام صادق علیه السلام، خوش اخلاقی، عطیه‌ای الهی است که انسان به دو شکل می‌تواند واجد آن باشد. به این ترتیب که ذاتاً فردی نرم خو و خوش اخلاق باشد یا اینکه ذاتاً چنین نباشد، ولی با درخواست از خدا و ممارست، این فضیلت اخلاقی را در خود ایجاد می‌کند. به تصریح آن حضرت، فردی که در پی نرم خویی و خوش اخلاقی هست، نسبت به کسی که این صفت را ذاتاً واجد است، فضیلت بیشتری دارد.

علاوه بر این، نبی اکرم صلی الله علیه و آله و وصی عظیم الشان او علی علیه السلام، مؤمنان و بهشتیان را افرادی نرم خو و خوش اخلاق معرفی نموده‌اند و در مقابل، تندخویی را از اخلاق کافران بیان کرده‌اند.^۱

در کنار اینها، احادیث برای نرم خویی آثار و نشانه‌هایی بیان داشته که از جمله آنها «لطافت کلام» و «پرهیز از استعمال کلمات درشت و آزار دهنده» و نیز «مدارا با مردم و عفو گذشت در مقابل اشتباهات آنان» است. این نحوه برخورد با مردم، تأثیرگذاری مطلوبی بر روی آنها خواهد گذاشت؛ چنانکه خدای متعال به حضرت موسی و هارون علیه السلام فرمان می‌دهد که با فرعون به نرمی سخن بگویید؛ شاید که در او تأثیر کند.^۲ در این بیان شریف، نرم خویی به عنوان یکی

۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) ۱۷۲/۲

۲. آیه ۴۴ سوره طه

از اسباب تأثیرگذاری در افراد معرفی شده است و این نکته مهمی برای متولیان امر تبلیغ و تدریس می باشد.

در سیره انبیاء و اوصیاء علیهم السلام نیز نرم خویی و خوش اخلاقی، کاملاً متجلی است؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «كَانَ أَحْوَدَ النَّاسِ كَفًّا وَأَجْرًا النَّاسِ صَدْرًا وَأَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَأَوْفَاهُمْ ذِمَّةً وَأَلْيَنَهُمْ عَرِيكَةً وَأَكْرَمَهُمْ عَشْرَةً»^۱ یعنی: «رسول خدا، بخشنده ترین مردم و با جرات تر از همه ی آنان بود. از همه راستگوتر و از همه باوفا تر و اخلاقش از همه نرم تر، و معاشرتش از همه کریمانه تر بود.»

پیش از این نیز در خلال روایت امام صادق علیه السلام، ماجرای صبر و تحمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر مزاحمت های متوالی بیان گردید.^۲

۵-۲-۶- حقوق همسایگان

یکی از مهمترین فرامین الهی در عرصه اخلاق اجتماعی، رعایت حقوق همسایگان است. همسایه در فرهنگ اسلامی کسی است که با وجود او می توان امنیت یافت و به کمک و مساعدتهایش در اوقات اضطراری تکیه کرد.

در آیات و روایات، به موضوع همسایگی، در مناسبت های گوناگونی اشاره شده است؛ از جمله در آیه ۳۶ سوره نساء آمده است: «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا»

۱. مکارم الاخلاق / ۱۸

۲. الکافی / ۲ / ۱۰۲

یعنی: «خدا را بپرستید و هیچ چیزی را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و درماندگان در سفر و برده‌ها احسان کنید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخر فروش است (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند) دوست نمی‌دارد.»

در تفسیر این آیه‌ی شریفه، گفته شده است که مراد از «الجار ذی القربی» خویشاوندان و مراد از «الجار الجنب»، همسایگانی است که خویشاوند نیستند. در این صورت معنای آیه این می‌شود که به همسایگانی که با شما خویشاوند هستند و نیز همسایگان غیر خویشاوند، احسان و نیکی کنید.^۱

اما برخی از مترجمان و مفسران، مراد از «ذی القربی» و «الجنب» را در این آیه شریفه همسایگان دور و نزدیک بیان داشته اند.^۲ دلیل این مفسران برای چنین برداشتی، تقابل کلمه «ذی القربی» با واژه‌ی «الجنب» و نیز روایت نبوی که درباره‌ی این آیه، حدّ و حدود همسایگی را معین فرموده است، می‌باشد.^۳ به هر ترتیب و با پذیرش هریک از این دو تفسیر، آیه مذکور دلالت روشنی بر احسان و نیکی به همسایگان دارد.

این امر در حساس ترین اوقات تاریخ اسلام مورد تأکید نبی اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام قرار گرفته است؛ چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در واپسین لحظات حیات دنیوی خویش و ضمن آخرین وصایای خود به امام حسن و

۱. ترجمه قرآن فولادوند / ۸۴

۲. المیزان فی تفسیر القرآن / ۴ / ۳۵۴

۳. همان

امام حسین علیه السلام فرمود: «اللّٰهُ فِي جَيْرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُورِثُهُمْ»^۱ یعنی: «خدا را، خدا را، در باره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبر شماست؛ همواره به خوشرفتاری با همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد کرد.» به تصریح حضرت امیر علیه السلام، همسایگان آن قدر مورد توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته‌اند که گمان برده می‌شد آنها مانند بستگان درجه یک، ارث خواهند برد. مؤید این حدیث، روایتی است که امام باقر علیه السلام بیان می‌فرماید: «من در کتاب علی علیه السلام خواندم: که رسول خدا صلی الله علیه و آله نامه‌ای میان مهاجر و انصار و دیگران از مردم مدینه که با آنان پیوند داشتند نوشت (و همه امضاء کردند) که: همسایه مانند خود انسان است که نباید زبانی به او برسد و نه گناهکار شود {نه ظالم باشد و نه مظلوم} و احترام همسایه مانند احترام مادر است»^۲

همچنین در روایات امامان علیهم السلام خوش رفتاری با همسایگان از نشانه‌های مؤمنین و دوستان اهل بیت علیهم السلام بیان شده است.^۳ چنانکه آثار و برکاتی مانند طول عمر، آبادانی خانه، افزایش رزق و روزی و... برای رعایت حقوق همسایگان مطرح شده است.^۴

نکته دیگر اینکه در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام که به تعریف حسن الجوار (خوش همسایگی) پرداخته شده، آمده است: «لَيْسَ حُسْنُ الْجَوَارِ كَفَّ الْأَذَى وَ

۱. نهج البلاغه ۴۲۲/

۲. الکافی ۶۶۶/۲

۳. الجواهر السنیه ۱۲۹/۱۲

۴. الکافی ۶۶۶/۲

لَكِنْ حُسْنُ الْجَوَارِ صَبْرُكَ عَلَى الْأَذَى^۱ یعنی: «خوش رفتاری با همسایه، فقط خودداری از اذیت او نیست، بلکه تحمل اذیت و آزار اوست.» این حدیث، گویای مرتبه‌ای بالاتر از خوش رفتاری با همسایگان است که در قالب صبر و مدارا در برابر آزار همسایه مطرح شده است و این توصیه، تنها در صورتی قابل درک است که به جایگاه «همسایه» و نقش آن در تحکیم پیوندهای اجتماعی و امنیتی، توجه کافی مبذول گردد؛ جایگاهی که در بیانات پیشوایان دینی، چونان مقام بستگان نزدیک، بیان گشته است تا جائیکه گمان ارث بردن آنها می‌رفته است.

۵-۲-۷- تعاون و انفاق

کلمه تعاون از ریشه «عون» و به معنای کمک رسانی است که در حوزه دینی مصادیق گوناگونی را پذیراست. قرآن کریم، مسلمانان را امر کرده است تا در هر کار خیری به یکدیگر کمک کنند. در آیه دوم از سوره مائده آمده است: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» یعنی: «در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون کنید، و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری نکنید.» بر اساس این فرمان الهی، مسلمانان باید امداد به یکدیگر را در هر گونه کار نیک و خداپسندانه‌ای سرلوحه خویش قرار دهند. گستره امور نیک، شامل انواع مسائل دنیوی و اخروی می‌شود. به عبارت دیگر می‌بایست تا حد ممکن، در آنچه که خیر دنیا و آخرت را برای مسلمانان به همراه دارد، امداد و همکاری نمود. از همین رو نبی مکرم اسلام ﷺ فرمود: «مَنْ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲ یعنی: «هر که برای اصلاح امور مسلمانان تلاش نکند مسلمان نیست.» نیز امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بهترین زندگی را زندگی کسانی معرفی کرد که حیات

۱. الجواهر السنیه / ۱۲ / ۱۲۲

۲. الکافی / ۲ / ۱۶۴

دیگران، در طول زندگی آنان سامان و بهبود می یابد.^۱

سرتا سر زندگی حجج الهیه علیهم السلام مملو است از تلاش و تکاپوی آنان برای تعالی معنوی و نیز دستگیری از مردم در سختیها و مشکلات حیات دنیوی. جانفشانیهایی که انبیاء عظام علیهم السلام در راه هدایت انسانها تحمل کرده اند، گواه عزم جدی آنان برای اصلاح و هدایت مردمان است؛ در رأس آنها وجود مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار دارد که فرمود: «هیچ پیامبری مانند من مورد آزار امت خود قرار نگرفت»^۲ آن حضرت در تمام سختیهای نشر اسلام سهیم بود و به شهادت صحابه، دشوارترین کارها را خود برعهده می گرفت^۳. وصی آن حضرت یعنی امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز چنین بود؛ چنانکه در نامه ای به عثمان بن حنیف مرقوم داشته است: «این درد تو را بس که با شکم سیر بخوابی و در اطراف توشکم هایی گرسنه و به هم چسبیده باشند. آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرمؤمنان بخوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟»^۴

در همین زمینه، امام صادق علیه السلام درباره امداد به نیازمندان می فرماید: «مَنْ أَعَانَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ اللَّهْفَانَ عِنْدَ جَهْدِهِ فَنَفَسَ كُرْبَتَهُ وَأَعَانَهُ عَلَى نَجَاحِ حَاجَتِهِ كَانَتْ لَهُ بِذَلِكَ اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ رَحْمَةً لَأَفْزَاعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَهْوَالِهِ»^۵ یعنی: «کسی که به برادر مؤمن و گرفتار و پریشان احوال خود به هنگام گرفتاری، یاری کرده و ناراحتی او را برطرف سازد و در برآورده شدن نیاز او کمک نماید، هفتاد و دو رحمت الهی برای وحشتها و ترسهای او در روز قیامت ذخیره می شود.»

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۴۵

۲. کشف الغمة / ۲ / ۵۳۷

۳. نهج البلاغه / ۵۲۰

۴. همان / ۴۱۷

۵. ثواب الاعمال / ۱۸۵

آن بزرگواران، خود در رفع حوائج مردم سعی و تلاش بلیغ داشتند؛ اسماعیل بن منصور نقل می‌کند که: «وقتی بدن مطهر علی بن الحسین (علیه السلام) را روی تخت گذاردند تا غسل دهند، نظربینندگان به پشت حضرت افتاد که پینه داشت و این به خاطر کثرت بارهایی بود که به دوش می‌گذارند و به منازل فقراء و مساکین حمل می‌فرمودند.»^۱

شایان ذکر است که دهها آیه از قرآن کریم درباره کمک و دستگیری از نیازمندان نازل شده است. از باب نمونه خداوند در آیه ۲۶۲ سوره بقره می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» یعنی: «کسانی که اموال خود را در راه خدا (به نیازمندان) انفاق می‌کنند و به دنبال انفاقی که کرده‌اند، منت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداشی آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است؛ و نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.»

در این آیه شریفه، منت نگذاشتن و آزار نرساندن به عنوان دو شرط پذیرش انفاق مطرح شده است.

در سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) به هنگام کمک به نیازمندان، به دقت به حفظ آبروی آنها توجه می‌شده است. سلیمان جعفری می‌گوید: «فردی خدمت امام رضا (علیه السلام) رسید و از آن حضرت به جهت در راه ماندگی، تقاضای کمک کرد. امام رضا (علیه السلام) از اتاق خارج شد؛ آنگاه از پشت در، کیسه‌ای به مرد در راه مانده بخشید؛ آن مرد رفت. سلیمان به امام رضا (علیه السلام) عرض کرد: خیلی به او لطف کردید و مورد مهر خویش قرارش دادید اما چرا صورت خود را از او پوشانید؟ فرمود: ترسیدم خواری سؤال را در

چهره‌اش مشاهده کنم و او خجالت بکشد.»^۱

حسن بن کثیر می‌گوید: «به امام باقر علیه السلام از فقر و احتیاج و بی وفائی برادران و دوستان شکایت بردم؛ فرمود: بد برادری است آن برادری که در زمان توانگری، حق تو را ندهد و در هنگام فقر و احتیاج، رشته‌ی دوستی خود را از تو ببرد. امام سپس به غلامش دستور داد کیسه‌ای که هفتصد درهم در آن بود آورده (به من داد) و فرمود: این را خرج کن و هرگاه تمام شد، به من خبر بده.»^۲

در روایات ائمه اطهار علیهم السلام بر آوردن حوائج مردم، به عنوان یکی از نعمتهای الهی معرفی شده است.^۳ همچنین از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ أَذْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُورًا فَرَّحَ اللَّهُ قَلْبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۴ یعنی: «خدا بر روی زمین بندگان دارد که در برآورده کردن احتیاجات مردم تلاش می‌کنند. آنان روز رستاخیز در امن و امان خواهند بود. هر کس مؤمنی را شادمان سازد، روز قیامت، خداوند متعال دل او را شادمان خواهد ساخت.»

افزون این‌که، بر اساس احادیث کسانی که با وجود توانایی، از رفع حوائج مردم سرباز می‌زنند از رحمت خدا و امداد او در آخرت محروم و کسانی که در قبال حل مشکلات دیگران، تقاضای رشوه می‌کنند، دچار سخت‌ترین عذاب‌ها خواهند بود.^۵

۱. الکافی / ۴ / ۲۴

۲. الارشاد / ۲ / ۱۶۷

۳. ارشاد القلوب / ۱ / ۱۳۸

۴. الکافی / ۲ / ۱۹۷

۵. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال / ۲۶۱

چنانکه ملاحظه می‌شود، انبوهی از آیات و روایات در باب تعاون و امداد به دیگران وارد شده و این رفتار ارزشمند اجتماعی، به عنوان یکی از مهمترین شاخصه های اهل ایمان معرفی شده است.

۵-۲-۸- وحدت و یکپارچگی

از جمله مهمترین توصیه های دینی که صبغه ای اجتماعی دارد، موضوع «وحدت و یکپارچگی» است که در شش موضع از قرآن کریم به تصریح و در مواضع متعدد به تلویح مورد اشاره قرار گرفته است. به طور مثال در آیه ۱۰۵ از سوره آل عمران آمده است: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» یعنی: «مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید و آنها عذاب عظیمی دارند.»

همچنین در آیه ۴۶ سوره انفال آمده است: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» یعنی: «(فرمان) خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید، و نزاع (و کشمکش) نکنید تا سست نشوید و قدرت شما از بین نرود و صبر و استقامت کنید که خداوند با صبرکنندگان است.»

براساس مفاد این دو آیه شریفه، تفرقه و عدم همبستگی، موجب سست شدن بنیان جامعه اسلامی می‌شود و در نتیجه، دین و مذهب را در خطر نابودی قرار می‌دهد؛ از همین رو برای تفرقه و دودستگی، عذابی بزرگ به عنوان مجازات بیان شده است. چنانکه در احادیث نیز به این موضوع مهم، اشارات فراوانی شده است؛ از باب نمونه امیرالمؤمنین علی علیه السلام یاری الهی را در وحدت و یکپارچگی و تفرقه را موجب نابودی بیان فرموده است؛ آن حضرت در این باره بیان داشته:

«إِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ»^۱
 یعنی: «از تفرقه پرهیزید که موجب آفت است. کسی که از جمع مسلمانان جدا شود، طعمه‌ی شیطان خواهد شد، چنانکه گوسفند چون از گله دور ماند، نصیبِ گرگ بیابان است»

امام هفتم علیه السلام نیز نداشتن همبستگی و وحدت را عامل هلاکت معرفی فرموده اند.^۲ لازم به ذکر است که هر نوع اجتماعی و وحدتی، حول یک محور است و آن وحدتی که مد نظر اسلام است نیز از این قاعده مستثنی نیست. از این رو قرآن کریم، همگی مسلمانان را به تمسک به حبل الله دعوت فرموده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»^۳ حبل الله یعنی ريسمان الهی؛ ثعلبی از مفسرین اهل سنت و عموم مفسرین شیعه، روایاتی را ذیل این آیه شریفه نقل نموده اند که جملگی دلالت بر آن دارد که حبل الله، همان قرآن و عترت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حکم احادیث متواتری که شیعه و سنی نقل نموده اند، راه هدایت و رستگاری را در تمسک به آن دو بیان فرموده است.^۴ بنابراین ثقلین محور اتحاد و یکپارچگی جامعه اسلامی هستند و بر عموم مسلمین لازم است که با اجتماع در گرد آن دو، وحدت و انسجام خویش را تضمین کنند.

۵-۲-۹- امر به معروف و نهی از منکر

یکی از بارزترین ابعاد اخلاق اجتماعی، موضوع امر به معروف و نهی از منکر است که بر اساس تعالیم دینی، مایه حیات جامعه معرفی شده است؛ آن

۱. نهج البلاغه / ۱۸۴

۲. المحاسن / ۹۵/۱

۳. آیه ۱۰۳ از سوره آل عمران

۴. الکشف و البیان / ۱۶۳/۳ و البرهان فی تفسیر القرآن / ۶۲/۱

چنانکه ترک کننده آن را چون مرده‌ای در بین زندگان بیان فرموده اند.^۱ «معروف» یعنی «شناخته شده» و «منکر» یعنی «ناشناس» و در اصطلاح به هرامرنیک و پسندیده‌ای که مورد توصیه دین باشد، معروف و به هر سیئه‌ای که در دین از آن نهی شده است، «منکر» گفته می‌شود.

قرآن کریم به کزات به این موضوع حیاتی توجه داشته و آن را به عنوان تکلیف و وظیفه افرادی از اجتماع مطرح کرده است.^۲ همچنین آن را به مثابه وصفی از اوصاف اهل ایمان بیان فرموده است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۳ یعنی: «مردان و زنان با ایمان، ولی و پشتیبان یکدیگرند؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات می‌پردازند؛ و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند؛ به زودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است.»

در نهج البلاغه، کلامی از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که ضمن برشمردن مراتب امر به معروف و نهی از منکر، این عملکرد اجتماعی به عنوان برترین فضیلت دینی معرفی شده است. آن حضرت در این عبارت می‌فرماید: «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرَى وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أَجَرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى وَ قَامَ

۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) ۱۲۶/۲

۲. آیه ۱۰۴ سوره آل عمران

۳. آیه ۷۱ سوره توبه

عَلَى الطَّرِيقِ وَ[نُورٌ نُورٌ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينُ]¹ یعنی: «ای مؤمنان، آن که ببینند عده‌ای ستمی می‌کنند یا مردم را به منکری می‌خوانند و آن شخص در دل خود آن را نپسندد، سالم مانده و گناه نورزیده است. و آن که آن ظلم یا گناه را به زبان انکار کرد، پاداش می‌یابد و از آن شخص که فقط در دلش {ظلم و گناه را} انکار کرد، برتر است و آن کسی که با سلاح به جهاد با ظلم برخاست و منکر را این چنین انکار کرد تا کلام خدا بلند و کلام ستمگران پست گردد، چنین شخصی راه رستگاری را یافته و بر آن ایستاده و نور یقین در دلش تابیده است.»

همان حضرت در بیان دیگری اهمیت فوق العاده‌ی امر به معروف و نهی از منکر را چنین گوشزد فرموده است:

«مَا أَعْمَلُ الْبِرَّ كُلَّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ وَلَا يُقْقَصَانِ مِنْ رِزْقٍ»² یعنی: «تمام کارهای نیک و جهاد در راه خدا، در مقایسه با امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای در برابر دریای موج و پهناور است و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می‌کند و نه از مقدار روزی می‌کاهد.»

براساس این بیانات، پایین‌ترین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر، به قلب مربوط می‌شود. به این ترتیب که اگر فردی شاهد گناه و ظلمی بود ولی توان اظهار زبانی یا اقدام عملی در مقابل آن را نداشت، می‌بایست با انزجار قلبی، آن گناه را انکار کند. ثمره این کار، مصونیت او از آلودگی به آن گناه است.

۱. نهج البلاغه / ۵۴۲

۲. همان

مرتبه بالاتر، امر به معروف و نهی از منکر زبانی است که علاوه بر مصونیت فردی، برای عامل آن اجرایی نیز به همراه دارد.

حدّ اعلای این فضیلت اخلاقی نیز اقدام عملی، پس از عمل قلبی و زبانی است و بر مسلمانان لازم است که در جای خود و با در نظر گرفتن شرایط، یکی از این مراتب را اجرا کنند.

این نکته را هم باید افزود که امر به معروف و نهی از منکر، از جهادی که بدون نیت احیای معروف یا از بین بردن منکر باشد، افضل است و الا اگر جهاد مسلحانه، با نیت امر به معروف و نهی از منکر باشد، از همه‌ی امور فضیلتش بیشتر است.

در آموزه‌های ائمه اطهار (علیهم‌السلام)، مسلط شدن افراد شرور و فاسق، برداشته شدن رحمت و برکت از جامعه و نیز عذاب همگانی، به عنوان فرجام ترک امر به معروف و نهی از منکر بیان شده است.^۱ چنانکه در آخرین وصایای حضرت امیر (علیه‌السلام) در بستر شهادت، به این موضوع اشاره شده است: «لَا تَتْرُكُوا الْأُمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ التَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَّلَىٰ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ»^۲ یعنی: «امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید که بدهای شما بر شما مسلط می‌گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانید جواب نمی‌دهد.» در این حدیث، عدم استجابت دعا، به عنوان یکی دیگر از آثار سوء ترک امر به معروف و نهی از منکر مطرح شده است.

علاوه بر این در بیانات ائمه اطهار (علیهم‌السلام) شرایطی نیز برای امر به معروف و نهی

۱. وسائل الشیعة ۱۶/ ۱۲۴

۲. نهج البلاغه / ۴۲۳

از منکر بیان شده است؛ به طور مثال امام صادق علیه السلام در حدیثی، قدرت، مُطاع بودن و علم به معروف و منکر را از شروط این کار بیان فرموده است.^۱

مراد از قدرت در این روایت آن است که با انجام امر به معروف و نهی از منکر، تهدیدی متوجه آن عامل نگردد؛ چنانکه این شرط در برخی روایات دیگر نیز به تصریح آمده است.^۲ منظور از «مُطاع بودن» نیز این است که با «امر به معروف و نهی از منکر» احتمال تأثیرپذیری مخاطب یا مخاطبین را بدهد تا متذکر شوند و به انجام معروف اقدام کنند یا از پرداختن به منکر دست کشند. همچنین امر به معروف و ناهی از منکر، باید نسبت به اصل معروف و اصل منکر، شناخت کافی داشته باشد.

این شرایط، برای ابراز و اظهار «امر به معروف و نهی از منکر» به وسیله «زبان یا اقدام عملی» است و در هر حال انکار و انزجار قلبی از مُنکرات، همیشه امکان پذیر است و با در نظر گرفتن شرایط، به هر مقداری که ممکن بود باید این حالت قلبی، جنبه بیرونی نیز پیدا کند؛ تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود با اهل معاصی با چهره های عبوس و گرفته برخورد کنید تا شاید متذکر زشتی و قُبْح اعمال خویش بشوند.^۳

۵-۲-۱۰- رعایت حقوق مسلمانی

پیوندهای دینی و مذهبی مشترک، از جمله عوامل بسیار اساسی در ایجاد و شکل‌گیری روابط میان انسانهاست. به جرأت می‌توان گفت که تأثیر و کارآمدی

۱. وسائل الشیعة ۱۶/ ۱۲۶

۲. همان

۳. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) ۲/ ۱۲۴

این عامل به جهت ریشه‌هایی که در بینش‌ها و باورهای مردم دارد، بسیار بیشتر از سایر عوامل است.

دین اسلام اموری را به عنوان حقوق مسلمانی مطرح نموده است؛ اموری که در آموزه‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام به طور مبسوط بیان شده است. لازم به ذکر است که تعبیر "حق و حقوق" در این روایات، معادل حقوق فقهی و قانونی نیست؛ بلکه در ساحت حقوق اخلاقی و ایمانی مطرح می‌شود. به تعبیر دیگر، عدم رعایت آنها موجب مادیون شدن نمی‌گردد؛ ولی حاکی از نبود ایمان کامل است؛ چنانکه وقتی سعید بن حسن از امام باقر علیه‌السلام درباره ترک این فضایل و معذب شدن تارکین، سؤال کرد، آن حضرت در پاسخ فرمودند که: «هنوز عقول آن مردم برای نیل به این فضایل کامل نشده است»^۱ در ادامه به برخی از این فضیلت‌ها اشاره می‌شود.

۵-۲-۱۰-۱-ایثار

کلمه "ایثار"، از ریشه "أثر" و به معنای ترجیح دادن دیگری بر خویش است.^۲ چنین معنایی را می‌توان در آیه نهم سوره حشر، درباره ایثار امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خانواده آن حضرت برفقراء مشاهده کرد: «و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة» یعنی: «و آنها، دیگران را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند».

این آیه زمانی نازل شد که اهل بیت علیهم‌السلام، طعام خود را با وجود گرسنگی خویش، به فقیری بخشیدند.^۳ همچنین، شأن نزولی که برای آیات آغازین سوره «انسان»

۱. الکافی ۱۷۳/۲

۲. لسان العرب ۷/۴

۳. البرهان فی تفسیر القرآن ۳۴۱/۵

بیان شده است، ایثاری دیگر از ناحیه اهل بیت علیهم السلام را بیان می دارد^۱.

در احادیث ائمه اطهار علیهم السلام نیز موارد متعددی از تعلیمات آن بزرگواران را در زمینه «ایثار» می توان ملاحظه کرد. از باب نمونه به این روایات اشاره می شود:

ابان بن تغلب می گوید: «با امام صادق علیه السلام طواف می کردم مردی از اصحاب به من برخورد و درخواست کرد همراه او بروم که حاجتی دارد، او به من اشاره ای کرد و من کراحت داشتم امام صادق علیه السلام را رها کنم و با او بروم. باز در میان طواف به من اشاره کرد و امام صادق علیه السلام او را دید و به من فرمود: ای ابان این شخص باتوکاری دارد؟ عرض کردم: آری. فرمود: او کیست؟ گفتم: مردی از اصحاب ماست؛ فرمود: او مذهب و عقیده تورا دارد؟ عرض کردم: آری. فرمود: نزدش برو، عرض کردم: طواف را بشکنم؟ فرمود: آری. گفتم: اگر چه طواف واجب باشد؟ فرمود: آری. ابان می گوید: همراه او رفتم و سپس خدمت حضرت رسیدم و پرسیدم حق مؤمن را بر مؤمن به من خبریده؛ فرمود: ای ابان! این موضوع را کنار گذار و طلب مکن، عرض کردم: چرا، قربانت گردم؟ سپس همواره تکرار کردم و به ایشان اصرار نمودم تا فرمود: ای ابان نیمی از اموالت را به او می دهی؟ آنگاه به من نگریست و چون دید که چه حالی به من دست داد فرمود: ای ابان! مگر نمی دانی که خدای متعال کسانی را که دیگران را بر خود ترجیح داده اند یاد فرموده؟ آنجا که فرموده است: **وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ** عرض کردم: چرا قربانت. فرمود: اگر تو نیمی از اموالت را به او بدهی، او را بر خود ترجیح نداده ای، بلکه تو او را برابر شده اید، ترجیح او بر خود زمانی است که از نصف دیگری به او بدهی^۲»

۱. اسباب نزول القرآن / ۴۷۰

۲. الکافی / ۱۷۲/۲

این حدیث، دلیل دیگری برای موضوعی است که در سطور قبل به آن اشاره شد؛ و آن اینکه ترکِ حقوق اخلاقی مانند ایثار، موجب عذاب و عقاب نمی‌شود؛ زیرا امام علیه السلام در پاسخ به اصرارِ ابان بن تغلب به او توصیه می‌کند که از مطالبهٔ آنها بپرهیزد. به نظر می‌رسد این توصیه به خاطر تکلیفِ اخلاقی سنگین تری است که علم به این حقوق برای انسان ایجاد می‌کند.

با این وجود پرداختن به این مسائل از چنان شرافت و اهمیتی برخوردار است که برای آنها می‌توان طواف را نیز نا تمام گذاشت. نکته دیگری که در این روایت به چشم می‌خورد سؤال امام علیه السلام از ابان بن تغلب دربارهٔ دین و مذهب آن فرد است، که گویای حقوق خاص برادران دینی و ایمانی است.

۵-۲-۱۰-۲- امداد و مساوات

در عنوان قبلی به موضوع کمک رسانی به آحاد مردم اشاره شد. این امر در قبال بخشی از جامعه با تأکید بیشتری مطرح شده است و آن بخش، برادران دینی هستند؛ یعنی مسلمانان. در احادیث امامان علیهم السلام امری فراتر از «امداد» برای مسلمانان بیان شده است و آن «مساوات» است. مساوات به معنای بهره مندی و هم دردی یکسان است. حق اخلاقی مسلمان بر عهدهٔ مسلمان دیگران است که در استفاده از امکانات و در تحمل مشکلات، با برادر مسلمان خویش به طور مساوی شریک باشد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «حق مسلمان بر مسلمان این است که او سیر نباشد و برادرش گرسنه و او سیراب و برادرش تشنه و او پوشیده و برادرش برهنه و چقدر عظیم است حق مسلمان بر عهدهٔ برادر مسلمان» و فرمود: «برای برادر مسلمان، آنچه برای خود می‌خواهی، بخواه»^۱

تمام این اموری که در بیانات امام ششم علیه السلام مطرح شده است حاکی از تقسیم بالتسویه داشته‌ها و نداشته‌ها، شادیها و غم‌ها، بهره‌مندی‌ها و محرومیت‌ها، راحتی‌ها و سختیها و دشواریهای مسلمانان است که به عنوان حقوق اخلاقی و ایمانی برادران دینی بیان شده است.

۵-۲-۱۰-۳- شرکت در تشییع جنازه

یکی از مقاطع زندگی هر انسانی رحلت او از دنیا و مفارقت او از جمع خویشان و دوستانش است. حضور اقوام و برادران دینی در این مقطع، علاوه بر آنکه موجب تسلی خاطر بازماندگان می‌شود، نمادی از دوستی پایدار مسلمانان است؛ چنانکه روایات متعددی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام درباره تشییع جنازه مسلمانان وارد شده است. از امام صادق علیه السلام در این زمینه روایت شده است که: «مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ مُؤْمِنٍ حَتَّى يُدْفَنَ فِي قَبْرِهِ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ سَبْعِينَ مَلَكًا مِنَ الْمُسَيِّعِينَ يُسَيِّعُونَهُ وَيَسْتَعْفِرُونَ لَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ إِلَى الْمَوْقِفِ» یعنی: «هر کس جنازه مؤمنی را تشییع کند تا او در قبرش دفن شود خداوند هفتاد فرشته را که کارشان همراهی است بر او می‌گمارد تا زمانی که از قبرش بیرون می‌آید و به سوی موقف می‌رود، او را با اعزاز و اکرام تشییع کنند. (تا از هول و ترس قیامت ایمن باشد). موسی بن سیار ماجرای را از امام هشتم علیه السلام نقل کرده است که: «من در خدمت حضرت رضا علیه السلام بودم وارد کوچه‌های طوس شدیم، سرو صدایی شنیدم از پی آن صدا رفتم؛ دیدم جنازه‌ای است. همین که چشمم به جنازه افتاد دیدم حضرت رضا علیه السلام پای از رکاب خارج کرده و پیاده شد و به طرف جنازه آمد؛ جنازه را بلند کرد چنان به آن جنازه چسبیده بود مانند طفلی

که به مادرش بچسبد؛ بعد از این امام علیه السلام خطاب به من فرمود: موسی بن سیار هر کس جنازه یکی از دوستان ما را تشییع کند، مانند روزی که از مادر متولد شده گناهانش می ریزد؛ و گناهی برایش نمی ماند. امام علیه السلام همان طور رفت تا آن جنازه را کنار قبر گذاشتند؛ آنگاه امام علیه السلام جلورفت تا میت را مشاهده کرد، دست روی سینه اش گذاشت سپس فرمود: فلانی پسر فلانی تورا به بهشت بشارت می دهم دیگر پس از این ساعت برای تو نگرانی و ترسی نیست. عرض کردم فدایت شوم این مرد را می شناسی؟ به خدا قسم به این سرزمین تا امروز پا نگذاشته ای! امام فرمود: موسی! مگر نمی دانی اعمال شیعیان هر صبح و شام بر ما ائمه عرضه می شود؟ هر کوتاهی که داشته باشند از خدا درخواست می کنیم تا از آن چشم پوشی نماید و هر کار نیک که داشته باشند، از پروردگار تقاضا می کنیم پاداش آنها را بدهد^۱.

پیوستگی این دوستیها تا آنجاست که امام صادق علیه السلام زیارت قبر برادرِ مسلمان را از حقوق اخلاقی او برگردن دیگر برادران مسلمانانش بیان فرموده است^۲. این روایات به آن معناست که مرگ هم موجب قطع رابطه دوستانِ مسلمان نمی شود و مسلمانان باید کردن از دوست مسلمان از دنیا رفته خویش و زیارت از قبر او و طلب مغفرت برای او، تداوم هم بستگی خویش را با وی نشان می دهند.

۵-۲-۱۱- فروتنی و تواضع

«تواضع» از ریشه وضع و به معنای افتادگی است. لغت پژوهان در توضیح

۱. بحار الانوار / ۴۹ / ۹۹

۲. الکافی / ۲ / ۱۷۱

«وضع» گفته: «الوضع ضدّ الرفع»^۱ یعنی: «وضع برخلاف رفعت است.» بنابراین تواضع به معنای افتادگی و فروتنی است و متواضع کسی است که خود را بالاتر و بهتر از دیگران نداند.

در فرهنگ اسلام، تواضع عبارتست از اینکه انسان نه تنها خود را بهتر و بالاتر از دیگران محسوب نکند، بلکه دیگران را از خود بهتر بداند و این صفت برخلاف تکبر است. قرآن کریم «فروتنی» را یکی از اوصاف اهل ایمان بیان فرموده است؛ چنانکه در آیه ۶۳ سوره فرقان آمده است: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» یعنی: «بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب می سازند (و سخنان نابخردانه می گویند)، به آنها سلام می گویند (و بای اعتنایی و بزرگواری می گذرند).»

علاوه بر این، قرآن کریم «تواضع» را صفت دلدادگان و محبوبان خداوند معرفی نمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۲ یعنی: «ای اهل ایمان! هر کسی از شما که از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند، آنها در برابر مؤمنان متواضع، و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.»

همچنین امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصف اهل تقوا می فرماید: «كُلُّ سَعْيٍ أَخْلَصَ عِنْدَهُ مِنْ سَعْيِهِ وَكُلُّ نَفْسٍ أَصْلَحَ عِنْدَهُ»^۳ یعنی: «کار و کوشش هر کسی

۱. لسان العرب ۸/ ۳۹۶

۲. آیه ۵۴ سوره مائده

۳. الکافی ۲/ ۲۲۶

را از خود خالص ترمی داند و نفسِ هر کسی را از نفسِ خود صالح ترمی شناسد.» پس انسان با تقوا اینگونه نیست که کارهای خود را بهتر از دیگران محسوب کند و این همان صفت تواضع است.

همچنین در روایات، شاخصه‌هایی برای «تواضع» بیان شده است که عبارتند از:

پایین مجلس نشستن و به آن راضی بودن؛

آغاز به سلام کردن در برخورد با مخاطبین؛

کنار گذاشتن جدل اگرچه که حق با او باشد؛

دوست نداشتن تعریف و تمجید دیگران از تقوا و نیکی‌های او؛

راه رفتن بدون غرور و تکلف؛

پذیرفتن دعوت دیگران از جمله مسکینان^۱.

علاوه بر این، در روایات، ثمراتی برای تواضع بیان شده است؛ از جمله:

رفعت مقام و وقار؛

رهایی از دام تکبر؛

جلب محبت خداوند و نیز اطرافیان^۲.

ناگفته نماند که انسان با ایمان، «تواضع» را برای این ثمرات مدنظر خویش قرار نمی‌دهد. به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تواضع باید برای خدا باشد تا ثمر بخش شود؛ یعنی نه تنها در مقابل فرمان خدا کرنش و فروتنی داشته باشد، بلکه

۱. معانی الاخبار/ ۳۸۱

۲. غرر الحکم و درر الکلم/ ۲۴۹

تواضع او در برخورد با دیگران نیز برای خدا باشد. آن حضرت فرموده است: «مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ» یعنی: «هر که برای خدا تواضع کند، خدایش بلند گرداند.» بنابراین اگر تواضع برای خدا نباشد ارزش و قیمتی نخواهد داشت.

در زندگی رسول اکرم ﷺ و امامان علیهم السلام شواهد بسیاری هست که حاکی از فروتنی و تواضع آن بزرگواران در برابر مردم است. چنانکه در سیره پیامبر ﷺ نقل شده است که: «لَا يُوطِئُ الْأَمَاكِينَ وَيَنْهَى عَنْ إِطْطَانِهَا وَإِذَا انْتَهَى إِلَى قَوْمٍ جَلَسَ حَيْثُ يَنْتَهِي بِهِ الْمَجْلِسُ... وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَتَشَبَّهَ بِالْمُلُوكِ... لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمْشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا»^۱ یعنی: «پیامبر ﷺ جای خاصی در مجالس برای خود انتخاب نمی کرد، و دیگران را نیز از این کار باز می داشت. و چون به مجلسی می رسید در آخرین نقطه ای که جای نشستن بود می نشست... دوست نمی داشت که مانند پادشاهان باشد... رسول خدا ﷺ هنگامی که سواره بود، نمی گذاشت کسی پیاده با آن حضرت حرکت کند.»

همچنین درباره امام حسین علیهما السلام آمده است: «آن حضرت از کنارگروهی از فقراء عبور می کرد که عباي خود را گسترده بودند و چند پاره ای نان روی آن ریخته و مشغول خوردن بودند. آنان به امام حسین گفتند: یا بن رسول الله! بیا (با ما غذا بخور) امام علیهما السلام نشست و با ایشان مشغول غذا خوردن شد و این آیه را تلاوت کرد: إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ یعنی خدا افراد متکبر را دوست ندارد. سپس به فقراء فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم، شما هم دعوت مرا اجابت نمائید؛ گفتند: اطاعت می کنیم یا بن رسول الله. آنگاه برخاستند و با آن

۱. الکافی / ۲ / ۱۲۲

۲. بحار الانوار / ۱۶ / ۱۵۲

حضرت وارد منزل امام حسین شدند. آن بزرگوار به خادم خود فرمود: هرآنچه که ذخیره داری برای میهمانانم بیاور.^۱

در همین زمینه از سیره امام رضا علیه السلام روایت شده است که: «دَخَلَ الرَّضَاعُ الْحَمَامَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ النَّاسِ دَلَّكُنِي فَبَجَعَلَ يُدَلِّكُهُ فَعَرَفُوهُ فَبَجَعَلَ الرَّجُلُ يَسْتَعْذِرُ مِنْهُ وَهُوَ يُطِيبُ قَلْبَهُ وَ يُدَلِّكُهُ»^۲ یعنی: «حضرت رضا علیه السلام روزی وارد حمام شدند؛ مردی از آن جناب درخواست کرد بدن او را کیسه بکشد. حضرت رضا سلام الله علیه در خواست او را اجابت فرمودند در این هنگام، {عده ای از مردم حضرت را به آن مرد معرفی کردند} و او پس از اینکه امام علیه السلام را شناخت شروع به عذر خواهی کرد؛ اما امام رضا علیه السلام با سخنان خود، دل او را آرام کرد و هم چنین بدن او را کیسه می کشید.»

این حدیث را ابو حامد غزالی نیز درباره ی امام رضا علیه السلام نقل کرده است.^۳

اینها نمونه هایی است از زندگی آموزگاران «اخلاق اسلامی» که با آن علو شأن و منزلت بی نظیری که داشتند، اینطور در برابر دیگران متواضع و فروتن بوده اند. این عملکرد بیانگر همان حقیقتی است که آن بزرگواران بارها در عبارات خویش متذکر شده اند، که: «هرکسی برای خدا تواضع نماید، خداوند او را بلند مرتبه گرداند.»

۵-۲-۱۲- همنشینی با ابرار

از جمله مهمترین توصیه های دین مبین اسلام، توجه به انتخاب دوستان

۱. تفسیر العیاشی / ۲ / ۲۵۷

۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام / ۴ / ۳۶۱

۳. احیاء علوم الدین / ۸ / ۱۲۸

و معاشران است. ضرورت این موضوع از ابعاد گوناگونی قابل بررسی است. به طور مثال اگر انسانی با مبانی صحیح اعتقادی آشنا و شخصیت با ثباتی داشته باشد، گرچه همنشینی وی با افراد ناباب تأثیر به مراتب کمتری را بر روی او خواهد داشت، ولی باعث ایجاد سوء ظن در دیگران می‌گردد. از همین رو امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «صُحْبَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ»^۱ یعنی: «همنشینی با بدان مایه بدگمانی به خوبان می‌شود.»

علاوه بر این سوء ظن، معاشرت با افراد غیر صالح، تأثیر سوء خود را بر اخلاق و اعتقادات انسان خواهد گذارد. امیرمؤمنان علی علیه السلام شُروران را به آتش تشبیه فرموده است که به هر میزان به آن نزدیکتر شوید، آسیب بیشتری از آن می‌بینید.^۲ این تعبیر از جهتی بسیار تأمل برانگیز است چرا که در این تشبیه، اثرپذیری نامطلوب از همنشینان ناصالح، اجتناب نا پذیر بیان شده است. چنانکه می‌توان دوست خوب را به مُشک تشبیه نمود که سرو کار داشتن با او خواسته یا نا خواسته انسان را معطر می‌سازد. به تعبیر دیگر کسی که با عطر و مُشک، سرو کار دارد، چه بخواهد و چه نخواهد خوشبو و معطر می‌شود.

براین اساس هر چه قدر انسان به آتش نزدیک شود احتمال سوختگی و هلاکت وی بیشتر می‌شود و نمی‌تواند با وجود تماس با آتش، خود را از آسیب سوختن، مصون و محفوظ بدارد. به همین سبب در بیانات معصومین علیهم السلام بایدها و نبایدهایی در انتخاب همنشینان و معاشران بیان شده است.

برای مثال امام صادق علیه السلام از قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ

۱. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر) ۱۳۰/۲

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۳۱

لِإِسَىٰ يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نُجَالِيسُ قَالَ مَنْ يُذَكِّرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَاهُ وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ يُرَغِّبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ^۱ یعنی: «حواریین به عیسی علیه السلام گفتند یا روح الله با که بنشینیم؟ فرمود: با کسی که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و سخنش دانشتان را زیاد کند و کردارش شما را به آخرت تشویق کند.» بنابراین بیانات، بهترین دوستان و همنشینان، افراد با تقوا و عالمی هستند که دیدن آنها یاد خدا را در دل آدمی زنده می‌کند و نیز رفتار آنها زهد در دنیا و میل و رغبت به آخرت را به انسان می‌آموزد؛ سخن گفتن آنها موجب رفع جهل یا افزایش دانش همنشینان می‌گردد.

در این روایت، فواید معاشرت با مؤمنان دانشمند و اهل تقوا بیان شده است؛ به همین ترتیب در احادیثی که از همنشینی با افراد نا صالح نهی شده است مضرات نزدیکی و معاشرت با آنها نیز بیان گشته است. به عنوان مثال در نهج البلاغه آمده است که: «مُجَالَسَةُ أَهْلِ الْهَوَى مَنَسَاةٌ لِلْإِيمَانِ»^۲ یعنی: «همنشینی با هواپرستان ایمان را به دست فراموشی می‌سپارد.»

همچنین در آموزه‌های امامان علیهم السلام از همنشینی با افراد متملق نهی شده است زیرا آنها مایه فریب خوردن انسان می‌شوند.^۳ و نیز از معاشرت با جاهلان تحذیر شده؛ زیرا فرد احمق اگر بخواهد نفعی هم برساند، اراده او ثمری جز آسیب و زیان نخواهد داشت.^۴

۱. الکافی / ۱ / ۳۹

۲. نهج البلاغه / ۱۱۷

۳. تحف العقول / ۱۲۸

۴. نهج البلاغه / ۴۷۵

چنانکه از دوستی با عیب‌جویان نیز نهی فرموده‌اند و دلیل آن را «درانیت نبودن» همنشینان وی از بیان عیوبشان برای دیگران گفته‌اند.^۱

نیز نسبت به دوستی و همنشینی با دروغ‌گویان هشدار داده‌اند؛ زیرا فرد دروغگو، دور را نزدیک و نزدیک را دور وانمود می‌کند.^۲ کنایه از اینکه فرد کذاب و دروغ‌گواسباب اشتباه‌تورا در تحلیل وقایع و تصمیم‌گیری‌ها فراهم می‌سازد بنابراین به جاست که از مصاحبت با وی اجتناب شود.

۵-۲-۱۳- عدالت و انصاف

«عدالت» رکن بسیار مهم جوامع است که حیات هر نهاد اجتماعی وابسته به آن است؛ در تعریف عدالت گفته‌اند: «عدالت خصلتی در نفس انسان است که به سبب آن، نفس بر تعدیل تمام صفات و افعال و نگاه داشتن آن در حدّ وسط توانا می‌گردد»^۳ این تعریف از چنان شمولی برخوردار است که نه تنها روابط اجتماعی انسانها، بلکه امور فردی هر شخص را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا همانگونه که ظلم نسبت به دیگران امکانپذیر است، ظلم به نفس نیز قابل تصوّر است؛ چنانکه قرآن کریم به آن اشاره نموده است^۴ و ظلم نقطه مقابل «عدل» است. اما معمولاً عدالت، در حوزه روابط مدنی انسانها نمود پیدا می‌کند. واژه دیگری که مترادف معنایی با عدالت دارد کلمه «قسط» است. چنانکه کلمه «قسطاس» به معنای «ترازو» مشتق از آن است^۵؛ مثال دیگر، کلمه انصاف است که از «نصف» و به معنای برابری دو چیز است^۶.

۱. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۳۳

۲. نهج البلاغه / ۴۷۵

۳. معراج السعادة / ۳۸

۴. آیه ۳۵ سوره کهف

۵. العین / ۷۱/۵

۶. لسان العرب / ۳۳۰/۹

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه عدل را به معنای انصاف بیان فرموده است.^۱ همچنین آن حضرت فضیلت عدل را والاتراز "جود و بخشش" بیان فرموده است و آن را مایه قرار گرفتن هر چیزی در جای خویش دانسته است: «العدل یضع الامور مواضعها»^۲ در قرآن کریم کلمه «عدل» و مشتقات آن ۲۸ بار به کار رفته است. چنانکه آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۳ یعنی: «خداوند شما را به عدالت و احسان فرمان می دهد.» همچنین عدالت را همراه و قرین فضیلت «تقوا» معرفی فرموده است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۴ یعنی: «ای اهل ایمان همواره برای خدا قیام کنید و با عدالت، گواهی دهید و دشمنی با گروهی، شما را به گناه و ترک عدالت {و بی انصافی نسبت به مخالفان} نکشاند. عدالت را رعایت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از (معصیت) خدا پرهیزید که از آنچه انجام می دهید، با خبر است»

نکته مهمی که در این آیه شریفه مورد تأکید قرار گرفته، این است که نباید به جهت تعصب یا کینه ورزی نسبت به گروهی یا شخصی، پا را از حریم عدالت و انصاف فراتر گذاشت و این درس بزرگی است که قرآن کریم در حوزه اخلاق اجتماعی به انسانها تعلیم داده است.

در آیه دیگری که از نظر مفهومی شبیه آیه ی ۷ سوره ی مائده است، تصریح

۱. نهج البلاغه / ۵۰۹

۲. همان / ۵۵۴

۳. آیه ۹۰ سوره نحل

۴. آیه ۷ سوره مائده

شده است که انسان باید عدالت را رعایت کند حتی در مواردی که علیه خودش یا نزدیکانش هست و به ضررش تمام می شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُوتُوا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»^۱.

یعنی: «ای اهل ایمان (در همه ی کارها) قیام کننده به عدل و گواهی دهنده برای خدا باشید هر چند به زیان خودتان یا پدر و مادر یا نزدیکانتان باشد، اگر (هر یک از طرفین دعوا) توانگریا فقیر باشد (شما به لحاظ حال آنها بر خلاف واقع گواهی ندهید، زیرا) خداوند به (رعایت حال) آنها سزاوارتر است، پس پیروی از هوای نفس نکنید تا از حق عدول نمایید. و اگر زبان (به سوی باطل) پیچید یا (از گواهی) روی برتابید همانا خداوند همواره به آنچه عمل می کنید آگاه است.

در احادیث و روایات نیز تأکیدات فراوانی بر عدالت و انصاف شده است. چنانکه آن را «رأس ایمان» و «مایه جلب خیرات و برکات» برای انسان معرفی کرده اند و همچنین آن را مایه بقای نظام اجتماعی دانسته اند و نیز آن را برخاسته از عقل و درایت بیان نموده اند.^۲ در همین زمینه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَىٰ لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ»^۳ یعنی: «عادل ترین مردم کسی است که آنچه را برای خویشان می خواهد برای مردم هم همان را بخواهد و برای مردم نپسندد آن چه را برای خود نمی پسندد.»

۱. النساء: ۱۳۵

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۴۴۶

۳. من لا یحضره الفقیه، ۴ / ۳۹۵

این حدیث، ارتباط معنایی خاصی میان مفهوم لغوی و مفهوم اصطلاحی عدالت برقرار کرده است. زیرا عدل در لغت به معنای نظیر و مثل است.^۱ در حقیقت فرد عادل کسی است که آن چه برای خود دوست دارد، نظیر آن را برای دیگران دوست داشته باشد و آنچه برایش ناپسند است، مانند آن را برای دیگران نپسندد؛ به عبارت دیگر خود را همسنگ و همتراز دیگران قرار می دهد.

در سیره امامان (علیهم السلام) آموزه های فراوانی درباره عدالت ورزی موجود است که از باب نمونه به مواردی اشاره می شود:

۱- بعد از تقسیم عادلانه بیت المال توسط امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) طلحه و زبیر نزد آن حضرت آمدند و گفتند: «عمر این گونه به ما سهم نمی داد. امام (علیه السلام) فرمود: «پیامبر چه اندازه از بیت المال به شما سهم می داد؟» آنان خاموش ماندند. فرمود: «آیا پیامبر اموال عمومی را یکسان میان همگان تقسیم نمی کرد؟» گفتند: چرا. فرمود: «در نزد شما پیروی از سنت پیامبر صحیح تر است یا پیروی از سنت عمر؟» گفتند: سنت پیامبر، ولی ای امیرمؤمنان، ما دارای سابقه ای در اسلام و تحمیل سختی و خویشاوندی با پیامبر هستیم. فرمود: «سابقه شما بیشتر است یا سابقه من؟» گفتند: سابقه تو. فرمود: «خویشاوندی شما به پیامبر نزدیکتر است یا خویشاوندی من؟» گفتند: خویشاوندی تو. فرمود: «شما بیشتر رنج دیده اید یا من؟» گفتند: تو. فرمود: «به خدای سوگند که من و این کارگرم سهمی برابر داریم» و با دست اشاره به کارگرم نمود.^۲

۲- پس از بیعت مردم با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آن حضرت درباره بازگرداندن اموال مسلمانان که در خلافت عثمان به واسطه اطرافیان وی چپاول شده بود فرمود: «وَاللّٰهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهٖ التَّسَاءَ وَ مِلْكَ بِهٖ الْاِمَاءُ لَرَدَدْتُهٗ فَاِنَّ فِي الْعَدْلِ

۱. لسان العرب / ۱۱ / ۴۳۲

۲. بحارالانوار / ۴۱ / ۱۱۷

سَعَةً وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَاَلْجَأُ عَلَيْهِ أَصْبَقُ»^۱ یعنی: «به خدا سوگند، بیت المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می گردانم؛ گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند. زیرا در عدالت گشایشی برای عموم مردم است و آن کسی که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت تر است.»

عبارات و عملکرد آن حضرت در این حوادث، با تعریف آن حضرت از حدّ اعلای عدالت منطبق است. زیرا ایشان عدالت را به برابری در مطلوبها و نامطلوبها تعریف کرده اند. چنانکه در مورد خودشان و کارگیشان فرمودند (ما انا و اجیری الا بمنزلة واحدة)

بزرگترین وصف ایام ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) نیز پرشدن زمین از عدالت و دادگری است؛ چنانکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي يُوَاتِي أَشْمُهُ أَشْمِي يَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۲ بنابراین عدالت ورزی و ظلم ستیزی شاخصه مهمی در سیره امامان (علیهم السلام) است که در ابعاد گوناگونی در حیات آن بزرگواران تبلور یافته و می یابد.

۵-۲-۱۴- وفای به عهد

کلمه «وفا» در لغت به معنای «رساندن یک چیز به تمام و کمال خویش» است. همچنانکه اهل لغت آورده اند: «کل شيء بلغ تمام الکمال، فقد وفی و تم.»^۳ و «عهد» به معنای پیمانی است که مراعات آن لازم است.^۴ بنابراین تصریح آیات قرآن و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) «وفای به عهد»، هم جنبه حقوقی و شرعی دارد

۱. نهج البلاغه / ۵۷

۲. الارشاد / ۳۴۲/۲ و سنن ابی داود / ۳۰۹/۲

۳. العین / ۴۰۹/۸

۴. المفردات فی غریب القرآن / ۵۹۱/۱

و هم جنبه‌ی اخلاقی. یعنی "وفای به عهد" در تمامی عرصه‌های دینی اعم از اعتقادات، احکام و اخلاق نقش دارد. قرآن کریم درباره‌ی وفای به عهد می‌فرماید: «مَنْ أَوْفَى بَعْثِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»^۱ یعنی: «هرکسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید، (خدا) او را دوست می‌دارد؛ زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.»

همچنین در آیه ۱۷۷ سوره بقره که صفات متّقین مورد اشاره قرار گرفته آمده است: «الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» یعنی: «اهل تقوا به پیمان خود - هنگامی که عهد بستند - وفا می‌کنند.»

حضرت امیر علیه السلام وفای به عهد را از صفات کریمان و امانتداران و نیز، زینت دوستی و برادری دانسته اند.^۲

افزون براین، احادیث دیگری بیان می‌دارند که انسان به هنگام تعهد، به دو چیز می‌باید توجه داشته باشد:

اولاً کاری را متعهد شود که توانایی انجام آن را داشته باشد.

ثانیاً به وقت تعهد، نیت وفای به عهد خویش را داشته باشد و از جفای طرف مقابل خویش نهراسد؛ زیرا براساس کلام علی علیه السلام اگر انسان در قراردادی، نیت وفاداری داشته باشد و در مقابل، طرف دیگر قصد جفا و خیانت را در سر پیرواند، سریع‌ترین عقوبت الهی برای فرد جفا کار خواهد بود^۳ و دچار گرفتاری و بی‌برکتی خواهد شد.

۱. آیه ۷۶ سوره آل عمران

۲. غرر الحکم و درر الکلم / ۲۵۲

۳. همان

فهرست منابع:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آمدی، عبد الواحد بن محمد تمیمی، غرر الحکم ودرر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش
- ۳- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق
- ۴- ابن ابی فراس، ورام بن ابی فراس، مجموعة ورام (تنبيه الخواطر)، قم، مكتبة فقيه، بی تا
- ۵- ابن اثیر، مجد الدین مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحديث، مؤسسة اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ ش
- ۶- ابن حنبل، احمد، المسند، دارصادر بیروت بی تا
- ۷- ابن شهر آشوب مازندرانی، رشید الدین محمد، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ ش
- ۸- ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ق
- ۹- ابن فهد، حلّی احمد بن محمد، عدة الداعي، انتشارات دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۰۷ ق
- ۱۰- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البداية والنهاية، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ ق
- ۱۱- ابن منظور، جمال الدین بن مکرم، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی بیروت، ۱۴۰۵ ق
- ۱۲- اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، تبریز، انتشارات مکتبة بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ش
- ۱۳- انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، قم، انتشارات باقری، ۱۴۱۵ ق
- ۱۴- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق
- ۱۵- بقری، احمد بن ابی عبد الله، المحاسن، قم، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ ش
- ۱۶- برنجکار، رضا، معرفت فطری خدا، انتشارات نباء، ۱۳۷۹
- ۱۷- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲ ش
- ۱۸- ثعلبی، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف والبيان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق
- ۱۹- جعفری، محمد تقی، ترجمه وتفسیر نهج البلاغة، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۶

- ۲۰- خزانی، حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، قم، جامعه مدرّسین ۱۴۰۴ ق
- ۲۱- حرّ عاملی، محمد بن حسن، الجواهر السنیة، تهران، انتشارات دهقان، ۱۳۸۰ ش
- ۲۲- همو، وسائل الشیعة، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، قم، ۱۴۰۹
- ۲۳- حکیمی، محمّد رضا و اخوان، الحیة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ ش
- ۲۴- حلی، جمال الدّین حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، بی جا، بی تا
- ۲۵- حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الإسناد، تهران، انتشارات کتابخانه، نینوا، بی تا
- ۲۶- حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق
- ۲۷- خاکی، دکتر غلامرضا، مدیریت زمان، تهران، نشر بازتاب، ۱۳۸۲ ش
- ۲۸- خلیل بن احمد، العین، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹
- ۲۹- خوانساری، جمال الدین، شرح غرر الحکم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش
- ۳۰- دارمی، عبد الله بن بهرام، سنن الدارمی، مطبعة الاعتدال، دمشق، ۱۳۴۹ ق
- ۳۱- ديلمی، حسن بن ابی الحسن، إرشاد القلوب، قم، انتشارات شریف رضى، ۱۴۱۲ ق
- ۳۲- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالعلم الشامیة، ۱۴۱۲ ق
- ۳۳- زمخشري، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق
- ۳۴- سادات، محمد علی، اخلاق اسلامی، تهران، انتشارات سازمان سمت، ۱۳۸۱ ش
- ۳۵- سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق
- ۳۶- سید بن طاووس، علی بن موسی، الإقبال، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۷ ش
- ۳۷- سید رضى، ابوالحسن محمد بن حسین، نهج البلاغة، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۴ ق
- ۳۸- شریعتی، محمد تقی، تفسیر نوین، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶ ش
- ۳۹- شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی بن احمد، کشف الریبة، انتشارات مرتضوی، ۱۳۹۰ ق
- ۴۰- همو، مسالک الافهام، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ ق
- ۴۱- همو، منیة المرید، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه عملیة قم، ۱۴۰۹ ق
- ۴۲- صدر، سید حسن، تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، تهران، منشورات اعلمی، بی تا
- ۴۳- صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، اعتقادات الإمامیة، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق
- ۴۴- همو، أمالی، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۰ ق

- ٤٥- همو، التوحيد، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٣٩٨
- ٤٦- همو، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، قم، دارالرضي، ١٤٠٦ ق
- ٤٧- همو، الخصال، قم، جامعه مدرسين، ١٣٦٢ ش
- ٤٨- همو، صفات الشيعة، تهران، اعلمي، ١٣٦٢ ش
- ٤٩- همو، علل الشرائع، قم، داوری، بی تا
- ٥٠- همو، عيون أخبار الرضا عليه السلام، تهران، نشرجهان، ١٣٧٨ ق
- ٥١- همو، کمال الدين وتمام النعمة، قم، انتشارات دارالکتب الاسلاميه، ١٣٩٥ ق
- ٥٢- همو، معاني الأخبار، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٣ ق
- ٥٣- همو، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسين، ١٤٠٤ ق
- ٥٤- صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، قم، انتشارات کتابخانه آيت الله مرعشي نجفی، ١٤٠٤ ق
- ٥٥- طباطبائی، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٧ ق
- ٥٦- طبرسي، رضي الدين حسن بن فضل، مكارم الاخلاق، قم، انتشارات شريف رضي، ١٤١٢ ق
- ٥٧- طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ ش
- ٥٨- طبري، ابوجعفر محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٢ ق
- ٥٩- طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، تهران، انتشارات مرتضوي، ١٣٧٥ ش
- ٦٠- طوسي، محمد بن حسن، الأمالي، قم، انتشارات دارالثقافة، ١٤١٤ ق
- ٦١- همو، تهذيب الأحكام، تهران، دارالکتب الإسلاميه، ١٣٦٥ ش
- ٦٢- همو، مصباح المتعجل، بيروت، مؤسسه فقه الشيعه، ١٤١١ ق
- ٦٣- عياشي، محمد بن مسعود، تفسير العياشي، چاپخانه علميه تهران، ١٣٨٠ ق
- ٦٤- غزالي، ابوحامد محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، بيروت، دارالكتاب العربي، بی تا
- ٦٥- فولادوند، محمد مهدي، ترجمه قرآن (فولادوند)، تهران، دار القرآن الكريم (دفتر مطالعات تاريخ ومعارف اسلامي)، ١٤١٥ ق
- ٦٦- فيض کاشاني، ملا محسن، التحفة السنية، مشهد، آستان قدس رضوي، بی تا
- ٦٧- همو، تفسير الصافي، تهران، انتشارات الصدر، ١٤١٥ ق
- ٦٨- همو، المحجة البيضاء، قم، انتشارات اسلامي، بی تا

- ۶۹- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش
- ۷۰- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۷ ش
- ۷۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دارالکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۵ ش
- ۷۲- مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق
- ۷۳- محدث قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، تهران، انتشارات صبا، ۱۳۸۴ ش
- ۷۴- مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، تعلیقات علی احقاق الحق، بی جا، بی تا
- ۷۵- مطهری، مرتضی، اسلام و نیازهای زمان، {مجموعه آثار ج ۲۱}، تهران، انتشارات صدرا، بی تا
- ۷۶- همو، انسان و ایمان، {مجموعه آثار ج ۲}، تهران، انتشارات صدرا، بی تا
- ۷۷- همو، تعلیم و تربیت در اسلام، {مجموعه آثار ج ۲۲}، تهران، انتشارات صدرا، بی تا
- ۷۸- همو، درسهای اشارات، نجات و شفا، {مجموعه آثار ج ۷ و ۸}، تهران، انتشارات صدرا، بی تا
- ۷۹- همو، فلسفه اخلاق، {مجموعه آثار ج ۲۲}، تهران، انتشارات صدرا، بی تا
- ۸۰- همو، کلیات علوم اسلامی، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۸۲ ش
- ۸۱- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش
- ۸۲- همو، فلسفه اخلاق، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ۱۳۸۱
- ۸۳- مصطفوی، حسن، ترجمه مصباح الشریعة، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰ ش
- ۸۴- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق
- ۸۵- همو، الإرشاد، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق
- ۸۶- همو، أمالی المفید، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق
- ۸۷- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴
- ۸۸- همو، پیام امام (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۵
- ۸۹- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ ش
- ۹۰- نراقی، ملا احمد، معراج السعادة، تهران، انتشارات رشیدی، ۱۳۶۲ ش
- ۹۱- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۰۸ ق
- ۹۲- واحدی، علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق
- ۹۳- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا